جزیرهٔ خضرا

در ترازوی نقد

پژوهشی در علامات ظهور، بیان الائمه

خطبة البیان، جزیرهٔ خضرا

علامه سید جعفر مرتضی عاملی

ترجمه: محمّد سپهری

جزیرهٔ خضرا در ترازوی نقد

پژوهشی در

علامات ظهور، بیان الائمه، خطبة البیان، جزیرهٔ خضرا

علامه سیّد جعفر مرتضی عاملی

ترجمه: محمّد سپهری

مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم / ۱۳۷۷

فهرست نویسی پیش از انتشار : مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

مرتضی عاملی، سید جعفر، ۱۳۶۴ ق ـ
جزیرهٔ خضرا در ترازوی نقد: پژوهشی در علامات ظهور، بیان الأئمّه، خطبة البیان، جزیرهٔ خضرا / سید جعفر مرتضی عاملی؛ ترجمه محمد سپهری. ـ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات، ۱۳۷۷.
۲۵۴ص. ـ (دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات؛ ۲۱۰: مسلسل انتشار؛ ۱۲۵۱.)
کتابنامه: ص. [۲۴۵]ـ ۲۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
چاپ اوّل: ۱۳۷۱.
چاپ اول و دوم با عنوان جزیرهٔ خضرا افسانه یا واقعیت؟! چاپ شده است.
شابک: ۶ـ۵۰۱ـ۴۲۴ـ۹۶۴ ISBN: 964 - 424 - 501- 6
۱. جزیرهٔ خضرا. ۲. مثلث برمودا. ۳. محمدبن حسن ﷺ، امام دوازدهم، ۲۵۶ق ـ ۴. مهدویت. الف. سپهری، محمد، ۱۳۴۴ ـ مترجم. ب. دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات. ج. عنوان: جزیرهٔ خضرا افسانه یا واقعیت؟! د. عنوان.

۴ج۴م/ G ۵۲۵ ۰۰۱/۹۴



جزیرهٔ خضرا در ترازوی نقد

نویسنده: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

مترجم: محمد سپهری

ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

چاپ و صحافی: چاپخانهٔ دفتر تبلیغات اسلامی

نوبت چاپ: سوم / ۱۳۷۷

شمارگان: ۳۰۰۰

بها: ۷۰۰ تومان

نشانی: قم، خیابان شهدا (صفائیه) مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم،
ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷ـ۷۴۲۱۵۵، نمابر: ۷۴۲۱۵۴، پخش: ۷۴۳۴۲۶
شبکه اینترنت: BUSTAN @APADANA.COM
شبکه شارح: BUSTAN (تلفن ۴ـ ۷۴۴۱۵۳)
Printed in the Islamic Republic of Iran

بسم الله الرحمن الرحیم

اهدا به تو:

ای عدالت گسترِ ستم ستیز!

ای تجسّمِ اعلایِ حقّ و ای تحققِ والایِ عدل!

ای ولیّ اعظم و ای سرّ اکبر!

ای مظهر اسمای الهی و ای رازِ بزرگ تجلّی!

ای شفای دردها و ای نجات جانها!

ای خلاصهٔ تجلّی و ای ذخیرهٔ الهی!

ای موعودِ آخرین و ای آخرین موعود!

ای کشتیِ نجات و ای ساحل امن و امان!

ای درهم کوبندهٔ ستمگران و ای فروکشندهٔ جبّاران!

ای بر باد دهندهٔ تاجها و ای ویران کنندهٔ کاخها!

ای موعودِ نهایی و ای منتظرِ آخرین!

از ما بپذیر که: «برگ سبزی است تحفهٔ درویش.»

مترجم

یادداشت مترجم بر چاپ سوم

این کتاب تاکنون دوبار از سوی مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم با عنوان: «*جزیرهٔ خضرا! فسانه یا واقعیت؟!*» و زیرنویس: «پژوهشی در علامات ظهور، خطبة البیان و جزیرهٔ خضرا» منتشر شده است.

اینک که چاپ سوم کتاب تقدیم خوانندگان ارجمند و علاقه مند به این گونه مباحث می شود، عبارت: «افسانه یا واقعیت؟!» از عنوان آن حذف شده است تا با کتاب دیگری که با همین عنوان و پس از چاپ و انتشار این اثر منتشر شده، اشتباه نشود. این کار به پیشنهاد و تصویب شورای محترم کتاب مرکز انتشارات صورت گرفته است که به حق در سال های اخیر تلاش های موفقی در خدمت به فرهنگ مکتوب و نشر تعالیم دینی داشته اند. هر چند این نظر برای نگارنده محترم است و بدان ارج می نهم امّا لازم است خوانندهٔ ارجمند توجه داشته باشد که کتاب حاضر ماه ها قبل از کتاب مورد اشاره منتشر شده است. از سوی دیگر مؤلف گرانقدر این اثر، علامه سید جعفر مرتضی عاملی اجازهٔ ترجمه و نشر همهٔ آثار خود را به بنده واگذار کرده اند.

از این رو اگر مؤلف آن کتاب گونه ای رنجش و دلخوری دارد نه به علت همنامی دو کتاب بلکه بدین دلیل بوده که مؤلف اجازهٔ انتشار آن کتاب را به او نداده

است؛ علاوه بر این، عقد قرارداد چاپ و پیگیری امور مربوطه با فرزند مؤلف بوده است نه مترجم.

نکته نهایی این که هدف مترجم نشر حقایق دینی و پیرایش تعالیم آن از خرافه ها و گزافه های ناروایی است که در طول تاریخ سراسر ماجرای اسلام بر قامت استواردین نشسته است. برای تحقق این خواسته، عنوان، نقش کلیدی ندارد مگر برای کسانی که در پی نام و شهرتند. بدین منظور و به احترام نظر شورای محترم کتاب مرکز انتشارات و با کسب اجازه از خوانندگان ارجمند، عبارت: «افسانه یا واقعیت؟!» را از عنوان حذف کردم و به جای آن عبارت: «در ترازوی نقد» را افزودم. بدان امید که مورد پذیرش صاحب اصلی اش قرار گیرد و آن روز که اعمال انسان در ترازوی نقد قرار می گیرد، سرافراز باشیم.

آبان ماه ۱۳۷۷

محمد سپهری

یادداشت ناشر بر چاپ سوم

این کتاب پیش از این دوبار با عنوان جزیرهٔ خضرا افسانه یا واقعیت؟! منتشر شده بود و به دلایلی که در مقدمهٔ جزیره خضرا تألیف آقای طریقه دار به آن اشاره شد باید نام آن تغییر می‌کرد. خوشبختانه مترجم محترم به این امر رضایت داد و هم اینک کتاب با نام جزیرهٔ خضرا در ترازوی نقد منتشر می شود. امیدواریم با این کار ضمن رعایت حقوق پدیدآورندگان، با عرضه هر دو اثر در ترازوی نقد پژوهشگران، گامی در حل این مسئله که جزیرهٔ خضرا افسانه یا واقعیت است برداریم و هر دو اثر در زدودن پیرایه هایی از مباحث امام شناسی مؤثر افتد. ضمن آن که اثر حاضر غیر از جزیرهٔ خضرا به پژوهشی در علامات ظهور و کتاب بیان الائمه و خطبة البیان نیز پرداخته است.

مرکز انتشارات دفتر تبلیغات
اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم
آبان ماه ۱۳۷۷

فهرست اجمالی مندرجات:

یادداشت مترجم:

ظهور یک منجی عدالت گستر و یک مصلح ستم ستیز در آخرالزّمان از روزگاران کهن و در میان اقوام و ملل مختلف و پیروان ادیان و مکاتب گوناگون به عنوان یک اصل مسلّم و اساسی مطرح بوده و هست: «اصولاً فتوریسم یعنی اعتقاد به دورهٔ آخرالزّمان و ظهور منجی عقیده‌ای است که در کیش‌های آسمانی یهودیت «جوداییسم» و زردتشتی «زوراستریانیسم» و مسیحیّت «در سه مذهب عمدهٔ آن: کاتولیك، پروتستان و ارتدکس»، مدعیان نبوت عموماً و دین مقدس اسلام خصوصاً به مثابه یک اصل مسلّم قبول شده است و درباره آن در مباحث تئولوژیک مذاهب آسمانی، رشته تئولوژی بیبلیکال کاملاً شرح و بسط داده شده است».[1]

مهدویت در اسلام یک فلسفه بزرگ جهانی است. دو مذهب عمدهٔ آن یعنی اهل سنّت و شیعه امامیه بدان اعتقاد دارند تا آنجا که شکل و شمایل، و سیرت و سیمای موعود عدالت‌گستر و حتی زمان ظهور و علائم و نشانه‌های عصر ظهور آن حضرت را از رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ و امامان معصوم ـ علیهم‌السّلام ـ پرسیده‌اند.

از این لحاظ بشارتها و پیشگوئی‌هایی تحت عناوین ملاحم و فتن و علامات ظهور بدست ما رسیده است. از نظر مکتب شیعه نکته ابهامی درباره مهدی موعود ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ و خصوصیات او وجود ندارد. نکته‌ای که می‌خواهیم در این

---

۱ ـ مجموعه حکمت، سال سوّم، شماره ۱ و ۲، مقاله سیّد هادی خسروشاهی، به نقل خورشید مغرب، ص ۵۲.

یادداشت مختصر بدان اشاره کنیم اینکه: عدّه‌ای از دنیاخواهان و هواپرستان فرصت طلب خواسته‌اند با استفاده سوء از احساسات و عواطف منتظران مهدی صاحب الزمان ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ مطالب کذب و نادرست و منحرف و تحریف شده‌ای را در قالب نشانه‌های ظهور به خورد جامعه مشتاقان دیدار مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ دهند و از راه بازارگرمی به نان و نوا و اسم و رسمی برسند.

آنچه پیش روی دارید، تلاشی است از سراخلاص و تواضع در پیشگاه با عظمت منجی عدالت‌گستر جهان، موعود ستم‌ستیز، مهدی صاحب الزمان ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ.

در این نوشتار تلاش شده : کتاب **بیان الائمه** ، **خطبةالبیان** منسوب به امیر المؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ و **جزیره خضراء** و **مثلث برمودا** مورد نقد وبررسی علمی قرار گیرد.

خوانندگان گرامی با نوشته‌های مؤلف دانشمند و اندیشمند معاصر علاّمه سیّد جعفر مرتضی عاملی آشنایی کامل دارند و بخوبی می‌دانند که نوشته‌های ایشان نوعاً ابتکاری و بدیع است. در این نوشته هم نکات مهمی مطرح و مورد بحث و انتقاد علمی قرار گرفته است.

مؤلف اندیشمند کوشیده است، خط بطلان بزرگی بر روی هر سه موضوع بکشد و آن را از اساس باطل کند. شما با مطالعه این کتاب خواهید دید که هواپرستان و دنیاخواهان چگونه تلاش کرده‌اند که با تحریف و دگرگون جلوه دادن مسائل مربوط به امام زمان ـ عج ـ اذهان منتظران مهدی ـ عج ـ را به مسائل جانبی و بی‌اهمیّت مشغول و مطالب کذب و ناروای خود را به آنان تزریق کنند.

از خدای سبحان مسئلت دارم این تلاش مخلصانه را از ما بپذیرد و آن را ذخیره‌ای گرداند برای عالم بقاء، آنجا که: نه مال سود دهد و نه فرزندان به فریاد رسند؛ ان شاء اللّه.

دوازدهم اردیبهشت ماه یکهزار و سیصد و هفتاد و یک هجری شمسی ـ روز معلم

تهران ـ محمّد سپهری

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

«الحمد للّه رب العالمین والصلاة علی خیر خلقه اجمعین محمّد وآل الطاهرین» .

کتابی که پیش روی دارید، بدین منظور فراهم آمده که موضوعی را مورد نقد و بررسی قرار دهد که تا حدّ زیادی جنبه سلبی بخود گرفته یعنی برخورد با علامات ظهور از زاویه‌ای که هیچگونه تناسب و انسجامی با اهداف حقیقی آن ندارد.

از سوی دیگر با ارائه دو نمونه که تحریف و جعل در آن کاملاً مشهود است «یکی ازآثار عصر جدید و دیگری از باقی مانده‌های دوران گذشته»، تمامی تلاش خود را صرف بررسی روایات، و اخبار ساختگی و جعلی مربوط به علامات ظهور کرده است.

سپس به بررسی روایت مربوط به **جزیره خضراء** پرداخته‌ام که ـ همانطور که معلوم است ـ با موضوع مورد بحث ما ارتباط دارد و نیازی به توضیح ندارد.

خلاصه اینکه : در این کتاب به بررسی سه موضوع پرداخته‌ایم:

۱ ـ پیشگوئی‌های غیبی ائمه ـ علیهم‌السّلام ـ از علامات ظهور و موضع اتخاذ شده و موضعی که بایست در قبال آن اتخاذ شود. سپس تقسیم علامات به محتوم و غیرمحتوم و بطورکلّی اهداف و انگیزه‌های این تقسیم.

۲ ـ ارائه دو نمونه از روایات و اخبار وارده و پیشگوئی‌هایی که در اخبار

ساختگی و تحریف شده بصورت کاملاً آشکاری نمایان است:

الف: بررسی محتویات کتاب **بیان الائمه**.

این کتاب چند سال پیش با روایاتی منتشر شد که هیچگونه اساسی ندارد. معلوم شده که یا این روایات پس از وقوع حوادث جعل شده یا آن موقع که علامات و نشانه‌های صریح و روشن آن نمایان شده است.

ب: بررسی و نقد خطبه معروف به **خطبةالبیان** و مطالب کذب، باطل، نادرست و تحریف شده‌ای که برای اهداف پست و شیطانی وضع شده است. با تأکید براین مطلب که آنچه درباره کتاب **بیان الائمه** و **خطبةالبیان** آورده‌ایم جز ذرّه‌ای از فراوان و قطره‌ای از دریا نیست. زیرا در فرصتی که ما بدان پرداختیم، بررسی کامل و همه‌جانبه مطالب نادرست آن اگر ناممکن نباشد، لااقل مشکل است. بدون تردید، چنین اقدامی نیاز به تألیف جداگانه و فرصت کافی دارد که بتوان در آن تمام و کمال مطلب را اداکرد و در حال حاضر در صدد چنین اقدامی نیستیم.

۳ - بررسی خلاصه‌ای از روایت مربوط به **جزیره خضراء**. زیرا ما آن را قابل قبول و معتبر ندیدیم بلکه برعکس در لابلای آن مطالب فراوانی است که موجب شک و تردید در صحت آن بوده، این احتمال را قوت می‌بخشد که از اساس ساختگی و جعلی باشد و همانگونه که برخواننده گرامی پوشیده نیست، مطالبی که درباره یاران حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و نزدیکی ظهور حضرت، در آن برهه زمانی آورده قابل قبول نیست و نمی‌توان به آسانی آن را پذیرفت.

بهرحال آنچه ما در این پژوهش مختصر بدنبال آن هستیم ارائه صریح و بی‌پرده و همراه با واقع‌گرایی نظر خویش در این باره و موضع‌گیری علمی در قبال آن از سوی دیگر است و هیچ قصدی برای بررسی کامل و همه جانبه آن نداریم.

از خدا می‌خواهیم که ما را در راه کسب آنچه که او می‌خواهد و موجب رضا و خشنودی اوست موفق کند و به ما پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک عطا کند که اوست ولی توانا.

«۲۱ رمضان ۱۴۱۱ هق»

جعفر مرتضی العاملی

بخش اول:

امامت و غیبت

شامل:

فصل اول: نگاهی بر مسائل مربوط به امامت و امت

فصل دوم: ارزیابی کلی علامات ظهور



فصل اول:

نگاهی بر
مسائل مربوط به امامت و امت



ارکان امامت

بدیهی است که امامت از اصول اصیل شیعه امامیه است و براساس دلائل قطعی و براهین روشن، استمرار نبوت است که تحقق اهداف الهی در سعادت انسان و رساندن او به کمال مطلوب و مراتب قرب و رضای خداوندی بدون آن ممکن نیست. امامت هم یک منصب الهی است که در آن باید به خداوند علیم حکیم و مدبّر رحیم رجوع کنیم. خداوند است که امام را تعیین و نص صریح مردم را به سوی او راهنمایی می‌کند.

امام در دامان وحی و معدن رسالت و در آغوش امامت پرورش یافته است. همین تربیت و پرورش در دامان وحی و رسالت و امامت کافی است که به امام فرصت دهد معارف و علوم کامل و لازم منصب امامت را از مقام نبوت و سرچشمه معرفت یا از وارث علم پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ و امام حاضر و قائم در هر عصر و زمان کسب نماید.

خلاصه سخن اینکه: امامت بر دو رکن استوار است:

۱ ـ **نص صریح** که هرگونه عذری را از بین می‌برد.

۲ ـ **علم خاص**؛ علمی که امام ـ علیه‌السّلام ـ آن را بطور مستقیم یا با واسطه از مقام نبوّت دریافت می‌کند. این گذشته از ملکات و ویژگی‌های خاص رهبری و دیگر اموری است که می‌تواند سلامت مسیر و حرکت به سوی اهداف متعالی را تضمین

کند. مثل: صفت عصمت، تدبیر، شجاعت، کرامت و دیگر صفاتی که امام را در جهت هرچه بهتر، کامل‌تر و شایسته‌تر انجام دادن مسئولیت خطیر رهبری یاری کند.

تأکید امامان ـ علیهم‌السّلام ـ بر رکن اوّل (نص):

امامان معصوم ـ علیهم‌السّلام ـ اهتمام زیادی در تأکید براین دو رکن اساسی امامت داشتند. حضرت علی ـ علیه‌السّلام ـ علی‌الخصوص کسانی که در بدر شرکت داشتند، را در موارد و مناسبتهای زیادی از قبیل کوفه، صفین، جمل و روز شوری بر حدیث غدیر شاهد و گواه گرفت و جمع زیادی از آنان گواهی دادند که این حدیث را بطور مستقیم و باگوش خود از شخص رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ شنیده‌اند.

امام حسین ـ علیه‌السّلام ـ نیز در موسم حج صحابه را جمع کرد و فضایل پدرش علی ـ علیه‌السّلام ـ و حدیث غدیر و اقدامات نابجای معاویه را برایشان یادآوری کرد.[1]

با مراجعه به کتب روایی و سیره و تاریخ این اصرار ائمه ـ علیهم‌السّلام ـ را با کثرت روایاتی که از آنان در این زمینه نقل شده است، بوضوح دَرمی‌یابید.

تأکید امامان ـ علیهم‌السّلام ـ بر رکن دوّم (علم خاص):

در مورد رکن دوّم یعنی علم خاص امام، تأکیدات آنان بیش از آن است که بتوان برشمرد. ما در اینجا به بیان سه نمونه که این امر بصورت واضح و آشکاری در آن نمایان است، بسنده می‌کنیم:

۱) علی ـ علیه‌السّلام ـ و پیشگوئی‌های غیبی:

پیشگوئی‌های امام علی ـ علیه‌السّلام ـ از حوادثی که بعدها پیش خواهد آمد، به حدّی است که عدّه‌ای از روی حسادت، حقد و کینه، جهالت و سیاست، آن حضرت را متهم به کذب ـ پناه بر خدا ـ و حتی خرافه‌گویی کرده‌اند. این پیشگوئی‌ها

---

۱ ـ بطور مثال ر. ك: الغدير، ج ۱، ص ۲۱۳ ـ ۱۵۹، دلائل الصدق، الحياة السياسية للامام الحسن ـ عليه‌السّلام ـ ص ۹۰ به بعد.

به روشنی دلالت دارد که حضرت علم خود را از رسول اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ گرفته است. پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ علی ـ علیه‌السّلام ـ را از میان همگان به اموری اختصاص داده بود که احدی را بدان راهی نبود. دلیل این امر این است که خداوند:

«عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول».[1]

دانای غیب است و هیچ کس بر عالم غیب او آگاه نیست مگر آن کسی که از رسولان خود برگزیده است.

پس رسولان خدا به هر کس از افراد امت که بخواهند و افرادی از امت اسلامی غیر از امامان ـ علیهم‌السّلام ـ که سعادت رسیدن به شرف بزرگ و بهره وافر را دارند، اطلاع می‌دهند.

علی ـ علیه‌السّلام ـ در عراق:

مسئله‌ای که در اینجا ـ هر چند بطور مختصر ـ باید بدان اشاره کنیم این است که: مردم عراق آنطور که می‌بایست علی ـ علیه‌السّلام ـ را نمی‌شناختند و بر راه و روش آن حضرت پرورش نیافتند و از برنامه‌اش آگاهی کافی نداشتند بلکه اسلام و تعالیم آن را ازکسانی آموخته بودند که در خط رقابت و مبارزه با علی ـ علیه‌السّلام ـ حرکت می‌کردند. حتی همین شناخت آنان از اسلام هم سطحی بود و هم ظاهری و به لطف تلاشهای بی‌شائبه و فراوان آن حضرت بود که توانست در درون آنان ریشه بدواند، تا آنجا که آنان را مخاطب ساخت و فرمود:

«ورکزت فیکم رأیة الایمان وعرفتکم حدود الحلال والحرام».[2]

من بودم که پرچم ایمان را در میان شما برافراشتم و مرزهای حلال و حرام الهی را برای شما باز شناختم.

از اینرو طبیعی بود که بر مسئله نص تأکید فراوان داشته باشد و تمامی همت خویش را در این مسئله متمرکز کند که رسول اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ علومی را به آن

---

۱ ـ سوره جن، آیه ۲۷ ـ ۲۶.

۲ ـ نهج‌البلاغه عبده، ج ۱، ص ۱۵۳؛ الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۵۳ ـ ۱۵۲.

حضرت آموخته است که نزد احدی از مردم جز شخص او نیست. این علوم، همان علوم امامت است.

آنچه قابل توجه است اینکه: دیده می‌شود حضرت علی ـ علیه‌السّلام ـ علوم خاص خود را به صورت پیشگوئی از وقایعی که درآینده بوقوع خواهد پیوست، در جریان جنگ با خوارج بطور گسترده و شدیدتر اظهار می‌کند. اما در جنگ جمل و صفین، اهتمام حضرت به این مسئله کم رنگ‌تر بود. ما این مسئله را در کتاب خود: **الخوارج، تاریخیاً و سیاسیاً**، مورد اشاره قرار داده‌ایم.

شاید تفسیر قابل قبول و عقلانی این پدیده این باشد که: جنگ حضرت با خوارج سخت‌تر و تلخ‌تر از دیگر جنگهای آن حضرت بود. امّا این سختی نه از این جهت بود که خوارج توان و قدرت جنگی قوی‌تری از دیگران داشتند، چه برخلاف آنچه شایع است، از این لحاظ بسیار ضعیف بودند و در سطح دیگران قرار نداشتند. تنها در یکی از معرکه‌های نهروان، آن حضرت چهار هزار نفر از آنان راکشت و ده نفر هم از آنان جان سالم بدر نبردند و بر عکس از یاران حضرت ده نفر هم کشته نشدند. این به دلیل نقشه جنگی امام و دلایل دیگری بود که فعلاً مجال بحث آن نیست. امّا راز سختی و تلخی این جنگ به چند مسئله برمی‌گردد:

۱) خوارج، همانطور که شایع و معروف است، ظاهراً از قاریان قرآن بودند. افراد ظاهرالصلاح، پرهیزگار و اهل راز و نیاز و نماز. بنابراین کشتن چنین چهره‌هایی بدست برادران مسلمان آنان نزد توده مردم که از باطن امور و پیامدهای آن بی‌خبر بودند، کار چندان ساده و قابل قبولی نبود.

۲) خوارج از یک جهت، بخشی از همین سپاه بودند و درکنار حضرت علی ـ علیه‌السّلام ـ درمعرکه های جمل وصفین بادشمنان امام جنگیده بودند. بنابراین همراهان دیروز جهاد و سلاح همان لشکری بودند که امروز با آن می جنگند و آنان را می کشند و توسط آنان کشته می‌شوند. آنان روابط شخصی و خاطرات تلخ و شیرین فراوانی با حضرت داشتند.

۳) روابط نسبی نیز مزید بر علت بود. روابطی که این دوگروه متخاصم را به

هم ربط می‌داد. اینان فرزندان، پدران و عموزادگان یکدیگر بودند. طبیعی است که چنین جنگی پیامدهای منفی ناگواری بر بنیه اجتماعی و روابط عشیره‌ای و قبیله‌ای در درون امت اسلامی برجای گذارد.

گذشته از این نباید مشکلات عاطفی، صدمات روحی و عقده‌های روانی را که معمولاً ازجنگ وکشتار برادران، دوستان وعموزادگان سرچشمه می‌گیرد،نادیده گرفت.

ما نمی‌توانیم حقیقت احساسات عدی بن حاتم راکه در پایان جنگ نهروان پیکر بی جان فرزندش را بخاک می‌سپرد، درک کنیم. مانند عدی مردان زیادی هستند که به اجازه حضرت علی - علیه‌السّلام - کشته‌های خویش را با دست خود دفن کردند.[۱]

۴) شعارهای خوارج تا حد زیادی فریبکارانه و پرزرق و برق بود تا آنجا که توانست دلهای کسانی راکه پیرو و مطیع احساسات و عواطف بوده، از تأمل، تفکر و اندیشه گریزان هستند و حاضر نیستند حقیقت وقایع و حوادث را جستجو و انگیزه‌ها و نتایج آن را بررسی نمایند، بسوی خود جلب کند. از سوی دیگر اینان در آن سطح از شناخت و آگاهی نبودند که بتوانند حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تشخیص دهند.

این عینیتی است که جامعه امیرالمؤمنین - علیه‌السّلام - از آن رنج می‌برد. این عینیت جامعه امام شعارهای پر زرق و برق و فریبکارانه را وسیله‌ای فعال در جهت کاهش از زمینه ارجحیت و سنگینی وزنه عقل قرار داده، احساسات و عواطف را یکه‌تاز میدان و حاکم مطلق‌العنان صحنه اجتماع ساخته بود. همین امر به فرعون هم کمک کرد تا بتواند با تحقیر اندیشه قوم خود، آنان را به اطاعت از خویش وادار سازد تا جایی که او را پرستش کردند. و نیز از سوی دیگر همین سبب اصلی آن است که شیطان اعمال زشت و قبیح انسان را برایش زیبا جلوه دهد و در قالب نیکو برایشان

---

۱ - ر.ک: تاریخ الامم والملوك «تاریخ طبری» ج ۴، ص ۶۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۴۸؛ تذکرة الخواص، ص ۱۰۵؛ العبر دیوان المبتدأ والخبر «تاریخ ابن خلدون» ج ۲، قسم ۲، ص ۱۸۱.

به نمایش گذارد تا به راحتی در آن مسیر قرارگیرد. امّا اگر ذرّه‌ای علم و دانش باشد به راحتی خواهد توانست صحیح را از معیوب و زیبا را از زشت و حق را از باطل تشخیص دهد.

۵) اگر عینیت جامعه‌ای راکه امام علی ـ علیه‌السّلام ـ در آن می‌زیست، خصوصاً پس از دو جنگ جمل و صفین مورد ارزیابی و مطالعه دقیق قرار دهیم، به نتیجه شگفت‌انگیزی دست خواهیم یافت که چه بسا بعضی آن را بیش از اندازه بدبینانه قلمداد کنند.

امّا در مورد گروه خوارج، مسئله کاملاً روشن است و هر کس می‌داند که: آنان بیابانگردانی خشن، سبکسر و بی‌خرد بودند.

حتی پس ازگذشت دو قرن و انتشار علم و دانش بین مردم و ظهور گروهها و نحله‌های مختلف حتی گروهی چون معتزله که در اعتماد به عقل راه افراط پیش گرفتند و نیز پس از ترجمه کتابهای یونانی و زمانی که گروهی تلاش می‌کرد عقاید و افکار خود را در قالبهای علمی و به شیوه‌های نوین برای مردم بیان کند، هنوز هم می‌بینیم که وضع فرهنگی خوارج در نهایت درجهٔ بدی قرار دارد تا آنجاکه بشر بن المعتمر درباره آنان می‌گوید:

ما کان من اسلافهم ابوالحسن ... ولا ابن عباس ولا أهل السنن
غیر مصابیح الدجی مناجب ... اولئك الاعلام لا الأرعاب
کمثل حرقوص و من حرقوص ... فقعة قاع حولها قصیص
لیس من الحنظل یشتار العسل ... ولا من البحور یصطادالورل
هیهات ماساقله کعالیة ... مامعدن الحکمة اهل البادیة[1]

«ابوالحسن علی بن ابی‌طالب ـ علیه‌السّلام ـ و افرادی چون عبداللّه بن عباس و پیروان سنّت نبوی ـ صلّی الله علیه و آله ـ از اسلاف و گذشتگان خوارج نبودند. اینان افراد نجیب‌زاده‌ای بودند که چون چراغی تاریکی جهل و نادانی را از بین بردند و افراد

---

۱ ـ حیاة الحیوان جاحظ، ج ۶، ص ۴۵۵.

سرشناس و والامقامی بودند نه بیابانگردهای شترچرانی همچون حرقوص. آیا می‌دانید حرقوص چیست؟ او همچون قارچ نرم و سست و پست است که در زمین پست می‌روید و اطرافش را افراد نادان و پست دیگری گرفته‌اند. از قدیم گفته‌اند: از هندوانه ابوجهل «که بسیار تلخ است» عسل «که در حد اعلای حلاوت و شیرینی است» نمی‌توان گرفت و از دریا نمی‌توان تمساحی بنام ورل صید کرد. هرگز افراد پست و سفله همطراز افراد عالیمقام نیستند و ابداً انسانهای بادیه‌نشین بیابانگرد، توانایی آن را ندارند که معدن حکمت و معرفت باشند.»

گذشته از خوارج، در مورد اصحاب و یاران امام علی - علیه‌السّلام - این نکته را باید متذکر شویم که جنگهای جمل و صفین و ترورهایی که دشمنانش انجام دادند، بسیاری از آنان را از حضرت گرفت و جز عدّه‌ای اندک، کسی با او نماند. مالك اشتر پس از جنگ صفین به بازماندگان آنان گفت:

«الگوهای شما کشته شدند و افراد پست شما باقی ماندند».[۱]

امیرالمؤمنین - علیه‌السّلام - برای یارانش که از دست داده بود حسرت می‌خورد.[۲]

و چون از آن حضرت در مورد اطاعت و فرمانبری مالك اشتر از وی، سؤال کردند، حضرت فرمود:

«لیت فیکم مثله اثنان ولیت فیکم مثله واحد».[۳]

ای کاش درمیان شمادونفرمثل او بود. ای کاش درمیان شمایک نفرمثل او بود.

حضرت می‌فرماید:

«ذهب واللّه اولوا النهی والفضل والتقی الذین کانوا یقولون فیصدقون

---

۱ - وقعة صفین، ص ۴۹۱؛ المعیار والموازنه، ص ۱۶۴؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲ - نهج‌البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۳۱ - ۱۳۰؛ مصادر نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۱ - ۴۵۰؛ ربیع الابرار، باب التفاضل والتفاوت، ر.ک: فتوح ابن اعثم، ج ۴، ص ۱۰۲.

۳ - المعیار والموازنه، ص ۱۸۴ - ۱۸۳.

ویدعون فیجیبون ویلقون عدوهم فیصبرون وبقیت لی حثالة قوم لایتعظون بموعظه ولایفکرون فی عاقبة لقد هممت ان اشخص عنکم فلا اطلب نصرکم ما اختلف الجدیدان».[1]

«همانا از میان شما کسانی رفتند که از منکر نهی می‌کردند، اهل فضیلت و تقوا بودند، چون سخن می‌گفتند، راست می‌گفتند، چون دعوت می‌شدند، اجابت می‌کردند. چون با دشمن خود مواجه می‌شدند، صبر و تحمل پیشه می‌کردند، برای من مردمانی مانده‌اند که موعظه در آنان بی‌اثر است و درباره عاقبت کارها نمی‌اندیشند. در فکر آن هستم که شما را رها کنم و تا زمانی که شب و روز در رفت و آمد است، از شما نصرت و یاری نخواهم.»

مطالبی که بیان کردیم، روشن می‌کند که: امام علی ـ علیه‌السّلام ـ نمی‌توانست جامعه را با همان جنب و جوش و روحیه حماسی به تحرک وادارد. چه مراکز ثقل متلاشی شده، کادرهای فعال جامعه که در هدایت افکار عمومی و تجسّم دیدگاه سیاسی مردم تأثیر فراوانی داشتند، از بین رفته بودند. علی ـ علیه‌السّلام ـ دیگر نه عمارياسر دارد و نه ابوالهیثم بن تیهان و نه مالک اشتر و نه... و نه...

یاران مخلص و پاکباخته‌ای هم که با حضرت مانده بودند، لازم بود که نقاط حساس دولت و حکومت اسلام را سخت در دست قدرت خویش نگهدارند.

حکومتی که گرگان معاویه از هر طرف به آن حمله می‌کنند و اختاپوس اموی و دیگر کینه‌توزان درصدد نشر فساد و خرابی امور آن هستند.

خلاصه سخن اینکه: با توجه به اوضاع و شرایط جامعه، طبیعی بود که حالت یأس، نومیدی و شک و تردید در مواضع مردم و مقابله آنان با خوارج و شعارهای پر زرق و برق آنان حکمفرما باشد. چاره‌ای نبود جز پناه بردن به شیوه وارد آوردن صدمه برای ایجاد حالت بیداری ضمیر و وجدان عمومی با اعتماد و تکیه بر مبانی کلی مرتبط با ایمان به غیب.

---

۱ ـ فتوح ابن اعثم، ج ۴، ص ۶۷ ـ ۶۶.

این عمل به صورت پیشگوئی‌های غیبی که مردم تحقق مضمون آن را با چشم خویش می‌بینند، ظهور یافت.

خلاصه:

با توجه به مطالبی که گذشت و حال که وضعیت حاکم بر جامعه اسلامی آن روز را شناختیم، درمی‌یابیم که: در چنان شرایطی حاکمیت حالت شک و تردید بر موضعگیریها و جهت‌گیریهای مردم در قبال خوارج و شعارهای آنان یک امر طبیعی باشد. در چنین شرایطی چاره‌ای جز پناه بردن به شیوه ایجاد شوک در ضمیر و وجدان امت برای بیداری وجدان عمومی و با اعتماد بر مبانی کلی ایمان به غیب، وجود نداشت.

این شوک و ضربه روانی در قالب پیشگوئی‌های غیبی که مردم تحقق مضمون آن را به چشم خود می‌بینند، ظاهر شد. هدف از آن ایجاد حرکت مثبت و سازنده و اتخاذ موضع کوبنده و شکننده در قبال جریانهای منحرف بود تا پس از آن انجام فعالیتهای تربیتی و فرهنگی و آگاهی‌بخش عمومی بطور جدّی و مؤثر ممکن شود و از این راه ضمانتی باشد برای حفظ و بقای آگاهی‌های دینی و ثبت دقیق آن در عقل و اندیشه و وجدان افراد جامعه.

این شوک یا بگو: «ضربه روانی» شیوه و روش مطلوب برای اظهار علم امامت بود که امام ـ علیه‌السّلام ـ آن را از مهبط وحی و معدن رسالت محمّدی ـ صلّی الله علیه و آله ـ نوشیده و احدی از مردمان را در آن مشارکتی نیست.

پس از آن نوبت به تمرکز و تأکید بر عنصر نص می‌رسد. در این مرحله چنان قاطعانه براین رکن امامت تأکید می‌کند که هیچ عذری برای عذرخواهان و هیچ راه فراری برای آنان که در جستجوی راه گریزند، باقی نماند.

این دو رکن امامت ـ یعنی علم امام و نص بر امامت ـ تنها راه و شیوه مطلوب برای انتقال عنصر آغازگری و اقدام‌کنندگی بدست امام ـ علیه‌السّلام ـ است.

بدین ترتیب روشن می‌شود که: این شوک روانی می‌تواند روزنه‌ای در دیواره

تاریک کشیده شده در اطراف خرد و اندیشۀ جامعه‌ای باز کند که از خفت و فرومایگی حاصل از جهل و نادانی نسبت به دین و احکام آن و امامت و امام، رنج می‌برد. این دیواره جهل و نادانی با رنگهای براق و دلفریب و شعارهای پوچ و توخالی تزیین شده است. شعارهایی که بنام اسلام و قرآن به خورد جامعه داده می‌شود و حقیقت امر را بر افراد اجتماع اسلامی مشتبه جلوه می‌دهد. انسانهای غافل و ناآگاه راه رسیدن به غنیمت و ثروت ود یگر اهداف و آمال دنیایی خویش را در همین شعارهای پوچ و نیرنگ‌مآب می‌بینند و گمان می‌برند که بدان وسیله می‌توان بر دیگران حکمرانی کرد و به سایر تفکرات پوچ و توخالی خویش دست یافت، بدون اینکه اسلام و تعالیم آسمانی آن کوچکترین تأثیر قابل تأملی بر موضعگیریها و اقدامات عملی آنان داشته باشد.

آری... وارد کردن چنین شوک روانی‌ای بر مردمانی که بیشتر آنان با امام خود ـ که با نص و تعیین خدا و توسط رسول اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ به امامت منصوب شده، ـ همچون خلیفه‌ای رفتار می‌کردند که تنها با او بیعت کرده‌اند و بر آنان است که بر بیعت خود بمانند و نه براساس این اعتقاد که او امام است و از جانب خدا تعیین و بدست رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ نصب شده است. آری لازم بود بر مردمانی با چنین تفکراتی این شوک روانی وارد شود تا به خود آیند.

آنان نه شناختی از امام خود داشتند و نه سابقه وپیشینه‌اش را در اسلام می‌دانستند و نه از نقش مؤثر و جانفشانی‌های او در راه دین و قرآن مطلع بودند.

از سوی دیگر آن حضرت نیز نمی‌توانست منتظر بماند تا ابزارهای طبیعی نقش خود را ایفا و روحیه ایمان را در میان آنان برانگیخته و در درون آنان تعمیق بخشد. اقدامات تربیتی امام برای تزکیه و تهذیب نفوس به وقت و تلاش زیادی نیاز داشت تا ببار نشیند.

خلاصه کلام اینکه : از آنجایی که نبرد امام با خوارج از حساسیت بالایی برخوردار بود و می‌توانست نتایج منفی خطرناکی در بنیه داخلی جامعه اسلامی برجای گذارد و روحیه مردم، احساسات، عواطف، روابط اجتماعی و تمامی اوضاع

و شرایط آنان را تحت تأثیر خود قرار دهد، تأکید بر عنصر غیب و اظهار علم امامت یک ضرورت آشکار و اجتناب ناپذیر بود. این اقدام گذشته از آثار و نتایج مثبتی که در اندیشه و عقیده جامعه اسلامی در دوره‌های بعدی از خود بر جای می‌گذاشت، می‌توانست بسیاری از نتایج منفی را در آن اوضاع و احوال اجتماعی جبران نماید.

۲) امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ و جفر و جامعه:

بحث درباره نمونه اوّل به درازا کشید تا آنجا که ممکن است برای بعضی از خوانندگان ربط بین مباحث مشکل باشد. از اینرو برآن شدیم تا در نمونه‌های دوّم و سوّم مطلب را به اختصار برگزار کنیم.

روشن است که مأمون امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ را برای ولایت عهدی خود مجبور کرد. ما در کتاب **الحیاة السیاسیه للامام الرضا** ـ علیه‌السّلام ـ «زندگانی سیاسی امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ»، جوانب مختلف موضوع را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم و بخشی از انگیزه‌های مأمون از این اقدام خطیر را بیان داشته‌ایم. مطالبی نیز درباره طرح امام برای گرفتن فرصت از مأمون آورده‌ایم. از آن جمله است: پیشگوئی‌های غیبی امام از ناتمام بودن این مسئله.

در اینجا نظر شما خواننده گرامی را به مطلبی جلب می‌کنیم که حضرت رضا ـ علیه‌السّلام ـ در سند رسمی ولایت عهدی مرقوم فرمود:

«والجامعة والجفر یدلان علی ضد ذلك».[1]

«جامعه و جفر بر ضد آن گواهی می‌دهد.»

امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ در این سخن به یکی از دو رکن امامت یعنی علم خاصی که از پدرانش از رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ دریافت کرده، اشاره می‌کند و آن را به

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۵۳؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۳۶۵؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۲۷؛ نورالابصار، ص ۱۵۷؛ مآثرالانافة، ج ۲، ص ۳۳۴؛ الفصول المهمة، ص ۲۴۵؛ معادن الحکمة، ج ۲، ص ۱۸۹؛ مسند امام الرضا، ج ۱، ص ۱۰۶؛ المجالس السنیه، ج ۵، ص ۵۸۵.

جامعه‌وجفرنسبت می‌دهد که احدی حتی خلیفه هم دردست ندارد مگر شخص امام ـ علیه‌السّلام ـ.

۳) مهدویت و علامات ظهور:

گروههای مختلف مسلمانان احادیث فراوانی که بالغ بر صدها و بلکه هزاران حدیث می‌شود، از رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ در مورد مهدی اهل‌بیت و احوال و علامات ظهور و وقایعی که در زمان آن حضرت بوقوع خواهد پیوست، نقل کرده‌اند.

از امامان اهل‌بیت ـ علیهم‌السّلام ـ نیز در این باره روایات فراوانی به ما رسیده است. کافی است متذکر شویم که در زمان صحابه و تابعین و دورانهای پس از آنها افراد زیادی مدعی مهدویت شده، خود را مهدی موعود دانسته‌اند، نه کسی منکر آنان شده و نه احدی از مردم در اصل اعتقاد به مهدویت مناقشه کرده است.

مناقشه در تطبیق مهدویت براین یا آن فرد بوده است. حتی گروههای مختلفی از امت اسلامی در اکثر نقاط جهان اسلام با یکی از همین افرادی که مدعی مهدویت بود، بیعت کردند و جز امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ و شیعیانش[۱]، کسی با او مخالفت نکرد. حتی معتزله هم که در عقل‌گرایی و قیاس احکام شرعی و تعالیم دینی برآن راه افراط پیموده‌اند، هیچگونه اعتراض یا تشکیکی در این امر مهم و خطیر نداشته‌اند. گذشته از این، حاکمانی که مسلم می‌دانستند این اعتقاد به معنی نابودی حکومت آنان بوده و آنان را غاصب مقام و منصبی که در دست گرفته‌اند، می‌داند، نتوانستند کوچکترین شبهه‌ای در این باره ایجاد کنند و بناچار تسلیم آن شدند و سعی کردند به عنوان یک امر مسلّم و قطعی با آن کنار آیند، حتی منصور خلیفه عباسی هم درصدد برآمد تا با نامگذاری فرزندش به مهدی، نظرها را به سوی او جلب کند امّا همانگونه که معروف و مشهور است موفق نشد.»[۲]

---

۱ ـ ر.ک: الحیاةالسیاسیه للامام الرضا ـ علیه‌السّلام ـ، ص ۸۳ ـ ۸۲؛ دراسات و بحوث فی التاریخ والاسلام، ج ۱، ص ۵۶ ـ ۴۷.

۲ ـ ر.ک: الحیاةالسیاسیه للامام الرضا ـ علیه‌السّلام ـ، ص ۸۳ ـ ۸۲؛ دراسات و بحوث فی

ائمه ـ علیهم‌السّلام ـ و پیشگوئی حوادث آینده:

مناسب است در اینجا به پیشگوئی‌هایی که در مورد حوادث آینده و پدیده‌های اجتماعی از رسول اکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ و ائمه طاهرین ـ علیهم‌السّلام ـ تحت عنوان «اخبار ملاحم» یا «اخبار منایا و بلایا» به ما رسیده، بپردازیم. ما آن را در دو دایره مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱) **دایره توقیف**: آنچه که راه آن نقل از منبع غیبی است.

پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ از جبرئیل از خدا و امامان از پدرانشان از پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ از جبرئیل از خدا برای ما نقل می‌کنند.

ممکن است در مورد بعضی از مفردات این اخبار بداء حاصل شود. در فصل بعدی به تفصیل بدان خواهیم پرداخت.

۲) **دایره خبرگی و کارشناسی**: آنچه که راه آن شناخت دقیق از شرایط و اوضاع و احوال و نیز نتایج و آثار آن است، بدون اینکه نیازی به توقیف باشد.

از آنجایی که پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ یا امام ـ علیه‌السّلام ـ داناترین و با شناخت‌ترین افراد نسبت به حقیقت اوضاع و شرایطی است که بر امّت اسلامی می‌گذرد و نیز مردم، شرایط و حالات آنان را به خوبی می‌شناسد و نیز بر حقیقت ویژگی‌ها و سطوح مختلف آن و شیوه اندیشه، نوع آرزوها و آمال و طبیعت تحرکات آنان آگاهی و وقوف کامل دارد، به آسانی خواهد توانست آثار و نتایج آن را بر حسب تدریج طبیعی و براساس معیارهای واقعی که بیش از هر انسان دیگری آن را می‌شناسد، ترسیم کند. پیشگوئی وی از آن نتایج و آثار همچون پیشگوئی طبیب ماهری است که از وضع مردی خبر می‌دهد که اگر با بدن برهنه سه ساعت در زیر خورشید تابان بایستد، نور خورشید او را خواهد سوزاند.

حال اگر امام بصورت قاطع از حالات و عوارضی که گریبانگیر این فرد خواهد

التاریخ والاسلام، ج ۱، ص ۵۶ ـ ۴۷.

شد، خبر دهد، بطور قطع و حتمی بوقوع خواهد پیوست.

پیشگوئی‌های امام علی ـ علیه‌السّلام ـ که داناترین مردم به زمان خویش و مردم آن زمان بود، از وضعی که در صورت حاکمیت اموی پیش خواهد آمد، از همین نوع است. امام ـ علیه‌السّلام ـ فرمود:

«... وایم اللّه لتجدنّ بنی امیه لکم ارباب سوء بعدی کالنّاب الهنروس تعذم بفیها وتخبط بیدها وتزبن برجلها وتمنع درّها. لایزالون بکم حتی لایترکوا منکم الاّ نافعاً لهم أو غیر ضائر بهم ولایزال بلاؤهم حتی لایکون انتصار احدکم منهم الاّ کانتصار العبد من ربّه والصاحب من مستصحبه ترد فتنتهم شوهاء مخشیة وقطعاً جاهلیة. لیس فیها منارهدی ولاعلم یری».[۱]

... بخدا سوگند! پس از من فرزندان امیّه را برای خود اربابان بدی خواهید یافت: چون شتر ماده کلانال بدخوی که به دست بر زمین کوبد و به پا لگد زند و به دهان گاز گیرد و دوشیدن شیرش نپذیرد. پیوسته با شما چنین کنند از شما کسی را به جای نگذارند جز آنکه به آنان سودی رساند یا زیانی به ایشان باز نگرداند. و بلای آنان چندان ماند که یاری خواستنِ شما از ایشان چون یاری خواستن بنده باشد از خداوندگاری که او را پرورده یا همراهی آنکه همراهی او را پذیرفته. بلای آنان بر سرتان آید با چهره‌ای زشت و ترس‌آور و ظلمتی با تاریکیِ عصر جاهلیت برابر. نه نور هدایتی در آن آشکار و نه نشانی در آن پدیدار.

سخنان فراوان دیگری نیز از آن حضرت ـ علیه‌السّلام ـ در این باره هست که در نهج‌البلاغه آمده است.

لیکن این مانع وقوع برخی تحولات و وقایع که مسیر حوادث و جهت آن را تغییر می‌دهد و از تحقق پیشگوئی‌های امامان در صحنه اجتماع جلوگیری می‌کند، نمی‌شود؛ هرچند از قبیل اتفاقاتی چون زلزله یا قحطی یا خشکسالی باشد. این حوادث طبیعی اوضاع جامعه را به حرکت درمی‌آورد و مردم را وادار می‌سازد که به

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۴ ـ ۱۸۳؛ بحار، ط قدیم، ج ۸، ص ۵۵۸؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۰.

مقابله با بحرانهای عاطفی، انسانی، اقتصادی و حتی اجتماعی و سیاسی که در کل زندگی بشر و در عینیت جامعه و در زمینه‌های مختلف آثار و نتایجی را از خود برجای می‌گذارد و از این طریق موجب بروز اختلال در معادلات موجود و تغییرات اساسی در بسیاری از آمال و اهداف، مواضع و جهت‌گیریها و نیز برنامه‌های گوناگون انسان در دو زمینه عمومی و خصوصی می‌گردد ، بروند.

روشن است که چنین پیشامدهایی از ارزش پیشگوئی‌هایی که نتیجه طبیعی دقیق و عمیق هرگونه مسئله‌ای است که مردم با آن بسر می‌برند، با آن برخورد متقابل دارند و براساس آن حرکت می‌کنند ،نمی‌کاهد.

ضروری است که اینگونه مسائل را در هرگونه طرح و برنامه و اصلاحات ریشه‌ای سالم و سازنده که درباره تمامی امت است، مدّ نظر داشت.

حتی اگر بگوییم : اینگونه پیشامدهایی که بدان اشاره کردیم، ارزش پیشگوئی‌های امامان را تأکید و تقویت می‌کند سخن بیهوده‌ای نگفته‌ایم. زیرا می‌تواند بعضی از آثار منفی را در صحنه اجتماع درمان کند. آثاری که ناشی است از عادت محض و الفت و انس با محکومیت در مقابل حوادث و تسلیم در برابر جریان عمومی بدون اینکه توجیهات کافی داشته باشد و در نتیجه آن انسان در راهی گام بردارد که احساس می‌کند هیچ اختیاری از خود ندارد و مجبور است در مقابل همه چیز و همه کس تسلیم محض باشد. آری این پیشگوئی‌ها می‌تواند از بروز این آثار منفی جلوگیری کند و به انسان بفهماندکه تمامی اختیارات لازم را دارد و می‌تواند جهت حوادث را تغییر دهد و آنچه احساس می‌کند چیزی جز یک احساس کاذب و سراب محض نیست.

بنابراین، آن پیشامدها به وقوع پیوسته است تا برای انسان تأکید کند که هر چیزی قابل تغییر است و او نباید تسلیم حوادث شود و تاکنون اسیر گمان بیهوده و اوهام نادرست بوده است در حالی که آنقدر قدرت و اختیار دارد که می‌تواند برتمام چیزهای اطراف خود تأثیر گذارد و هر طور که بخواهد مسائل را هدایت کند و بدان جهت دهد.

امام و اداره امور امّت اسلامی :

اگر از زاویه دیگری به مسئله امام و امامت نگاه کنیم خواهیم یافت که:

۱) تعلیم و تربیت امت اسلامی از وظایف مهم امام و حاکمیت، اداره و نظارت بر امور امت تنها حق او است. امام آن انسان حاضر ناظری است که بر حرکت اسلامی در میان مردم نظارت دارد، گواهی است بر میزان پاسخگوئی، تعامل، وفاداری و عدم وفاداری مردمان با حق و دین و الگوهای حقیقی.

تمام این امور تأکید دارد که وجود امام در هر زمانی برای تحقق اهداف الهی و رساندن انسان به سعادت و تعالی و مراتب خشنودی و قرب الهی ضرورتی است انکارناپذیر.

۲) امامان ـ علیهم‌السّلام ـ در اجرای نقش سازنده خود و انجام مسئولیت خطیر امامت و وظایف آن، در دایره سنتهای جاری پروردگار و از راههای طبیعی آن اقدام می‌کنند. معنی ندارد که سلطه و حاکمیّت خود بر مردمان را با شیوه‌های معجزه‌آسای قهرآمیز اعمال نمایند. زیرا چنین اعمالی بسیاری از اهداف الهی مورد نظر در مسیر انسان به سوی تکامل و تعالی را از بین می‌برد.

هدف این است که انسانها خود آزادانه و با اختیار خویش در این مسیر حرکت کنند و هرگونه مانعی را از سر راه خود به کناری زنند و به راه خود ادامه دهند.

بدین ترتیب طبیعی است که در این مسیر پرپیچ و خم و طولانی مشکلات، مصیبت‌ها، بلاها و گرفتاریهای مختلف سدّ راه امامان ـ علیهم‌السّلام ـ شده موجبات خستگی و ملالت انسان را فراهم آورد. آنان با وسایلی که در اختیار دارند و می‌توانند در راه گذر از مشکلات و گرفتاری‌ها و رام‌کردن آنان، به مقابله با مشکلات روند تا بر آن فایق آیند و چه بسا ممکن است شرایط و اوضاع و احوال این موفقیتها را بپوشاند.

۳) صرف وجود و حضور امامان و حاکمیت منصوصه و طبیعت دعوت و رسالت الهی آنان با حاکمیت طاغوتها و ستمگران و پیروان هوا و هوس و طمعکاران

متناقض و ناسازگار است. از اینرو طبیعی است که این ستمگران و ستم‌پیشگان و منحرفان با وسایل و شیوه‌های گوناگون درصدد راه چاره، مکر و حیله و نیرنگ علیه پیامبران و امامان برآیند تا بلکه بتوانند نور خدا را در دلها خاموش کنند. برخی همچون امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ و فرزندش امام حسین ـ علیه‌السّلام ـ و پیش از آن یحیی بن زکریا و دیگر پیامبران و اوصیای آنان را با شمشیر کشتند و برخی دیگر همچون امام حسن مجتبی ـ علیه‌السّلام ـ و دیگر امامان معصوم ـ علیهم‌السّلام ـ را با سمّ مسموم کردند. چون نتوانستند از این راهها به اهداف پست و شیطانی خود برسند، با قساوت و سنگدلی و خشونت هرچه تمام به غل و زنجیرکردن و زندان و انواع آزار و شکنجه و فشار بر آنان و شیعیان و دوستدارانشان پناه بردند.

چرا دوازده امام؟!!:

حال که ضرورت امامت و لزوم وجود امام در هر زمان روشن شد و از سوی دیگر سنت الهی در چگونگی عمل امامان در میان امت را شناختیم، در اینجا به بیان یک مسئله دیگر که ناشی از اراده و مشیّت ربانی است می‌پردازیم و آن اینکه: چرا تعداد امامان از دوازده نفر بیشتر و از تعداد نقبای بنی‌اسرائیل کمتر نیست؟

باید دانست که : مسئله امامت لحظه‌ای به زمان واگذار نشد. بدین معنی که هرگاه امامی از دنیا رفت یا به شهادت رسید، امامی دیگر جای او را گرفت. زیرا واگذاشتن امامت به زمان درآینده موجب خواهد شد امامت در هاله‌ای از ابهام و پیچیدگی قرار گیرد و برنامه الهی اسلامی را در معرض خطر جدی قرار دهد و از سوی دیگر موجب تشویش اذهان و سرگردانی مردم و گمراهی و پراکندگی آنان و ظهور اباطیل و ترهّات نابجای فراوان به نام دین و اسلام و به حساب راه صواب و حق و حقیقت می‌گردد.

همچنین فرصت بدست طمع ورزان هواپرست و مدعیان دروغین امامت خواهد افتاد تا به گمراهی مردم و بازی با دین و احکام آن و ظهور بدعتهای ناروا و تباهی حق پردازند تا آنجاکه راه وصول به آن به صورت امری محال و ناممکن درآید.

فراموش نکنیم : هرگاه حاکمان احساس کنند کسی هست که آنان را به پیش‌گیری، ملایمت و دوری از سخت‌گیری و فشار ملزم سازد و از سوی دیگر قدرت کافی برای نابودی منبع خطر و ریشه‌کن کردن آن به صورت نهایی و قطعی در اختیار دارند، همانطور که اشاره شد، بدان مبادرت خواهند کرد و تمامی منابع خطر را از سر راه خود برخواهند داشت و تندبادهای حقد و کینه وزیدن خواهد گرفت و تمامی دستاوردهای جهاد و تلاش پیامبران و اوصیای الهی و تمامی بندگان با اخلاصی که در راه خدا کوشیده‌اند، را چنان ریشه‌کن کند که گویی اصلاً چنین چیزی نبوده است.

برای این منظور و با توجه به مطالبی که پیش از این گفتیم و براساس مقتضیات و در هماهنگی با ضروریاتی که این عینیت و سایر اعتبارات تربیتی موجب می‌شود، روایت وارده از رسول اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ تعداد و اسامی امامان بعد از خود را دقیقاً بیان نموده است.

اقتضای حکمت الهی است که عمر امام دوازدهم آنقدر دراز شود که فرصت را برای انجام حرکت اصلاحی جهان شمول اسلام آماده کند. حتی با این تعیین دقیق و آن نص صریح، صحنه اجتماع اسلامی از ادعاهای دروغین مدعیان امامت در امان نماند. این مقام برای زید بن علی بن حسین ـ علیه‌السّلام ـ، محمّد بن حنفیه، اسماعیل فرزند امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ معروف به جعفر کذّاب، و دیگران ادعا شده است.

امّا از اهمیّت چندانی برخوردار نبود که بر مسیر حرکت عمومی ترس و واهمه‌ای باشد. و در مقابل مفاسد بزرگتر و خطرناکتر که درآینده از ترک مستمر امامت در طول مقاطع مختلف تاریخ به وقوع خواهد پیوست، آنهم در اثر عدم تعیین دقیق تعداد و اسامی آنان، قابل تحمل است.

حال می‌توانیم دریابیم که : حصر تعداد امامان به دوازده نفر کاملاً ضروری بوده است. تا با نیازی که در عینیت جامعه هست، مطابقت کند. اگر برهه‌ای را که امامان ما ـ علیهم‌السّلام ـ در سه قرن اوّل پس از وفات رسول اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ در آن بسر بردند، بطور عمیق مطالعه کنیم، درخواهیم یافت که: امّت اسلامی در این مدّت

توانست تمامی جوانب تشریع و اهداف مختلف آن را در سطح عمومی فراگیرد و بر زمینه‌های گوناگون زندگی اشراف یابد. سپس با ابزارهای تمدن و مدنیّت و نیز ارتباط با ملل مختلف و رشد و تکامل آن در زمینه‌های فکری، سیاسی، اقتصادی، تربیتی، اجتماعی و...، آری تمام اینها تا حدود زیادی عامل مساعدی برای فهم عمیق‌تر اسلام و مفاهیم سیاسی، تربیتی، تشریعی آن بود.

مهدویت و جایگاه طبیعی آن:

با در نظر گرفتن مطالبی که گذشت و پس از آنکه امّت اسلامی به آن درجه از رشد و بلوغ فکری و اجتماعی و... رسید، هرچند از راه تربیت بخشی از نیروهای خود، کافی است که شناخت مردم از حق و حقیقت و شیوه برخورد با این بخش از جامعه و تبادل فکری با آنان، امکان تحقق یابد.

آری با این حال، غیبت امام که زمین را درآینده از قسط و عدل پر خواهد کرد، و نیز اتخاذ موضع دیگری این امکان را به وی می‌دهد که با امّت اسلامی ارتباط برقرار کند و با آنان تعامل داشته باشد، اگر چه از طریق سفرای عام و خاص و دیگر وسائلی که در اختیار دارد. بنابراین غیبت بصورت امری واقعی درمی‌آید که بایستی آن را پذیرفت و با روشی با آن برخورد کرد که نه تنها تأثیر منفی بر مسیر صلاح و اصلاح امّت اسلامی نداشته باشد بلکه عامل استمرار قوی‌تر، زنده‌تر و مؤثرتر آن باشد.

اگر چنین غیبتی در کار نباشد فرصت عمل و حفظ دستاوردهایی که ثمره جهاد و تلاش پیامبران و مخلصان فداکار در طول تاریخ است، کم کم از دست خواهد رفت تا جایی که به صفر برسد. و این تنها از راه ایجاد مانع در مقابل عمل و عاملان نخواهد بود بلکه علاوه بر ایجاد مانع در راه نیل به اهداف و استمرار تلاش و کوشش انبیاء و مخلصان از سوی دیگر فداکاران مخلص و پیروان راستین پیامبران ـعلیهم‌السّلام ـ حاکمان و مستبدان خواهند کوشید تا با بکارگیری تمامی وسائل و امکانات موجود خود همه چیز و از جمله طرح الهی اسلامی را از راه نابودی

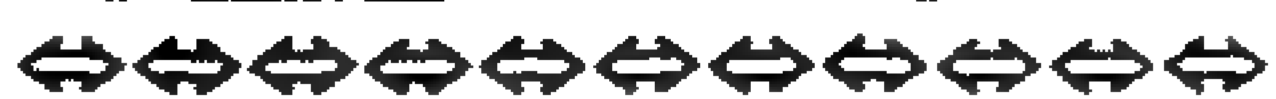
محور و مصدر اوّل و قلب تپندهٔ آن که در امام زمان تجسم یافته، از بین ببرند.

علامات ظهور در خدمت هدف:

در پایان این فصل یک نکته را متذکر می‌شویم و آن اینکه: آنجا که مشکلات، مصائب و گرفتاری‌ها روح بسیاری از عاملان را تباه و هلاک می‌گرداند و موجبات شکست و سستی عزم و رخوت همت‌های افراد را فراهم و عواطف و احساسات آنان را آزرده و گل آرزویشان را کم کم پژمرده می‌گرداند، آنچه که می‌تواند ما را در حفظ هدف بزرگ و تحقق نتایج مورد نظر یاری دهد و نقش مهم و مؤثری در حفظ روحیه مؤمنان دارد، رساندن و ابلاغ علامات ظهور به آنان است.

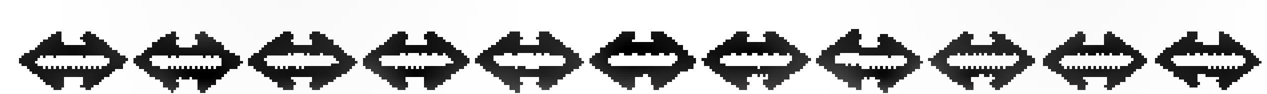
رؤیت بعضی از این علامات که در خارج تحقق می‌یابد عزمها را جزم و همتها را بیدار و احساسات را برمی‌انگیزد و آب حیاتی است که گلهای پژمرده را زنده و موجبات رشد و نمو و بهجت و شادمانی آن را فراهم می‌کند.

این همان چیزی است که در طول تاریخ به فعلیت رسیده و مطالعه و بررسی زندگانی امّت اسلامی در طول مقاطع مختلف تاریخ بهترین گواه بر صدق گفتار ما است.



فصل دوم:

ارزیابی کلی علامات ظهور



سرآغاز

یکی از مسائلی که بسیار مأنوس است این مسئله است که می‌بینیم بسیاری از مردم در رویارویی با بحرانها و حوادث بزرگ و خطرناک، اهتمام زیادی به مسئله امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ و علامات ظهور دارند و بدنبال چیزی می‌گردند که روزنه ای از نور امید در دلشان بگشاید و گوشه ای از حوادثی را که در آینده دور و نزدیک بوقوع خواهد پیوست، برایشان بنمایاند.

از اینرو برخی از نویسندگان و اهل قلم را می‌بینیم که تلاش دارند به این میل ظاهری پاسخ دهند و برای ترسیم سیمای حوادث آینده، براساس فهمی که از متون موجود دارند، تلاش و کوشش می‌کنند. متونی که گذشته از اینکه بیشتر آنها مشکل و مبهم، تحریف شده، همراه با کاهش و افزایش و درست و نادرست آن بهم آمیخته است، بسیاری از آنها ساخته و پرداخته دست طمع‌ورزان و هواپرستان است. ما در مباحث آتی به این مسئله خواهیم پرداخت و نکاتی را در این زمینه روشن خواهیم نمود.

انحراف خطرناک:

هرچند پناه بردن مردم به دین و متون دینی و نیز این احساس آنان را که تنها دین است که پاسخ‌های درست بسیاری از خواسته‌های انسانی و نیز راه حلهای ریشه‌ای مشکلات و بلایایی را که از آن در رنج هستند، در اختیار دارد، ارج

می‌نهیم.

لیکن باید دانست که برخورد افراد با پیشگوئی‌های غیبی خصوصاً مسئله امام مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ بیانگر یک انحراف خطرناک در زمینه عقیدتی است تا چه رسد به زمینه عملی. زیرا تنها به یک زاویه مسئله محدود شده که آنهم ذهن مردم را مشغول و اهتمام جمع زیادی از آنان را برمی‌انگیزد یعنی علامات ظهور امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ و پیشگوئی‌های غیبی از حوادثی که در آخرالزمان بوقوع خواهد پیوست.

این موجب اهمال بسیاری از مفاهیم و زمینه‌های تعامل با این مسئله مهم شده تا آنجاکه به فراموشی سپرده شده و به رغم اهمیت فراوان و ارتباط تنگاتنگ آن با زندگانی و کیان مردم و در رأس همه برخورد با آن به عنوان رهبری حرکت و حاکمیت بر حرکات و مواضع و نیز نقش هدایتگری آن، تقریباً به ذهن احدی خطور نمی‌کند.

بدین ترتیب هنوز امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ برای بسیاری از ما آن امام حاضر و ناظری نیست که برای دین زندگی می‌کند، جهاد می‌کند و قربانی می‌شود و ما را به کار و جهاد و قربانی شدن برای دین و در راه دین دعوت می‌کند.

همچنین هنوز مسئله امام زمان آنقدر برای ما مهم جلوه نکرده است که او به امور مربوط به‌ما توجه می‌کند .هنوز آنگونه که او ما را درک می‌کند، ما او را درک نمی‌کنیم، نه از او توقع و انتظاری داریم و نه دوست داریم که او از ما توقع هیچ عمل مثبتی در قبال مسئله بزرگی ـ داشته باشد که برای آن زندگی و در راه آن جهاد می‌کند و زحمات و رنجهای فراوانی را متحمل می‌شود، که همان مسئله ما و مسئله اسلام و انسان است و برای ما اهمیّت و حساسیت بیشتر دارد. زیرا به کیان ما، آینده ما و سرنوشت ما ارتباط تنگاتنگ دارد.

طبیعی است که این برخورد ما با موضوع امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ آثار منفی و خطرناکی بر سراسر زندگی ما داشته باشد. زیرا این برخورد از جهتی به معنی جدایی حقیقی از رهبر و رهبری است و از جهتی دیگر موانع و مشکلات بیشتری را در راه

شخص رهبر قرار می‌دهد و از سوی دیگر عنصر پیشتازی و اقدام برای درمان حوادث و مواجهه با مشکلات را از او سلب می‌کند.

انحراف مضاعف:

حتی در مورد همان جنبه خاص و زاویه محدودی که بر سایر جوانب امر ترجیح داده‌ایم یعنی پیشگوئی‌های آینده و علامات ظهور، باید گفت که تا حد زیادی برخورد ما با آن خطا و اشتباه است. زیرا خود را در مقابل حوادثی که آن را حتمی الوقوع که راهی برای گریز از آن نیست، می‌پنداریم، بی چون و چرا تسلیم شده، آن را قضا و قدر الهی می‌دانیم که بایستی بدان تن داد. همین مسئله موجب می‌شود هرگاه خود را در مقابل حادثه‌ای خارج از اختیار خویش ببینیم که قادر به دفع و یا تأثیرگذاری برآن نیستم، احساس شکست و نابودی و عجز و ناتوانی کنیم.

از سوی دیگر چنین برخوردی با مسئله امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ موجب می‌شود که در خود احساس خشنودی کنیم و خود را بریءالذمه بدانیم. زیرا خود را برای بردوش کشیدن بار مسئولیت آماده نکرده‌ایم و از ما خواسته نمی‌شود یا بگو: درست نیست که از ما خواسته شود در مقابل حوادث و اتفاقات موضعی اتخاذ کنیم.

بنابراین دیگر جایی برای احساس گناه و یا تقصیر و کوتاهی باقی نمی‌ماند. چراکه فساد را به امان خود رها کرده‌ایم تا هرگونه که شد دامنگیر مردم شود و ظلم و ستمگری بر جوامع مستولی گردد. بلکه اقدامی مؤثر در این باره حتی در پایین‌ترین درجه آن گناهی است نابخشودنی. زیرا معنای آن اعتراض به اراده خداوند سبحان است و خود را در معرض هلاکت قرار دادن، خودکشی و به هدر دادن نیروها بدون توجیه درست و علت معتبر. حتی احساس می‌کنیم که همگی مسئول هستیم در جهت حفظ مصالح مسلمانان و عمل به تکلیف شرعی موهوم(!!!) چنین فهمی از مسئله امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ را در سطح جامعه منتشر کنیم. بدنبال چنین طرز تفکری است که در تتبع روایات و استخراج مطالبی از آن در مورد حوادثی که بزودی بوقوع خواهد پیوست و انتشار پیشگوئی‌های غیبی در گوشه و کنار جامعه و در میان

مردم به منظور برانگیختن حس کنجکاوی و نیز اعجاب آنان، اشکالی وارد نمی‌بینیم.

امامان ـ علیهم‌السّلام ـ در مقابل جنبه منفی مسئله :

ما معتقدیم که : امامان ما ـ علیهم‌السّلام ـ به خوبی درک می‌کردند که این نوع اخباری که آنان بیان داشته‌اند، هر چند جنبه‌های مثبت بزرگی دارد امّا جنبه‌های منفی هم به همراه دارد و لازم است بدان پرداخت و به درمان آن همت گماشت و حتی‌المقدور از اثرات نامطلوب و منفی آن کاست. زیرا این موضوع موضوعی است جالب و جذاب و هواپرستان و طمع‌ورزان خصوصاً مدعیان باطل و دروغگو را به سوی خود جذب می‌کند. همان مدعیان دروغینی که درصددند با روشهای گمراه کننده و با ادعاهایی که احساسات توده مردم را برانگیخته و از اهتمام آنان به اینگونه مسائل بهره‌برداری کنند. چنانکه احدی جرأت نکند صریحاً آن را تکذیب و حتی در آن تردید کند. زیرا در میان آنان موجی از ترس و هراس در قبال آن برمی‌انگیزند. طمع‌ورزان و هواپرستان به خوبی می‌دانند که افراد عادی بشر چیزی جز تسلیم در برابر غیب و شکست در مقابل مجهول ندارند. این دقیقاً همان چیزی است که مقاومت افراد عادی بشر را در مقابل این دعوتها هرچند پیچیده و مبهم و ناهماهنگ با احکام عقلی و مقتضیات فطرت باشد، تضعیف می‌کند.

پس از بیان آنچه گذشت، طبیعی است که جعل و وضع در زمینه پیشگوئی های غیبی از آینده و علامات آخرالزمان که مردم آینده و سرنوشت خود را در آن می‌بینند، افزایش یابد، آنهم در قالبهای فریبنده و پیچیده تا در موقع مناسب از آن بهره‌برداری کافی صورت گیرد.

راه حل چیست؟ :

مطالبی که گذشت، دست‌یابی به یک راه حل مناسب را لازم و حتمی می‌کند. راه حلی که بتواند از یک سو تمامی جوانب منفی را تلافی کند و از سوی دیگر تلاش

نماید زمینه را برای ایفای نقش مثبت ومؤثر پیشگوئی‌های غیبی امامان ـ علیهم‌السّلام ـ فراهم نماید.

امامان ما ـ علیهم‌السّلام ـ چنین راه حلی را که این خواسته را بطور کمال و تمام تضمین نماید، بیان کرده‌اند. این راه حل با هدفی که پیشگوئی‌های غیبی در نظر دارد، انسجام و هماهنگی کامل دارد. پیش از پرداختن به این راه حل، مناسب دیدیم به یک حقیقت مهم اشاره کنیم، حقیقتی که اگر آن را خوب درک کنیم، شناخت دقیق راه حلی را که امامان ـ علیهم‌السّلام ـ ارائه کرده‌اند، تسهیل و آسان خواهد نمود. این حقیقت مهم این است که: امامان ـ علیهم‌السّلام ـ نمی‌خواستند با پیشگوئی‌های خود از حوادث آینده، مردم را به آنچه که در آینده روی خواهد داد، ربط دهند تا در آن غرق شوند و یا آن را عذری برای ایستادن در کنار صحنه حوادث بدانند و نظاره‌گر حوادث باشند.

گذشته از این، بسیاری از کسانی که چنین فهم نادرستی از پیشگوئی امامان ـ علیهم‌السّلام ـ دارند، نقش سلبی در دلسردکردن مردم و ایجاد حالت ضعف و سستی در میان آنان دارند که چه بسا ممکن است موجب جدایی و اختلاف فراوان بین آنان شده، بسیاری از نیروها را به هدر داده و عزم آنان را سست کند و در نتیجه دشمن بتواند ضربات کوبنده خود را بر تمامی تلاشهای مخلصانه، اساسی و سازنده‌ای که در این راه انجام می‌گیرد، وارد سازد.

آری، امامان ـ علیهم‌السّلام ـ نمی‌خواستند مردم را با حوادثی که در آینده به وقوع خواهد پیوست، ربط دهند، بلکه می‌کوشیدند آنان را با حوادثی که اتفاق افتاده است، مربوط سازند. بدین معنی که تلاش می‌کردند تا مردم از وقایعی که روی داده استفاده کنند تا آمال وآرزوهایشان جانی تازه گیرد، همتها قوی شود و عزمها جزم گردد و به یقین دریابند و در مقابل حق و حقیقت حالت سکون و تمکین داشته باشند و ارتباط عاطفی و روانی با رهبری حرکت پس از پایان مرحله اعتقادی که مستند است به پذیرفته‌های ناشی از ابزارهایی که اصول و مبانی اوّلیه مربوط به مسئله امامت را در دو زمینه مفاهیم اساسی و تجسم زنده آن در امامت که حضور

دارد، ثابت می‌کند.

بدون تردید این ارتباط عاطفی و روانی و آن سکون و تمکین یک ضرورت جدی است خصوصاً آن زمان که مردم با مسئله امام مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ به عنوان یک مسئله عقیدتی برخورد می‌کنند و از مسائل عاطفی و روانی جز اندکی با خود ندارد و حرکت و اتخاذ موضع بی‌ثمر است.

بنابر این آنچه ما می‌خواهیم این است که : اتفاقاتی که روی داده است در برانگیختن آرزوها و بالا بردن میزان احساس، شعور و آگاهی، ارتباط با رهبر و رهبری در حداعلی و با برپائی و تأثیر بیشتر و با جدیّت تمامتر و نتیجه بخش‌تر سهیم باشد و از سوی دیگر در افراد مسلمان احساس مسئولیت بیشتر ایجاد نماید تا در مسیر امامت، حرکت، عمل، رفتار و موضع‌گیری و در تمامی مسائل زندگی هم‌آواز باشد

پس از توضیحی که دادیم، می‌خواهیم این نتیجه را بگیریم که: این راه حل در یک ضابطه عمومی برای احادیثی که از آینده و علامات ظهور حضرت حجت ـ عجل الله تعالی فرجه ـ خبر می‌دهد، خلاصه می‌گردد. این ضابطه می‌گوید: تمامی این احادیث، حتی آن احادیثی هم که از نظر سند درست است، از اموری سخن می‌گوید که همه آنها حتمی‌الوقوع نیست، بنابراین ممکن است بعضی از آنها به وقوع نپیوندد با این حال ما نمی‌توانیم آن را دقیقاً معین کنیم.

علت این است که : پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ یا امام ـ علیه‌السّلام ـ از تحقق مقتضی یک پدیده یا یک حادثه براساس علم غیب سخن می‌گوید. طوری که اگر جریان طبیعی حوادث طی شود، آن مقتضی هم تحقق خواهد یافت. با این حال درباره شرایط تأثیر مقتضیات چیزی بیان نفرموده‌اند که آیا چنین شرایطی بوجود خواهد آمد یا نه؟ و چه موانعی بر سر راه مقتضی ایجاد خواهد شد و از تأثیر آن جلوگیری خواهد کرد؟

بنابراین اگر چیزی از حوادثی که امام پیش‌بینی کرده است، تحقق یابد، به معنی تحقق شرایط و فقدان مانع و تمام بودن عناصر است و امّا اگر تحقق نیابد معنای آن این است که مانعی ایجاد شده و یا فاقد شرط تأثیر مقتضی است. پس

امام ـ علیه‌السّلام ـ از اموری خبر می‌دهد که ممکن است در نتیجه فرق کند، امّا یک طبیعت و در نظام واحدی از حیث تحقق مقتضیات است. این دقیقاً همان چیزی است که روایات می‌خواهد؛ روایاتی که بر حتمی بودن بعضی از علامات ظهور تأکید دارد و بیان می‌کند که غیر از آن، ممکن است بعضی از امور به دلایلی از جمله فقدان شرط تأثیر مقتضی یا وجود مانع از تأثیر مقتضی، اتفاق نیفتد. بدین معنی که روایاتی که سند آن ضعیف است با روایاتی که سند آن صحیح است، از لحاظ حتمی بودن آن در آینده به یک منزله است. تمامی آنچه که روایات از آن خبر داده ممکن است تحقق نیابد، هر چند احتمال تحقق در روایاتی که سند آن صحیح است، قوی‌تر می‌باشد.

پس مجالی برای ترسیم سیمای حوادثی که در آینده اتفاق خواهد افتاد، باقی نمی‌ماند و تلاش برای شناخت حوادث آینده بی‌فایده است. تلاشهایی از این قبیل اثر مطلوبی در تشویق یا ترهیب مردم نداشته است. زیرا تا حادثه‌ای به وقوع نپیوندد مجالی برای استفاده از اخبار درست و نادرست وجود ندارد. اینجاست که نوبت به مقایسه بین آنچه در روایت بیان شده و آنچه واقع گردیده می‌رسد و ایمان و عدم ایمان به آن بر همین اساس است.

نشانه‌های قطعی :

برای تکمیل بحث، در اینجا گروهی از روایاتی را که نشانه‌های قطعی ظهور را بیان کرده، می‌آوریم. اگر خواننده گرامی به کتابهای رجالی نگاه کند، خواهد دید که این روایات گذشته از اینکه مقتضی تشکیک در متن آن وجود ندارد، از لحاظ سند هم معتبر است.

روایاتی که ما انتخاب کرده‌ایم به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱ ـ روایاتی است که نشانه‌های ظهور را به دو دسته حتمی و غیر حتمی تقسیم کرده و بعضی از ویژگی‌های آن را بیان داشته است.

۲ ـ روایاتی است که به شمارش نشانه‌های حتمی بسنده کرده است.

الف ـ روایات دسته اوّل : از این دسته چند روایت را گزینش کرده‌ایم که در اینجا می‌آوریم:

۱ ـ احمد بن محمّد بن سعید از محمّد بن سالم بن عبدالرحمن ازدی، از عثمان بن سعید طویل از احمد بن سلیم از موسی بن بکر از فضیل بن سیار از امام باقر ـ علیه‌السّلام ـ روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«ان من الامور اموراً موقوفةً و اموراً محتومةً وان السفیانی من المحتوم الذی لابد منه»."[۱]"

نشانه‌های ظهور دو دسته است: یکی نشانه‌های غیرحتمی و دیگر نشانه‌های حتمی. خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی است که راهی جز آن نیست.

۲ ـ احمد بن محمّد بن سعید از قاسم بن حسن بن حازم ازکتابش از عیسی بن هشام از محمّد بن بشر احول از عبداللّه بن جبله از عیسی بن أعین از معلی بن خنیس که گفت: شنیدم امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ می‌فرماید:

«من الامر محتوم ومنه مالیس محتوم ومن المحتوم خروج السفیانی فی رجب»."[۲]"

نشانه‌های ظهور دو دسته است: حتمی و غیر حتمی از جمله نشانه‌های حتمی خروج سفیانی در ماه رجب است.

۳ ـ احمد بن محمّد بن سعید از علی بن حسن از محمّد بن خالد اصم از عبداللّه بن بکیر از ثعلبة بن میمون از زراره از حمران بن أعین از امام باقر ـ علیه‌السّلام ـ روایت می‌کند که در تفسیر آیه شریفه قرآن **«ثم قضی أجلاً واجل مسمّی عنده»** فرمود:

«انهما اجلان : اجل محتوم و اجل موقوف. فقال له حمران: ماالمحتوم؟ قال: **الذی لله فیه مشیئة. قال حمران: انی لأرجو أن یکون اجل السفیانی من**

---

۱ ـ غیبت نعمانی، ص ۳۰۱؛ ر.ک : ص ۲۸۲.

۲ ـ همان منبع، ص ۳۰۰.

الموقوف. فقال ابوجعفر: لا والله، إنه لمن المحتوم».[۱]

آنها دو اجل است: اجل حتمی و اجل غیرحتمی. حمران عرض کرد: اجل حتمی کدام است؟ فرمود: آن است که مشیئت و اراده خدا در آن تأثیر می‌گذارد. حمران گفت: من امیدوارم که اجل سفیانی از نوع غیر حتمی باشد. حضرت فرمود: نه به خدا سوگند، همانا اجل سفیانی، أجل حتمی است.

۴ـ محمّد بن همام از محمّد بن احمد بن عبداللّه خالنجی از داود بن قاسم که گفت: در حضور امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ بودیم. ذکر سفیانی به میان آمد و اینکه در روایت آمده است: خروج وی از امور حتمی است. عرض کردم:

آیا در مورد امور حتمی بداء پیش می‌آید؟

حضرت فرمود: بلی.

عرض کردیم: می‌ترسیم که در مورد حضرت قائم ـ علیه‌السّلام ـ بداء حاصل شود.

حضرت فرمود: قائم ـ علیه‌السّلام ـ وعده خداوندی است و خداوند خُلف وعده نمی‌کند.»[۲]

بداء در امور حتمی الوقوع:

علامه مجلسی«ره» در توضیح روایت پیش گفته است: احتمال دارد منظور از بداء در امور حتمی‌الوقوع، بداء در ویژگی‌های آن باشد نه در اصل وجودش. مانند: خروج سفیانی پیش از رفتن بنی‌عباس و از این قبیل.»[۳]

ما با این پاسخ علامه مجلسی«ره» موافق نیستیم. زیرا سیاق روایتی که از حتمی‌الوقوع بودن حادثه و عروض بداء در خود آن سخن می‌گوید با این نظر و

---

۱ ـ همان منبع، ص ۳۰۱.

۲ ـ همان منبع، ص ۳۰۳؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱ ـ ۲۵۰.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱.

احتمال علامه ناسازگار و لااقل خلاف ظاهر است. بنابراین باید به دنبال پاسخ کاملتر و روشن‌تری باشیم.

ما نظر خود را درباره این روایت به شرح زیر تقدیم می‌داریم:

اساس اشکال که موجب شگفتی پرسشگر و تلاش علامه مجلسی«ره» برای پاسخگویی بدان شده این است که:

بداء در امر حتمی‌الوقوع با حتمی بودن آن منافات دارد. زیرا بداء در یک چیز، به معنی عدول از آن است. پس حتمی‌الوجود ـ بواسطه بداء ـ غیرحتمی می‌شود و همینطور است عکس مطلب.

بنابراین فرقی بین امور حتمی الوقوع و امور غیرحتمی باقی نمی‌ماند و بدنبال آن تقسیم امور بدان بی‌معنی است. شاید بتوان گفت: پاسخ کامل و جامع بدین اشکال این است:

از روایات می‌توان سه مسئله را استفاده کرد:

۱) همانگونه که پیش از این گفتم: ممکن است پیشگوئی از تحقق مقتضی حوادث و رویدادها باشد بدون اینکه به شرایط و موانع آن توجه شده باشد. بنابراین ممکن است شرایط هم تحقق یابد و مانعی ایجاد نشود، و آن پیشگوئی‌ها به تحقق برسد و ممکن است شرایط تحقق نیابد، مانع هم باشد، لذا حوادث پیشگوئی شده به وقوع نپیوندد.

ما پیش از این درباره این موضوع سخن گفتیم. در اینجا با بیان یک مثال تقریبی، مطلب را بیشتر روشن می‌کنیم:

در مورد عدم پیش بینی مانع به این مثال توجه فرمائید:

خانه‌ای را در ساحل می‌سازند. استحکام بناء چنان است که می‌تواند تا صد سال دوام یابد. اما اگر آب دریا، امواج، طوفان شدید یا زلزله‌ای آن را مورد هجوم خود قرار دهد، درکمتر ازنصف آن مدّت از بین خواهد رفت. در اینجا اگر گفته شود که ساختمان صد سال عمر می‌کند، بدون در نظر گرفتن موانع، پیشگوئی درستی کرده‌ایم.

در مورد شرایط این مثال را می‌آوریم: درخت سبزی را ملاحظه کنید که در زمان و مکان مناسب نشانده شده است. شرط رشد و نمو درخت رساندن آب بدان است. حال اگر آب به درخت نرسد از ادامه حیات باز خواهد ماند. بنابراین پیشگوئی از عمر درخت با ملاحظه تحقق این شرط است.

در قرآن و روایات از این نوع، مثالهایی آمده است. ما در اینجا به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

۱ ـ بعضی از روایات تصریح دارد که: انسانی که صله رحم می‌کند، اگر از عمرش سه سال مانده باشد، خداوند آن را سی سال می‌کند.

برعکس: اگر انسانی قطع رحم کند و از عمرش سی سال مانده باشد، خداوند آن را سه سال می‌گرداند. سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود: **«یمحوالله مایشاء ویثبت وعنده ام‌الکتاب»**."[۱]

۲ ـ روایت شده که افشای اسرار و عدم کتمان آن از سوی مردم موجب گردیده تا ظهور آن کس که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، به زمان دیگری موکول شود.

۳ ـ بعضی از روایات بر حصول بداء در وقت ظهور امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ به داستان موسی ـ علیه‌السّلام ـ استشهاد کرده‌اند که: موسی ـ علیه‌السّلام ـ به قومش سی «۳۰» روز وعده داد، امّا در علم خدا ده روز بیشتر بود و موسی قومش را از آن خبر نداده بود. بنابراین پس از گذشت سی روز کافر شدند و گوساله را پرستش کردند.

۴ ـ همچنین براین مطلب به داستان حضرت یونس ـ علیه‌السّلام ـ نیز استشهاد شده است: یونس ـ علیه‌السّلام ـ قومش را وعده عذاب داد، امّا در علم خداوند این بود که مورد عفو خداوند قرارگیرد. بنابراین همگی مورد بخشش و عفو خداوندی قرار گرفتند."[۲]

---

۱ ـ میزان الحکمه، ج ۴، ص ۸۰.

۲ ـ ر.ک: غیبت شیخ طوسی ص ۲۶۵ ـ ۲۶۴؛ غیبت نعمانی، ص ۲۹۳ ـ ۲۸۸؛ اصول

در روایات، گاهی اوقات از آن به موقوف و گاهی اوقات به آنچه که حتمی نیست، یاد شده است.

۲) نشانه‌هایی که پیشگوئی در آن، پیشگوئی از تحقق علت تامه با تمامی اجزاء و شرایط و فقد موانع است؛ چنانکه آن حادثه ـ معلول ـ به صورت امری حتمی درمی‌آید که جز دخالت اراده خداوندی، هیچ چیز نمی‌تواند آن را تغییر دهد.

زیرا هرچند علت تامه باشد، باز قدرت خداوند و حاکمیت مطلق و نیز حق او را در دخالت در امور از بین نمی‌برد و این با عدل الهی، حکمت و رحمت و هیچکدام از صفات ربوبی خداوند ناسازگار نیست.

همچنین منافاتی با این جریان ندارد که در آنچه می‌بینیم و با آن زندگانی می‌کنیم، عادت خداوند چنین جاری شده که بین علتها و معلولهای آن جدایی نیندازد و امور جهان براساس روش معین و قانون کلی و نظام تام و تمام ادامه یابد. بطور مثال عادت این است که توالد و تناسل و مرگ و زندگی بر یک روش واحد بوسیله اسبابهای شناخته شده خود انجام شود. همچنانکه ثبات زمین و کوهها و استقرار و ثقل آن همان سنت خداوندی است که با آن خو گرفته و در تمامی مقاطع زندگی خود آن را تجربه کرده‌ایم.

امّا ممکن است مشیّت و اراده خداوندی این حالت را الغا کند ـ بلکه حتماً الغا خواهد کرد ـ بدین ترتیب این مشیّت خداوند است و نه فقدان شرایط و نه وجود موانع که باعث توقف توالد و تناسل می‌شود و کوهها را همچون پشم از هم می‌پاشاند.

کوهها همانند ابرها خواهد گذشت «به حرکت درخواهد آمد» و مردمان با دمیدن شیپور خواهند مرد و با نفخه‌ای دیگر زنده خواهند شد و در انتظار رسیدگی به نامه اعمال خود بسر خواهند برد.

آری، اینها همه بوقوع خواهد پیوست بدون اینکه ذره‌ای خلل یا نقص در

کافی، ج ۱، ص ۳۰۰؛ بشارة الاسلام، ص ۲۸۵ ـ ۲۸۳؛ الزام الناصب، ص ۷۸.

علت تامه بوجود آمده باشد.

همانگونه که در روایت آمد، این حوادث به نشانه‌های حتمی ظهور خوانده شده و از دخالت مشیّت الهی در آن به «بداء» تعبیر شده است.

روایت سوّم بدین مطلب تصریح دارد. آنجاکه می‌گوید:

«حمران گفت: نشانه حتمی کدام است؟ حضرت فرمود: آن است که مشیت خداوندی در آن تأثیر می‌کند».

روایت چهارم که موضوع بحث است، به این نوع و نوع سوّم که بیان آن خواهد آمد، اشاره می‌کند.

۳) آن نشانه‌هایی است که پیشگویی در آن، پیشگویی از امور حتمی الوقوع است لیکن با وجود اینکه خداوند سبحان قادر است، برای ایجاد تغییر در آن دخالت نمی‌کند. زیرا با صفات ربوبی پروردگار منافات دارد. بطور مثال:

خداوند بر انجام فعل قبیح و ظلم قادر است، امّا انجام آن از خداوند محال است: «ولا یظلم ربك احداً»[۱]. زیرا با عدل خداوند ناسازگار است و با این اصل که خدا افعال قبیح را انجام نمی‌دهد، منافات دارد.

در مورد تمامی اموری که با حکمت و رحمت خداوند منافات دارد نیز وضع به همین منوال است. خلف وعده قبیح است و محال است که خدا خلاف وعده خود عمل کند. روایت پیشین تصریح دارد که قیام قائم ـ علیه‌السّلام ـ از اموری است که خداوند وعده داده است و خداوند خلاف وعده خود عمل نمی‌کند.

از مطالبی که گذشت، دانستیم که:

۱ ـ بداء در نشانه‌های ظهور از نوع اوّل است.

۲ ـ بداء در نشانه‌های حتمی، از نوع دوّم است.

۳ ـ بداء در قیام قائم ـ علیه‌السّلام ـ از نوع سوّم است.

ب ـ **روایات دسته دوّم**: از روایاتی که به حتمی بودن بعضی از نشانه‌های

---

۱ ـ سوره کهف، آیه ۴۹.

ظهور اشاره کرده، مورد زیر را می آوریم:

۱ ـ محمد بن موسی بن متوکل از عبداللّه بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن محبوب از ابوحمزه ثمالی روایت کرد که گفت:

به امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ عرض کردم: امام باقر ـ علیه‌السّلام ـ فرمود: خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی است؟ حضرت فرمود: آری. اختلاف بنی‌عباس، قتل نفس زکیه و خروج قائم نیز از نشانه‌های حتمی است...»[۱]

۲ ـ از محمّد بن حسن بن ولید از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از صفوان بن یحیی از عیسی بن اعین از معلّی بن خنیس از امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ روایت کرد که آن حضرت فرمود: سفیانی از نشانه‌های حتمی ظهور است. او در ماه رجب خروج می‌کند.

نعمانی آن را با سند دیگری نقل می‌کند. به کتاب او رجوع کنید.»[۲]

۳ ـ از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید«رض» از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از محمّد بن ابی عمیر از عمر بن حنظله نقل کرد که او گفت: از امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ شنیدم که می فرمود: پیش از ظهور قائم ـ علیه‌السّلام ـ پنج نشانه حتمی است: یمانی، سفیانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیه، فرو رفتن در بیابان.»[۳]

۴ ـ احمد بن ادریس از علی بن محمّد بن قتیبه از فضل بن شاذان از حسن بن محبوب از ابوحمزه ثمالی روایت کرده که گفت: به امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ عرض کردم: امام باقر ـ علیه‌السّلام ـ می فرمود: خروج سفیانی، نداء، طلوع خورشید از مغرب و چیزهای دیگری که می فرمود، از نشانه‌های حتمی ظهور است.

---

۱ ـ اکمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۲؛ غیبت طوسی ص ۲۸۲؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۶؛ منتخب‌الاثر، ص ۴۵۷.

۲ ـ اکمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۲؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۴؛ غیبت نعمانی، ص ۳۰۰؛ منتخب‌الاثر، ص ۴۵۷.

۳ ـ اکمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۵۰؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۴؛ الزام الناصب، ص ۱۸۱؛ بنقل ازآن.

امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ فرمود: اختلاف بنی‌فلان «در کتاب ارشاد مفید: بنی‌عباس»، قتل نفس زکیه، خروج قائم از نشانه‌های حتمی است...»[۱]

۵ ـ از ابن فضال از حماد بن حسین بن مختار از ابونصر از عامر بن وائله از امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ روایت کرد که فرمود: رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ فرمود: ده چیز است که پیش از قیامت حتماً به وقوع خواهد پیوست: سفیانی، دجال، دخان، دابه، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی، خسوف در مشرق، خسوف در جزیرةالعرب و آتشی که از مرکز عدن شعله می‌کشد و مردم را به سوی بیابان محشر هدایت می‌کند.»[۲]

۶ ـ از فضل بن شاذان از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از محمّد بن مسلم که گفت: شنیدم امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ می‌فرمود: سفیانی پس از خروج بر پنج شهر در روی زمین دست می‌یابد و نه ماه «به اندازه مدت حاملگی زن» فرمانروایی می‌کند. سپس می‌گوید: از خدای آمرزش می‌طلبم... و این از نشانه‌های قطعی است. این از نشانه‌های قطعی است و راهی جز آن نیست.»[۳]

۷ ـ ابن عیسی از ابن اسباط که گفت: به ابوالحسن ـ علیه‌السّلام ـ عرض کردم: فدایت شوم، ثعلبة بن میمون از علی بن مغیره از زیدالعمی از علی بن الحسین برایم روایت کرد که آن حضرت فرمود: سالی قائم ما قیام می‌کند تا...

امام فرمود: آیا قائم بدون خروج سفیانی قیام می‌کند؟ قیام قائم ـ علیه‌السّلام ـ حتمی است، خروج سفیانی نیز حتمی است و قائم ظهور نمی‌کند مگر پس از خروج سفیانی.»[۴]

۸ ـ محمّد بن همام از جعفر بن محمّد بن مالک غزاری از حسن بن علی بن یسار از خلیل بن راشد از بطائني که گفت: همراه امام موسی بن جعفر ـ علیه‌السّلام ـ از

---

۱ ـ غیبت طوسی، ص ۲۶۶، ر.ک: الزام الناصب، ص ۱۸۴ به نقل از ارشاد.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹؛ غیبت طوسی، ص ۲۶۷.

۳ ـ غیبت طوسی، ص ۲۷۳؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵.

۴ ـ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۲.

مکه به مدینه رفتم. روزی به من فرمود: اگر اهل آسمانها و زمین بر علیه بنی‌عباس قیام کنند، زمین از خونشان آبیاری خواهد شد، تا اینکه سفیانی خروج کند.

عرض کردم: ای سرور من، آیا خروج سفیانی حتمی است؟

فرمود: آری، حتمی است...»[۱]

از نظر ما این حدیث جای تأمل و اندیشه دارد. زیرا همانطورکه روشن است خلافت بنی‌عباس تا خروج سفیانی ادامه نیافت. مگر اینکه دوباره در آخرالزمان به حکومت برسند، سپس سفیانی خروج کند و آنان را از بین ببرد.

۹ ـ احمد بن محمّد بن سعید از علی بن حسن از عباس بن عامر از عبداللّه بن بکیر از زرارة بن اعین از عبدالملك بن اعین، گفت: در حضور امام باقر ـ علیه‌السّلام ـ بودم که نام قائم ـ علیه‌السّلام ـ به میان آمد. عرض کردم: امیدوارم که تعجیل بورزد و سفیانی خروج نکند.

حضرت فرمود: نه به خدا سوگند، خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی است که راه گریزی از آن نیست.»[۲]

۱۰ ـ علی بن احمد بندنیجی از عبداللّه بن موسی علوی از یعقوب بن یزید از زیاد بن مروان از عبداللّه بن سنان از امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ روایت کرده که فرمود: نداء، خروج سفیانی، خروج یمانی، قتل نفس زکیه و دستی از آسمان، از نشانه‌های حتمی است.

همچنین هراسی است در ماه رمضان که خفته را بیدار، بیدار را ترسان و زنان پرده‌نشین را از پشت پرده بیرون آورد.»[۳]

۱۱ ـ بعضی از روایات می‌گوید: پیش از ظهور قائم ـ علیه‌السّلام ـ دو صدا حتمی است: صدایی که از آسمان و آن صدای جبرئیل است که نام صاحب این امر را

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰؛ غیبت نعمانی، ص ۳۰۲.

۲ ـ الزام الناصب، ص ۱۸۰؛ غیبت نعمانی، ص ۳۰۱.

۳ ـ غیبت نعمانی، ص ۲۵۲.

می‌آورد و دیگر صدایی است از زمین و آن صدای شیطان نفرین شده است...»[1]

۱۲ ـ احمد بن محمّد بن سعید از علی بن حسن از یعقوب بن یزید از زیاد قندی از چند تن از یاران امام صادق ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده که گفت:

عرض کردیم: خروج سفیانی حتمی است؟

فرمود: آری، قتل نفس زکیه، قیام قائم، فرو رفتن در بیابان و...

عرض کردیم: نداء چیست؟

فرمود: کسی به نام حضرت قائم و نام پدرش ندا می‌دهد.»[2]

۱۳ ـ احمد بن محمّد بن سعید به اسناد خود از هارون بن مسلم از ابن خالد قماط از حمران بن اعین از امام صادق ـ علیه‌السلام ـ که آن حضرت فرمود: از نشانه‌های حتمی، پیش از ظهور امام زمان ـ علیه‌السلام ـ است: خروج سفیانی، فرو رفتن در بیابان، قتل نفس زکیه، ندای منادی از آسمان.»[3]

۱۴ ـ محمد بن همام از جعفر بن محمّد بن مالک از عباد بن یعقوب از خلاد صائغ «صفار» از امام صادق ـ علیه‌السلام ـ که فرمود: خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی است و خروج نمی‌کند مگر در ماه رجب.»[4]

۱۵ ـ محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد از ابن فضال از ابن جمیله از محمّد بن علی حلبی که گفت: شنیدم که امام صادق ـ علیه‌السلام ـ می‌فرماید: اختلاف بنی‌عباس و خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی است.

عرض کردم: نداء چگونه است؟

فرمود: اوّل روز منادی از آسمان ندا می‌دهد...»[5]

۱۶ ـ فضل بن شاذان ازراویان ازابوحمزه ثمالی که گفت: به امام باقر ـ علیه‌السلام ـ

---

۱ ـ غیبت طوسی، ص ۲۶۵؛ غیبت نعمانی، ص ۲۵۴.
۲ ـ غیبت نعمانی، ص ۲۵۷؛ منتخب‌الاثر، ص ۴۵۵.
۳ ـ غیبت نعمانی، ص ۲۶۴؛ منتخب‌الاثر، ص ۴۵۵.
۴ ـ غیبت نعمانی، ص ۲۰۳.
۵ ـ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۵؛ منتخب‌الاثر، ص ۴۵۸ به نقل از کافی.

عرض کردم: خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی است؟

فرمود: بلی، نداء، طلوع خورشید از مغرب، اختلاف بنی‌عباس درباره دولت و قتل نفس زکیه از نشانه‌های حتمی است. و خروج قائم آل محمّد ـ صلّی الله علیه و آله ـ نیز حتمی است.

عرض کردم: نداء چگونه است؟...»[۱]



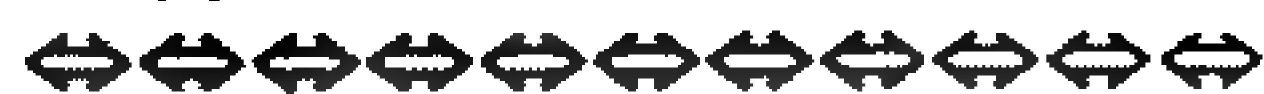
۱ ـ ارشاد مفید، ص ۳۵۸؛ اعلام الوری، ص ۴۵۵؛ منتخب‌الاثر، ص ۴۵۷.

بخش دوم:

بیان الائمه و خطبة البیان

شامل:

فصل اول: بیان الائمه در ترازوی سنجش
فصل دوم: ارزیابی متن اول خطبة البیان
فصل سوم: ارزیابی متن دوم خطبة البیان
فصل چهارم: ارزیابی متن سوم خطبة البیان



فصل اول:

بیان الائمه
در ترازوی سنجش



جاعلان و موضع ما در قبال آنان:

اگر بگویم که ابتدای آشنایی من با ترهّات و اباطیل کتاب **بیان‌الائمه** به سالها قبل باز می‌گردد، در واقع هیچ سرّی فاش نساخته‌ام. بارها این مطلب را به اهل علم و دانش گوشزد کرده‌ام و به دلیل سر و کار داشتن با اینگونه کتابها، با شدّت تمام و دوراندیشی لازم، احساس درونی خودم را بیان داشته‌ام. زیرا معتقدم تسامح و آسانگیری در این امور، خطرات بزرگی در پی دارد، جاعلان حدیث و روایت خود را در امنیت و آرامش و بدور از هرگونه عقاب و عتاب خواهند یافت، باید هرطور شده به مقابله با آنان برخاست ولو با افشای اباطیل و روشن کردن فریبکاریهای آنان، تا مبادا که افراد ساده و جاهل فریب ترهات آنان را بخورند و افراد عاقل و دانشمند گرفتار حیله‌های آنان شوند.

عواملی که موجب می‌شد تا شخصاً از اقدام عملی در این باره ابا داشته باشم، عبارت بود از:

۱ ـ اصرار برخی از افرادی که با نویسنده کتاب مذکور آشنایی داشتند. با این استدلال که وی فردی است مسن با سرشتی پاک، ظاهری آراسته به اخلاق و فضایل و با تقوا و پرهیزکار، طوری که شبهه جعل و فریب و دروغ در موردش روا نباشد.

۲ ـ ممکن است این اقدام دستاویزی شود برای دشمنان و مخالفان مذهب شیعه که در تلاش هستند هرطور شده شیعه را مورد طعن قرار داده و آنان را متهم

سازند که برای اثبات ادعاهای خود به جعل و تحریف متوسل می‌شوند، مسئله‌ای که می‌توانست در نهایت به تشکیک ظالمانه و قرار دادن علامت سؤال در برابر اعتقادات شیعی منجر شود و همین امر موجب فریب بسیاری از افراد ساده لوح گردد که به آسانی از تبلیغات خارجی متأثر می‌شوند و اهل سنجش صحیح علمی و منصفانه نیستند.

امّا در عین حال خودم را قانع کردم که این دو مسئله دلیل محکمی برای سکوت نیست. عامل اوّل به دو دلیل نمی‌تواند مانع از اقدام شود:

۱ ـ نقد کتاب به معنی اتهام مؤلف به دروغ و جعل و تحریف حقایق نیست. چرا که ممکن است برخی از شیاطین آدم‌نما بر مؤلف تسلط یافته و اعتماد او را به خود جلب کرده و به القای اکاذیب خود پرداخته و بر او چنین نمایانده‌اند که اینها روایاتی است که مثلاً در فلان کتاب خطی وجود دارد یا در کتابهایی است که اصلاً وجود ندارد یا قبلاً بوده ولی در اثر گذشت زمان از بین رفته است. از جمله چیزهایی که این احتمال را تقویت می‌کند مطالبی است که در مورد پاکی، سادگی، سلامت قلب و آراستگی نویسنده به فضایل اخلاق نقل می‌کنند.

احتمال دارد شخص مؤلف چنین گمان کرده است که دیدن حضرت حجت ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ در خواب و شنیدن بعضی از مطالب از او و یا خطور کردن برخی از امور به ذهن، نوعی از مکاشفات عرفانی است. این مؤید روایتی است که از امام نقل می‌کند که خود شاهد آن خوابها بوده و یا به ذهن وی خطور کرده است و از آنجا که جرأت آشکار کردن حقیقت امر را نداشته به ناچار متوسل به این شیوه شده یعنی حواله دادن مطالب به کتابهای خطی که مدعی است به آنها دسترسی داشته است.

۲ ـ بدیهی است که محافظت از شؤون دینی به مراتب از حفظ شخصیّت فردی مهمتر است و این در اوج مراتب اخلاق نیک قرار دارد. زیرا ممکن است همین اشخاص در دام اوهام و خیالات یا جهل و گمراهی برخی از افرادی گرفتار شوند که هیچ ترسی از دروغ بستن حتی بر خدا و رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ ندارند.

پس هیچ مانعی در برابر طرح این موضوع با اسلوب و شیوه علمی پاک و مهذّب به قصد دفاع از حق و دین نه به منظور کوبیدن دیگران و رسوایی آنان، وجود ندارد.

عامل دوّم نیز به عللی نتوانست ما را از چنین اقدامی منصرف کند زیرا :

۱ ـ بهره برداری افراد مغرض و کینه‌توز از این مسئله آنهم بصورتی ظالمانه و با بهایی اندک هرگز نمی‌تواند دلیلی برای سکوت در قبال این موضوع مهم باشد.

زیرا همگان حتی خود آن کینه‌توزان می‌دانند که انحراف یک شخص از میان جمع و طایفه‌ای و پیروی او از شیطان به معنای انحراف همه گروه و محکومیّت جمع نیست، بخصوص آنکه اگر این شخص از سوی جمع محکوم شود، انحراف او آشکار و با امکانات موجود و مباح و در حدّ توان به مقابله با وی برخاسته باشند.

گذشته از این، هیچ طایفه و گروهی از این مشکل در امان نیست، بلکه این از مشکلات همه گروههاست، البته قصد نداریم در چنین موضوعاتی وارد شویم زیرا در این صورت وارد جنگ و ستیزهایی خواهیم شد که به هیچ نتیجه‌ای دست نیافته و هدفی را بدنبال نخواهد داشت.

۲ ـ فریب خوردن افراد ساده لوح با طعن‌های مغرضان و فتنه‌انگیزان هرگز نباید مانع از بیان سخن حق و دفاع از اساس و کیان دین باشد. زیرا گول خوردن این افراد به سبب کوتاهی خودشان از جستجوی حق از راه وسایلی است که می‌تواند به حق رهنمون شود. پس اینان خود به خاطر چنین کوتاهی خطرناکی مسئول هستند، همانطور که فریب دهندگان بخاطر این کار زشت خود در برابر خدا و انسانیّت مسئولند.

گذشته از این، عدم مقابله با این انحراف باعث رشد و گسترش آن شده به تمامی سطوح جامعه سرایت خواهد کرد. اگر امروز در برابر کسانی که دین، مفاهیم، ارزشها و حقایق دینی را به بازی گرفته‌اند، نایستیم، تن به خطراتی داده‌ایم که در اثر این غفلت گریبانگیر جامعه اسلامی خواهد شد و به مراتب از فریب خوردن افراد محدودی از جامعه خطرناکتر خواهد بود. زیرا نتیجه این سکوت عبارتست از:

تقدیس انحراف و ایجاد فضای مناسب و مساعد برای حاکمیت خط انحراف بر افکار و اذهان نسلهای آینده.

این خطر هنگامی آشکار و بزرگ جلوه خواهد نمود که دست تحریف و تزویر بر چیزهایی قرار گیرد که از حساسیّت بیشتر برخوردار است و با حیات انسانی، آینده و سرنوشت آدمی ارتباطی تنگاتنگ دارد.

در پایان متذکر می‌شویم که مخالفت با این جاعلان و تحریف کنندگان حقایق دینی، در ابتدای راه آسانتر از آن است که آزاد گذاشته شوند تا کارشان سامان بگیرد و در میان عدّه‌ای ریشه بدواند و خطرشان جدی گردد و آنقدر جرأت پیدا کنند که به مقابله با اموری که مهمتر و مقدس‌تر است، بپردازند و به نتایج بیشتری دست یابند.

نگاهی گذرا به کتاب بیان الائمه :

با نگاهی گذرا به کتاب بیان الائمه درمی‌یابیم که:

نویسنده در این کتاب روایات بسیاری را جمع‌آوری نموده و سعی کرده آنها را به گونه‌ای که برایش معلوم بوده و به ذهنش خطور کرده، تفسیر نماید.

در این کتاب می‌بینیم که:

۱ ـ مؤلف بخشی از روایات خود را به کتابهای معروف و متداول ارجاع می‌دهد. در برخی از این اسنادها، لغزشهایی دیده می‌شود که مربوط به دقت نقل است، امّا پرداختن به این مسئله فعلاً مورد نظر ما نیست... هیچ اشکالی هم ندارد که برخی مسئولیت این کار را بر عهده گرفته و به مقابله کتاب بپردازند تا این امر بر آنها روشن و آشکار گردد.

۲ ـ مؤلف بخشی دیگر از روایات خود را به کتابهایی ارجاع می‌دهد که ناشناخته است و کسی نام آنها را نشنیده است و ظاهراً هیچ وجود خارجی ندارد مگر در اوهام و خیالها.

۳ ـ برخی از این کتابها، اگر چه ممکن است، کتب جعلی نبوده و در متن کتابها بتوان اسامی آنها را یافت، لکن کتابهایی است که ما از آنها بی‌اطلاع هستیم و چه بسا

از بین رفته‌اند و جز نام آنها چیز دیگری بدست ما نرسیده، لذا انتساب برخی از این روایات بدان کتب موهوم، بخاطر ایجاد اطمینان در خواننده است و حال آنکه جاعل روایت بخوبی می‌داند که در توان کسی نیست که با هر میزان تلاش و کوشش، بتواند به صحت و سقم منقولات پی ببرد.

۴ - برخی از روایات را مؤلف به امام علی - علیه‌السّلام - نسبت داده بدون اینکه به منابع و مآخذ آن اشاره‌ای کرده باشد.

۵ - برخی از روایات را مؤلف به اشخاص مجهول و ناشناخته‌ای نسبت داده و از ذکر نام آنان خودداری کرده است.

۶ - مؤلف در کتاب خود ادعا کرده است که حامل اسراری است که دیگران تاب تحمل و لیاقت آن را ندارند، می‌گوید:

«خداوند سبحان توفیق اطلاع بر بسیاری از اسرار غیبی، امور و قضایای عجیب و وقایع مهیب و دهشت‌انگیز را به من عنایت فرموده است، ما نیز در این کتاب مطالبی راکه می‌تواند مایه عبرت اندیشمندان و عاقلان باشد، آورده‌ایم و به اثبات آنچه که می‌تواند مورد قبول عقول و اذهان واقع شود، پرداخته‌ایم و اسراری راکه مردم از تحمل آن عاجزند، در پشت پرده خفا نگاه داشته‌ایم».[1]

تصحیف و تحریف:

آنچه که در این کتاب توجه ما را بخود جلب می‌کند این است که: مؤلف حتی در مواردی که به ذکر منابع و مآخذ منتشره و متداول پرداخته، هرجاکه مناسب دیده به ذوق و سلیقه خود دست به تحریف و زیادت و نقصان زده است.

از آنجاکه تتبع در این مورد نیازمند وقت زیاد و طولانی است، ما به ذکر تنها یک نمونه، آنهم به عنوان مثال بسنده می‌کنیم، خواننده گرامی خود می‌تواند با تطبیق و تدقیق، دهها مورد از این قبیل بیابد که در کتاب «بیان الائمه» آمده است.

---

۱ - بیان الائمه، ج ۱، ص ۵۰۱.

نمونه مورد نظر این است:

شیخ مفید از حضرت علی ـ علیه‌السّلام ـ نقل می‌کند که فرمود:

«... اما واللّه ان من وراءکم الادبر لاتبقی ولاتذر والنهاس الفراس والقتال الجموح یتوارثکم منهم عدة، یستخرجون کنوزکم من حجالکم، لیس الآخر بأرفق من الاوّل... اللّهم سلط علیهما بحرك وانزع منهما نصرك» "[1]"

در حالی که مؤلف کتاب بیان الائمه، همین روایت را از همین منبع چنین نقل کرده است:

«ان من وارثکم الذر الأذر لاتبقی ولاتذر، والهاس الفراس والقتال الجموح بنوا ربّکم منکم عشرة، یستخرجون کنوز لکم من حجالکم لیس الآخر بأروق من الأول... اللّهم سلط علیهما نحرك وازغ منهما نصرك» "[2]"

می‌بینید که تغییرات زیر در این روایت صورت گرفته است:

الادبر ← الذرالأذر

والنهاس ← الهاس

ویتوارثکم منهم عدة ← بنوربکم منهم عشرة

وکنوزکم ← کنوزلکم

بارفق بکم من ← باروق من

وبحرك وانزع ← نحرك وازغ

تمامی این تغییر و تحریفها تنها در سه سطر صورت گرفته است، **تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.**

در مورد جعلیاتی که در مورد احادیث صورت گرفته است به بیان نمونه‌هایی می‌پردازیم که ما را قانع می‌سازد: واضع و جاعل آنها، از هوش و ذکاوت کافی برخوردار نبوده، بگونه‌ای که آثار جعل و تحریف به اندازه‌ای روشن و واضح است که هر بیننده‌ای آن را به عیان می‌بیند:

---

۱ ـ الاختصاص، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۵.　　۲ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۱۶۲.

حوادث ایران و عراق:

۱ ـ فتنه‌ها و شورش‌ها «به نقل ازکتاب خطی علاّمه مجلسی»:

با اسناد خود از امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ که آن حضرت فرمود: سرزمینی است که در وسط آن شهری است که در کنار آن مقبره دو امام قرار دارد. در آن سرزمین شخصی بپا می‌خیزد که اوّل نامش «عبد» است. این مرد بر علیه پادشاه آن سرزمین قیام کرده و شاه و وزیران و هوادارانش را می کشد تا آنجا که «عبد الله» نیز کشته می‌شود و بدنش را مثله می‌کنند و این واقعه بر مردم پوشیده نمی‌ماند.

سپس در ماه رمضان مرد دیگری به پا می‌خیزد که اوّل نام او نیز «عبد» است. این شخص، آن عبد قبلی را می‌کشد. عبد دوّم در نیمه ماه رمضان با هواپیمایی پرواز می‌کند امّا دچار حریق شده، وکشته می‌شود.

پادشاه عجم در ماه محرم و در نتیجه خونریزیها سرنگون می‌شود تا آنجاکه پا به فرار می‌گذارد تا مبادا به دست مردم افتد امّا از غم و اندوه می‌میرد و فتنه و آشوب ادامه یافته و انقلاب استمرار می‌یابد در این هنگام مردم را مژده باد به ظهور حضرت حجت "[1]

۲ ـ ازجمله چیزهایی که برخی ازبزرگان مورد اعتماد از یکی از ائمه ـ علیه‌السّلام ـ شنیده‌اند که حضرت فرمود: اگر در عراق «الصبی» (کودکی) که از نسل رسول خداست، کشته شود و «الجندی» حاکمیت را بدست گیرد، مردم دست به انقلاب زده و هرج و مرج بیشتر می‌شود و مؤمنان تحقیر شده، فرقه‌ها و گروهها (عصابات) بیشتر می‌شوند "[2]

این حدیث ادامه دارد لیکن ضعف آن آشکار و سقوط آن از درجه اعتبار روشن است. طالبین بدانجا رجوع کنند.

بدنبال این روایت، صاحب کتاب «بیان الائمه» به تشریح بخشهای دو روایت

---

۱ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۲۲۷.　　۲ ـ همان منبع، ص ۳۰۰.

پیشین می‌پردازد و می‌گوید: مراد از «**عبد اوّل**» و «**الجندی**» در حدیث، «**عبدالکریم قاسم**» ، مراد از «الصبی»، «**ملك فیصل**» و مراد از «**عبد دوّم**»، «**عبدالسلام عارف**» است.

فکر می‌کنم نیازی به نقد این دو روایت جعلی نیست، امّا در عین حال توجه خواننده عزیز را جلب می‌کنم به غفلت و جهالت شخص جاعل که کلمه **(انقلاب)** را به جای **(الثورة)** بکار برده است. این کلمه فارسی است و معادل آن در عربی «**الثوره**» است. معادل فارسی **(انقلاب)** کودتا است. بدین ترتیب:

انقلاب ← کودتا

الثورة ← انقلاب

گذشته از این لفظ طائره «هواپیما» از الفاظ متداول در عصر امام صادق ـ علیه‌السلام ـ به معنایی که ما امروزه آن را بکار می‌بریم، نبوده است.

آیا براستی امام ـ علیه‌السلام ـ فارسی را با عربی درهم آمیخته است؟ آیا الفاظی را بکار برده که برای معانی مورد نظر وضع نشده‌اند و کسی هم پیدا نشده که نسبت به آن اعتراضی نماید یا از منظور امام ـ علیه‌السلام ـ از این کلمات پرسش کند و یا براین استعمال کلمات از سوی امام ـ علیه‌السلام ـ ایراد کرده باشد؟! البته بهتر آن بود که واضع و جاعل این حدیث ـ که مسلماً فردی است غیرعرب زبان ـ قبل از عرضه روایت به مردم و انتساب آن به امام ـ علیه‌السلام ـ، حداقل به یک نفر عرب زبان ارائه می‌کرد تا غلطهای آن را تصحیح کند.

در روایت دوّم می‌بینیم که نویسنده یا شخص راوی مورد اعتماد(!!) نص روایت را حفظ کرده اما نام امامی راکه از او نقل می‌کند، فراموش کرده یا نام امام را به خاطر سبب یا اسبابی در پرده کتمان نگه داشته است؟!

نباید فراموش کرد و باید پرسید: منبعی که راوی در نقل این دو روایت بدان مراجعه کرده، چیست؟ ما نفهمیدیم که چرا مردم بعد از قتل «**فیصل**» و حاکمیّت «**عبدالکریم قاسم**» قیام می‌کنند؟ آیا مگر وضع مردم در زمان «**فیصل**» از وضع آنان در زمان بعد بهتر بود؟!

دیگر اینکه کلمه «عصابات» از الفاظ جدید است و سابقاً به معنایی که امروزه استعمال می‌شود، بکار نمی‌رفت.

مسئولیت اطلاق کلمه «صبی» (کودک) بر «ملك فیصل» که در سن تقریباً بیست سالگی بود، بر عهده جاعل روایت است. اینها همه ناشی از ضعف و سستی عبارات این دو روایت است، این کاملاً روشن است و نیازی به توضیح ندارد.

۳ ـ می‌گوید: مجمع النورین، شیخ علی بن شیخ مرند(ره) از امام امیرالمؤمنین ـ علیه‌السلام ـ روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

می‌بینم که در شهر زوراء پنج پل از آهن و آجر می‌سازند که در زمان بنی‌عباس مانند آنها نبوده است. مردم گمان می‌برند که روزی خرید و فروش تنها در شهرهای بصره و بغداد است. محل کشته شدن او در حوالی دجله است. عبدالله و سعید کشته می‌شوند. عبدالله به دست سپاهی کشته می‌شود که به سوی شام اعزام می‌کند. پس از آن منتظر فرج آل محمّد ـ عج الله تعالی فرجه ـ باشید.

صاحب مجمع النورین پس از نقل این خبر می‌گوید: «ما این خبر را از جلد بیست و سوّم ترجمه بحارالانوار خطی که در حاشیه آن بصورت دقیق نوشته شده، نقل کردیم»

۴ـ از امام علی ـ علیه‌السلام ـ است که فرمود: پس از کشته شدن **عبدالله** در عراق فردی حکومت را بدست می‌گیرد که نه وجدان دارد و نه تعهد. وی بر همه مردم مستولی می‌شود و به ایجاد تفرقه و اختلاف در بین مردم می‌پردازد.

در زمان وی کشتار عظیمی در یکی از نواحی بغداد رخ می‌دهد تا آنکه دوران حاکمیت ربیعی فرا می‌رسد که فردی است ناصبی و نسبت به ما اهل‌بیت کینه‌توز »[۱]

شایسته است خواننده گرامی را متوجه اشکالات لغوی و دستوری این

---

۱ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۱۹۱.

روایات نماییم، اشکالاتی که منشأ آن اشتباه ما در نقل نیست، **چراکه ما این عبارات** را بدون هیچگونه دخل و تصرفی و همانگونه که بوده، نقل کرده‌ایم. در نقد و بررسی دو روایت پیشین می‌گوییم:

آنچه راکه مؤلف **«بیان الائمه»** نقل کرده از جهات مختلف تعجب‌انگیز است، از جمله آنکه:

الف ـ از سه روایت گذشته برمی‌آید که: جاعل این روایات از سرگذشت و وقایعی که بر **«عبدالله»** و **«نوری سعید»** و **«فیصل»** گذشته، نگران و وحشت‌زده بوده است.

مؤلف به دیده‌ای خاص به **«عبدالکریم قاسم»** می‌نگرد، نگاهی که قاسم را مستحق آن می‌کند که ائمه از او و کارهایش سخن بگویند، همانطور که قتل او را غیر عادی به حساب آورده و بخشی از روایات را به قاتل او اختصاص می‌دهد؛ خلاصه اینکه:

ما ندانستیم چرا اعمال عجیب و غریب **«صدام»**، مؤلف کتاب را دچار حیرت نمی‌کند و هیچ علامتی برای اعمال وی در کتاب خود نقل نمی‌کند یا از دیگر طاغوتهایی که اعمال وحشیانه‌ای را مرتکب شده‌اند، سخن نمی‌گوید مگر از **ربیعی، عبدالله احمر، عبدالکریم قاسم، عبدالله، نوری سعید** و دیگر کسانی که نسبت به آنان حساسیت دارد.

ب ـ مؤلف مدعی است که : این حدیث از جمله اسراری است که وی آن را بخاطر عدم محذور، آورده است.[۱] در حالی که وی این روایت را از کتاب مجمع النورین ادعایی!! و از حاشیه ترجمه فارسی بحارالانوار که از تراوشات قلمی دقیق و از کتابهای خطی است، نقل نموده است.

ج ـ در روایت آمده است که پل بر روی **«شهر زوراء»** که همان **«شهر بغداد»** است، ساخته می‌شود. در حالی که این تعبیر نادرست است. زیرا پل بر روی رود

---

۱ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۱۹۱.

ساخته می شود نه شهر.

د ـ در روایت کلمه «دور» آمده است که یک تعبیر فارسی است. «در ترجمه روایت همان دوران آوردیم». و از کلمه دوران که بخشی از زمان است، گرفته شده است، این بدان معنی است که زبان عربی به قدری نارسا بوده که امام ـ پناه بر خدا ـ مجبور شده برای بیان مقصود خویش، از کلمه فارسی استفاده کند و شاید خلط بین این دو زبان از سوی امام وسیله‌ای بوده است برای دعوت مردم به اینکه زبانهای دیگر را نیز بیاموزند تا منظور امام را دریابند؟!

هـ ـ از همه شگفت‌تر اینکه مؤلف و نیز روایتی که گذشت کشتاری راکه روایت مدعی واقع شدن آن در نواحی بغداد در زمان عبدالکریم قاسم است، بر جنگ بین ارتش عراق و کردها تطبیق کرده است. ما نمی‌دانیم چگونه مناطق کردنشین از نواحی بغداد بشمار آمده است؟!

و ـ ربیعی، که روایت از او سخن می‌گوید و در زمان عبدالکریم قاسم می‌زیسته، چنانچه مؤلف خود ذکر می‌کند، همان مردی است که عبدالکریم قاسم او را به عنوان «عضو شورای انقلاب» منصوب کرد. چون کس دیگری در آن زمان بدان اسم نبوده است. ما نمی‌دانیم که چرا فقط ربیعی لیاقت این را می یابد که در روایت چنان مهم جلوه نماید ولی سایر اعضای شورای انقلاب از این وصف محروم می‌شوند. در حالی که در بین آنها کسانی بودند که به مراتب فعالتر و کینه‌توزتر از ربیعی بودند. ضمیر در این روایت فقط به کسی برمی‌گردد که فاقد تعهد و وجدان است بی‌آنکه اشاره‌ای به ربیعی داشته باشد.

گذشته از این ربیعی هیچ نقش فوق‌العاده‌ای نداشته که او را از دیگران متمایز سازد بلکه چه بسا در میان آنها افرادی بودند که به مراتب از نقش مهمتر و بزرگتری نسبت به ربیعی برخوردار بودند.

ز ـ تعداد پلهای زده شده بر رود بغداد هم اکنون به هفت پل رسیده است. پیش از این، در زمانهای قدیم تعداد آن پنج پل بوده و این حاکی از آن است که جاعل روایت در آن دوران می‌زیسته و تنها همان پنج پل را دیده است.

نفت منطقه ظهران:

در اخبار غیبی امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ آمده است که: با گروهی از سپاهیان به منطقه‌ای از سرزمین حجاز که ظهران نامیده می‌شود، رفت. حضرت در مکانی که شنی بود، ایستاد، ماسه‌ها را جابجا کرده و به زیر ماسه‌ها نگریست. اصحاب پرسیدند: ای امیرالمؤمنین، چرا این کار را کردید؟

فرمود: در این مکان چاهی از نفت قرار دارد.

پرسیدند: نفت چیست؟

حضرت فرمود: چیزی است شبیه روغن. اگر از این مکان استخراج شود، اعراب به ثروت انبوهی خواهند رسید.»[۱]

در مورد این روایت پرسشهای زیادی در مقابل خود می‌بینیم:

الف ـ کلمه نفت در آن زمان کلمه متداولی بین مردم عرب بوده است و مردم نفت را می‌شناختند و از آن استفاده می‌کردند. به عنوان مثال از امام باقر ـ علیه‌السّلام ـ در مورد تعلق خمس به نفت به اعتبار اینکه از جمله معادن است، سؤال می‌شود. حضرت پاسخ دادند که بدان خمس تعلق می‌گیرد.»[۲]

ما نمی‌دانیم که چرا مرد معنی نفت را نمی‌دانست.

ب ـ از سوی دیگر ما نمی‌دانیم چگونه عرب می‌توانست با استخراج نفت، ثروتمند شود در حالی که نفت در آن زمان ارزش فراوان امروزی را نداشت. زیرا نه ماشین و هواپیمایی وجود داشته و نه کارخانه‌هایی که بدان نیاز داشته باشد و نه دولتهایی بودند که رغبتی به خرید نفت و استعمال آن در کارخانه‌ها و سایر مراکز خویش داشته و نه امکان تجزیه نفت و استخراج مشتقات آن و سپس استفاده از آن در زمینه‌های مختلف.

ج ـ چه موقع حضرت علی ـ علیه‌السّلام ـ به ظهران رفت؟ آیا در ایام خلافت

---

۱ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲ ـ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۴۳.

خود؟ پاسخ منفی است. زیرا امام در آن هنگام مشغول جنگ جمل و صفین و نهروان بود و هرگز مرکز خلافت را ترک نکرد مگر برای جنگ تا اینکه به شهادت رسید. آیا در زمان رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ؟ باز پاسخ منفی است. زیرا سریه‌ها و غزوه‌های حضرت رسول ـ صلّی الله علیه وآله ـ معروف و مشخص است و هیچیک از علمای اسلام، مورخان و محدّثان نقل نکرده‌اند که حضرت به منطقه ظهران سریه‌ای فرستاده باشد. منطقه ظهران، مرکز نفتی حجاز و در نزدیکی منطقه بحرین یا مکّه واقع است.

گذشته از این، اطلاق لفظ «امیرالمؤمنین» به آن حضرت بعد از واقعه حجةالوداع و نصب حضرت به ولایت و امامت مؤمنین از سوی حضرت رسول ـ صلّی الله علیه وآله ـ در روز غدیرخم بود. حضرت از آن موقع همچنان درکنار پیامبراکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ بود تا اینکه حضرت رسول ـ صلّی الله علیه وآله ـ رحلت کرد. این مسئله نیازی به توضیح ندارد و باکوچکترین مراجعه‌ای به منابع تاریخی قابل درک است.

در دوره خلفا که پس از رسول اکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ خود را به حاکمیّت رساندند، همانگونه که مشهور است، علی ـ علیه‌السّلام ـ در هیچگونه عملیات نظامی شرکت نداشته است.

د ـ مؤلف نمی‌گوید که روایت را ازکجا بدست آورده است و ازکدام منبع یا کدام نسخه خطی گرفته است؟ شاید این روایت بین آسمان و زمین آویزان بوده یا اینکه از آسمان نازل شده است!!

ه ـ بالاخره آنکه : چرا حضرت این چاه را استخراج نکرد و همه عرب را ثروتمند ننمود؟ مگر این چه سنگدلی است که وی نسبت به یاران خود و دیگر اعراب داشت؟! چرا اصحاب اصرار نکردند که آن را استخراج کند تا آنان بتوانند به ثروت دائم و فراوان دست یابند و از فقر وگرفتاری رهایی یابند؟!

نعمت برق :

روایت شده که : وقتی حضرت علی ـ علیه‌السّلام ـ از جنگ صفین باز می‌گشت از

چند مسئله غیبی خبر داد. در سر نهری در شمال عراق ایستاد و به آبی که از بالا به پایین می‌ریخت، نگاه کرد. فرمود: عراق می‌تواند از این آب روشن شود.

در روایتِ دیگری فرمود : اگر بخواهم «یا بخواهی» از این آب نور می‌گیرم «می‌گیری».»[۱]

پرسشهای ما از وی این است :

الف ـ ما بالاخره نفهمیدیم که چگونه حضرت توانست در شمال عراق قدم زند در حالی که در بازگشت از صفین بود. صفین در غرب عراق است و حضرت عازم کوفه بود که در جنوب عراق است و با بغداد ۱۶۰ کیلومتر فاصله دارد.

این نهری که در شمال عراق است، درکجا واقع است که آبش از بالا به پایین می‌ریزد؟ و حضرت در سر آن ایستاده بود؟ مشخصات آن نهر چیست؟ آیا بزرگتر از رود فراتی است که حضرت در طول سفر و جنگ خود، درکنار آن بود؟!

ب ـ چرا اصحاب از حضرت نخواستند که شیوه تولید برق را به آنها بیاموزد تا از نعمت روشنایی برخوردار شوند؟

آیا عقلایی است که بگوییم آنان از این نعمت بزرگ چشم پوشی وکناره گیری کردند؟ یا اینکه به سخنان حضرت کم توجهی نمودند و یا حس کنجکاوی، کسی را برنمی‌انگیخت تا تقاضای توضیح کند؟!

ج ـ سؤال مهمتر این است که منبع و مأخذ حدیث چیست؟ علت اهمال و تسامح مؤلف از ذکر منبع چیست؟ در صورتی که در موارد دیگر شاهدیم که مؤلف چه حرصی برای بیان منبع دارد؟!

اتم، نابودکننده جهان :

مؤلف می‌گوید : دو حدیث شریف از امام علی ـ علیه‌السّلام ـ در یکی از کتابهای خطی کتابخانه کاشف الغطاء «قدس سره» در مورد اتم دیدم:

---

۱ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۳۱۶ ـ ۳۱۵.

حدیث اوّل: امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ـ علیه‌السّلام ـ در سخنی فرمود: همانا که ذره «اتم» جهان را نابود خواهد ساخت.

حدیث دوّم: امام علی بن ابی طالب ـ علیه‌السّلام ـ در سخنی گفت: بدرستی که در درون ذره، آتشی است.»[1]

اشکالاتی که در مورد روایات سابق ذکر کردیم در مورد اجزای این دو روایت نیز صدق می‌کند. از اینرو نیازی به طرح دوباره آن نمی‌بینیم، گذشته از اینکه: تأکید شدیدی بر ارائه منبعی داریم که مؤلف روایات را از آن نقل کرده است.

هواپیماهای جت بمب افکن:

به نقل از مجموعه‌ای خطی مربوط به شیخ محمّد علی قاضی از کتاب زینی‌الفتی، روایت مرسلی از سلمان فارسی از رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ نقل می‌کنند که حضرت ـ صلّی الله علیه وآله ـ فرمود:

مردم مغرب صدای مردم مشرق زمین را خواهند شنید و شرقی‌ها نیز صدای مردم مغرب زمین را. قرآن با مزامیر خوانده خواهد شد، آهن در دل هوا به پرواز درخواهد آمد و بر سر مردمان آتش فرو خواهد ریخت، از هر هفت نفر، پنج نفر کشته خواهند شد، مرگ مردم با طاعون و مرگ سرخ خواهد بود، در آن هنگام عیسی از آسمان فرود خواهد آمد و مردم به او پیشنهاد حکومت خواهند داد اما او پاسخ خواهد گفت: «رهبری و ولایت از آن من نیست. مهدی خواهد آمد و زمام امور بدست او خواهد بود.»[2]

این روایت جای ملاحظات بسیاری دارد که برخی از آنها را ذکر می‌نماییم:

الف ـ این مطلب واضح است که مؤلف با این روایت قصد اشاره به رادیو، تلویزیون، بی‌سیم و نظایر آنها را دارد که ما به بحث و بررسی در این مورد نمی‌پردازیم لیکن به بحث پیرامون بخشی از این روایت که در مورد هواپیماهای

---

۱ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۱۵۳.

جنگی و بمب‌افکن است، می‌پردازیم.

از مؤلف می‌پرسیم: چرا امام به صراحت نام هواپیما «طائره» را نیاورده است؟ در صورتی که در روایت سابق که از کشته شدن عبدالسلام در هواپیما خبر می‌داد، لفظ «طائره» بکار رفته بود. گذشته از این، جای بسی تعجب است که چرا کسی از شنوندگان این حدیث در مورد چگونگی پرواز آهن در دل هوا سؤالی نکرد؟

ب ـ ظاهر این روایتِ جعلی این است که عیسی قبل از آمدن مهدی ـ علیه‌السّلام ـ و پیش از بدست گرفتن زمام امور از سوی آن حضرت از آسمان فرود می‌آید در حالی که این مطلب برخلاف روایاتی است که در این باره به ما رسیده است.

ج ـ به اشکال دستوری وارده در روایت هم دقت کنید که آمده: «**من السبعة خمس**» در حالی که درست آن «**خمسة**» است.

شیطان هوایی:

«روایت شده که امام امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ با کمیل بن زیاد به موضعی در خارج کوفه رفت. در آنجا ایستاد و فرمود:

ای کمیل بن زیاد، اینجا محل قبر توست. سپس با دست مبارکش به راست و چپ اشاره کرد و فرمود: اینجا و آنجا خانه‌ها و کاخ‌هایی ساخته خواهد شد. در آن زمان خانه‌ای نخواهد بود مگر در آن شیطانی هوایی «ایرل» باشد» «۱»

این خبر از مجموعه خطی مربوط به شیخ محمّد علی قاضی نجفی نقل شده است.

در این باره می‌گوییم:

الف ـ کاش احدی غیر از این مرد چیزی از این مجموعه خطی و روایات عجیب و غریبی که در آن است، به من خبر می‌داد. کجایند دانشمندان و پژوهشگران؟

---

۱ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۳۵.

چرا وارثان شیخ قاضی از نفایس، عجایب، تهمتها و مطالب دروغی که در این مجموعه آمده است، آگاه نشده‌اند؟

چگونه و از کجا این سخنان گزیده و گرانبها به شیخ قاضی رسیده و او آنها را در مجموعه‌ای برای دیگران به ودیعه گذاشته است؟

از این قبیل پرسشها، در مورد این روایت فراوان است که برای هیچکدام پاسخ قانع‌کننده‌ای پیدا نمی‌شود.

ب ـ آنچه دل را خنک می‌کند وموجب بهجت وسروراست اینکه: امام ـ علیه‌السّلام ـ در اینجا به زبان انگلیسی سخن گفته است و اصطلاحی را آورده است که انگلیس بعد از صدها سال اختراع می‌کند و به پیروی از آنها مردم عراق وکشورهای حوزه خلیج فارس هم آن را استعمال می‌کنند.

لفظ ایرل در زبان انگلیسی همان چیزی است که مردم عراق و کشورهای عربی برای آنتن هوایی رادیو و تلویزیون بکار می‌برند.

ما نمی‌دانیم چرا این اصطلاح را برگزیده است و بر سایر زبانهای زنده آن را ترجیح داده است؟ همچنین نمی‌دانیم چرا از اصطلاح عربی یعنی «هوائی» عدول کرده و یک اصطلاح وارداتی و غریب را برگزیده است؟!

ج ـ نمی‌دانیم که چرا آنتن هوایی را شیطان خوانده است و خود رادیو و تلویزیون را بدان نخوانده است با اینکه این بهتر و مناسب‌تر می‌نماید.

د ـ گذشته از این: فتاوی فقهاء استفاده و بکارگیری این شیطان را تحریم نکرده است و رادیو و تلویزیون را از آلات وارداتی که استعمال آن حرام است، ندانسته‌اند.

بلکه برعکس فتاوی فقها خرید و فروش و استعمال این آلات را در خانه‌ها جایز دانسته است.

هـ ـ گذشته از همه آنچه آوردیم، زشتی ظاهر در روایت موهوم چیزی نیست که بر کسی پوشیده بماند.

راه آهن:

«ناظم الاسلام کرمانی در کتاب خود که نامش مذکور آمد، روایت کرده است که یکی از نشانه‌های ظهور حضرت حجت بن الحسن ـ علیه‌السّلام ـ تأسیس و بکارگیری راه آهن در کشورهای اسلامی است».[1]

این بخش از روایت را اگر کرمانی از امام نقل کرده است، چرا نام امام و سند روایت و منبعی را که از آن نقل کرده است، بیان ننموده است. با این توجه که تعبیرات وارده نمی‌تواند متناسب با روایت آن از امام باشد. تعبیر «روایت کرده» بدان اشاره دارد. اگر از اجتهادات کرمانی یا دیگران است، باید پرسید که ازکجا آنان چنین معرفتی دارند، آیا خدا آنان را از غیب آگاه کرده است یا در خواب دیده‌اند یا چیز دیگری است؟!

از سوی دیگر علت اینکه تنهاکشورهای اسلامی را از میان سایر کشورها بدان اختصاص داده است، بر ما روشن نشد، کشورهایی که مدتها پیش از کشورهای اسلامی دارای راه آهن شدند؟

حق داریم بپرسیم: راه آهن چه خصوصیت یا اهمیتی دارد که از علامات ظهور حضرت حجت ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ قرار داده شود؟

مرجعیت آیة الله خویی:

«یکی از اهل علم که پنج سال پیش از ایران وارد عراق شده، این حدیث را روایت کرده که چون نام آیة اللّه خویی و پدرش را از او پرسیده، گفت: من این حدیث را در کتب غیبت دیده‌ام که: یکی از ائمه ـ علیه‌السّلام ـ فرمود: یکی از علامات ظهور این است که: آخرین مجتهد مرجع تقلید در نجف که پس از اوکسی مرجع تقلید نخواهد بود، سیّد ابوالقاسم پسر سیّد علی اکبر خویی است».[2]

---

۱ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۳۷۱.

می‌بینید که :

الف ـ این مرد یعنی جاعل روایت، سختگیری حکومت بعث در مورد علماء و مظلومیّت آنان را دیده و مشاهده کرده است که حوزه علمیه رو به تحلیل تدریجی گذاشته است و از سوی دیگر روایاتی دیده است که می‌گوید: در نزدیکی ظهور امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ علم در شهر کوفه پوشیده خواهد شد همانطورکه مار در سوراخش ناپدید می‌شود و به شهر دیگری که به آن قم می‌گویند، انتقال خواهد یافت. و از سویی عظمت حوزه علمیه قم را خصوصاً پس از انقلاب اسلامی و پس از اتفاقاتی که برای حوزه نجف پیش آمد، دیده است، به ذهنش رسیده که این روایت را جعل کند و به یکی از امامان نسبت دهد تا بلکه توجه ساده‌لوحان و افرادی که از حقیقت امر بی‌خبرند، را به آن جلب کند.

ب ـ کلمه «مجتهد» و «مقلد» از اصطلاحات جدید است و در زمان ائمه متداول نبود. گذشته از این، در توقیع شریف حضرت حجت ـ علیه‌السّلام ـ مطالبی در مورد تقلید مردم عامی آمده است.

ج ـ شهر نجف در زمان آنان موجود نبود. کوفه شهر آبادان و معمور بود و همان شهری است که امامان همواره از آن نام برده‌اند. نجف مکانی است که در خارج کوفه واقع است و اگر در روایات، برای کوفه لفظ نجف آمده است، به اعتبار مکان است نه شهر.

د ـ مؤلف نام راوی را که از ایران آمده است و نیز راوی نام کتابی را که این حدیث را از آن نقل کرده، برای ما بیان نکرده‌اند. کتابهای مربوط به غیبت در دسترس ماست اما این روایت را در آن پیدا نکردیم. علاوه براین نام امامی را که از او نقل می‌کند، هم بیان نکرده است. تمام اینها مجهول است، مجهول است، مجهول.

شوری و تغییر سنت :

«مناقب العترة ابن فهد حلی «ره» : از حذیفه بن الیمان و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ فرمود:

وای، وای بر امت من از شورای بزرگ و شورای کوچک.

از آن حضرت در مورد شورای کوچک و بزرگ پرسیدند؟ فرمود: شورای بزرگ، پس از وفات من برای غصب خلافت برادرم و غصب حق دخترم، در شهرم تشکیل می‌شود. امّا شورای کوچک برای تغییر سنت و تبدیل احکام من در شهر زوراء «بغداد» تشکیل می‌گردد.

در دلائل النبوه ابن فهد هم همین خبر با تغییر اندکی در بعضی از عبارات نقل شده است که ما بدین دلیل آن را نمی‌آوریم».[1]

در مورد این حدیث چند نکته را بیان می‌کنیم:

الف ـ مؤلف کتاب گفته است : منظور از شورا، قانون ثبت احوال است که سالهای اخیر در عراق صادر شده است.

نمی‌دانیم چرا از میان این همه قانون، تنها این قانون ثبت احوال بدان اختصاص داده شده است؟ اگر قانونی مخالف با قوانین اسلامی صادر شده است، باید دانست که از مدت مدیدی پیش در تعدادی از کشورهای اسلامی ظهور کرده است.

ب ـ وی پس از این حدیث، روایت دیگری می‌آورد که در آن زوراء به ری[2] که منطقه‌ای است در تهران، تفسیر شده است. گذشته از اینکه راوی این حدیث کعب‌الاخبار[3] است لکن وی آن را به معصوم نسبت داده است. با این حال این تفسیر مخالف مشهور است. زیرا معروف است که زوراء، بغداد است.

بنابراین توجیهات کافی برای متهم کردن این مرد در دست داریم که هدف وی اشاره به مجلس شورای اسلامی است که پس از انقلاب اسلامی تشکیل شده است و این همان شورای کوچکی است که سنّت را تغییر می‌دهد و احکام اسلامی را عوض می‌کند. براساس همین روایت موهوم بعضی به این کلام نادرست زبان

---

۱ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۲۹۲.　　۲ ـ همان منبع، ص ۲۹۳.

۳ ـ ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۵؛ غیبت نعمانی، ص ۱۴۷ ـ ۱۴۶.

گشوده‌اند.

ج ـ اطلاق شورای بزرگ برای ماجرای سقیفه درست نیست. زیرا آنچه به شورا معروف است، شورایی است که عمر برای تعیین خلیفه پس از خود، تشکیل داد و عثمان را برای خلافت تعیین کرد.

اضافه می‌کنم: ما احدی از مسلمانان را ندیده‌ایم که به این روایت استدلال کرده باشد نه در بطلان سقیفه و نه در بطلان شورای عمر، علی رغم اینکه عدّه زیادی با هر دو مخالف و معترض بودند و روایات متواتری در ردّ آن دو آمده است.

اگر چنین روایتی بود مناسبت‌تر این می‌نماید که لااقل حذیفه یا جابر بدان استدلال می‌کردند.

د ـ بالاخره به اشتباهی که واضع روایت در مورد نام پدر حذیفه، در آن واقع شده است، اشاره می‌کنیم. زیرا نام پدر حذیفه، یمان بود. وی پنداشته است که یمان نام شخص نیست بلکه نسبت به یمن و لذا او را یمانی نامیده است. همین دلیل خوبی است که این مرد از علم رجال چیزی نمی‌داند.

همسران مردان ماشین سوار:

«رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ فرمود: در آخر (عمر) امت من مردانی خواهند بود که برای رفتن به مساجد سوار بر میامیر می‌شوند، زنان آنان پوشیده‌های عریان هستند، بر روی سرشان چیزی شبیه کوهان شترگردن درازاست. آنان را لعنت کنید که از لعنت‌شدگان هستند».[1]

وی در توضیح این روایت گفته است: میامیر جمع میمر است. میمر چیزی است که به سرعت حرکت می‌کند و امروزه بر موتورسیکلت و هواپیما و ماشین تطبیق می‌کند.

ـ نجد جمع نجود به معنی شتری است گردن بلند. بنابراین معنای روایت این

---

۱ ـ بیان الائمه، ج ۱، ص ۱۱۵.

می‌شود که زنانی که در آخرالزمان می‌آیند، موی سرشان همچون کوهان شتری است که سرش پوشیده از موست. یعنی موی سرشان را همچون کوهان پر از مو می‌کنند. بنابراین اگر کسی چنین وضعی داشت، لعنت بر او جایز است. زیرا امر شده که آنان را لعنت کنید.»[۱]

در این باره چند نکته را بیان می‌کنیم:

الف ـ میمردرزبان عربی‌اصلی‌ندارد. بنابراین یا ساخته جاعل روایت است یا از زبانهای دیگر اقتباس شده است. قبلاً هم از این نوع کلمات وارداتی داشتیم.

ب ـ معنایی که برای نجد آورده درکتب لغت هم نیامده است. **النَجْد** جمع نجد است و آن عبارت از راه وسیع است.

ج ـ در مورد کوهان پوشیده از موی شتر بگوییم:

آیا تنها کوهان شتر گردن دراز پوشیده از مو است؟

د ـ آیا هر کس با ماشین به مسجد بیاید، همسرش همین اوصاف مذکور را دارد؟ یعنی پوشیده عریانی است که سرش چون کوهان شتر است؟ و آیا هر کس به مسجد نمی‌آید، همسرش با حجاب است و چنین وصفی که برای دیگران آمده، ندارد.

ما مؤمنان فراوانی و دانشمندان دینی بسیاری را در ایران، عراق و تمامی کشورهای جهان می‌شناسیم که با ماشین و موتورسیکلت‌های خود بـه مسـجد می‌روند و زنانشان را با اوصافی که ذکر کرده، نمی‌یابیم بلکه برعکس زنان متین و با حجابی هستند که حجاب شرعی را کاملاً رعایت می‌کنند.

گذشته از این، آیا شخص جاعل حدیث، خودش ماشین سوار می‌شود یا نه؟ و آیا اگر از مسجد جمکران بدور است، ماشین را رها می‌کند و پیاده به آنجا می‌رود؟ و اگر برای رفتن به جمکران ماشین سوار می‌شود، آیا از همسرش نمی‌ترسد که این صفات بر او منطبق باشد؟!

---

۱ ـ همان منبع، ص ۱۱۵.

عبدالله احمر:

«روایت شده که مردی خدمت امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ رسید و از آن حضرت پرسید: کی حضرت قائم ـ علیه‌السّلام ـ قیام می‌کند؟

حضرت فرمود: آیا از مردم شام هستی؟

عرض کرد: بلی.

فرمود: هرگاه در شام مردی بنام عبداللّه احمر حکومت کند، منتظر خروج سفیانی باشید. پس از آن حضرت قائم ـ علیه‌السّلام ـ خروج خواهد کرد».[1]

در این باره دو نکته را بیان می‌کنیم:

الف ـ عبداللّه احمر مرد معروفی است که هم اکنون در سوریه بسر می‌برد و از شخصیتهای معروف این کشور و از دست اندرکاران حکومت آنجاست، امّا آنطور که راوی می‌خواهد بگوید، لااقل وی حاکم فعلی نیست.

ب ـ ای کاش وی منبع این روایت را ذکر می‌کرد و می‌گفت که ازکدام کتاب خطی آن راگرفته است. ای کاش سند آن را هم آورده بود تا در آن تأمل و اندیشه می‌کردیم و راویان این حدیث شگفت‌انگیز را می‌شناختیم. این تنها شاهکار این مرد نیست.

روایت دیگری از این قبیل روایات که درکتاب بیان الائمه آمده است، را در پایان این فصل می‌آوریم:

«نورالانوار با حذف سند، از سدیر صیرفی می‌گوید: در خدمت حضرت صادق ـ علیه‌السّلام ـ بودم. گروهی از مردم کوفه نیز در خدمت حضرت حضور داشتند. حضرت رو به آنان کرد و فرمود: حج بگزارید پیش از آنکه نتوانید حج بگزارید، پیش از آنکه یک طرف آن را نیک منع کند و پیش از آنکه غربی‌ها مانع برگزاری حج شوند».

---

۱ ـ بیان الائمه، ج ۲، ص ۵۴۵.

ما از نقد و بررسی این سخنان باطل چشم پوشیدیم. توجه خواننده گرامی را به چند مطلب جلب می‌کنیم:

الف ـ مصدر و منبع موهوم!!

ب ـ سندی که حذف شده!!

ج ـ بخش پایانی روایت و علی‌الخصوص لفظ غربی‌ها.

در پایان متذکر می‌شویم که: واضع و جاعل این روایات و روایاتی از این دست که کتاب **بیان الائمه** از آن پر است، آنقدر هوش و ذکاوت نداشته است که بتواند تمامی احتمالات را سدّ کند و مانع ازکشف حق شود. از مثالهایی که در این فصل آوردیم روشن شد که: واضع این اباطیل و ترهّات، از چیزی که پوشیده و ناپیدا باشد یا مشکل و دشوار، سخن نگفته است، بلکه مسائلی از قبیل رادیو، تلویزیون، تلفن، ماشین، هواپیما، برق و... را دیده و با افراد و اشخاص و حوادث و وقایعی بوده است که وی را به شگفتی واداشته و در دلش جا بازکرده است. بنابراین برای ان احادیثی وضع و به معصومین ـ علیهم‌السّلام ـ نسبت داده است.

علی رغم اینکه درکتاب این روایت با روایتی که در منابع دیگر آمده، مخلوط شده و به رغم تلاش فراوانی که در جهت مشتبه ساختن امر بر مردم و جعل آن از سوی واضع با نوعی ابهام وایهام، صورت پذیرفته است وآنها را به کتابهای موهومی نسبت داده است.

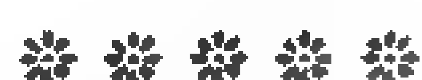
و علی رغم تلاش فراوان واضع و جاعل برای اقناع خواننده در مورد ثقه بودن اشخاص مجهولی که از آنان نقل کرده است، نتوانسته موفقیّت مطلوب را بدست آورد و به آنچه می‌خواهد برسد. و با اندک تأمل و تلاش می‌توان دریافت که تا چه اندازه روایات باطل،گزاف و یاوه است. خداوند چنین افرادی را برای اشاعه باطل و نابودی نشانه‌های حق و حقیقت مرفق نمی‌کند.

ما به همین اندازه در نقد کتاب بیان الائمه و مطالبی که در آن آمده بسنده کردیم. زیرا از ابتدای امر هدف ما تتبع تمام‌کتاب و شمارش تمامی اباطیل و اظهار جمیع ترهّات آن نبود، بلکه تنها بر آن بودیم‌که نمونه‌های کوچکی به خواننده گرامی

نشان دهیم تا از آن بر حذر باشد و در چاهی که برایش کنده‌اند قرار نگیرد و اسیر اوهام و اباطیل نشود.

باز هم تأکید می‌کنیم: بایستی منابع مورد اعتماد ما که علماء و دانشمندان پرهیزکار و آزاده ما نوشته‌اند، مرجع و مأخذ باشد تا به مرحله بحث و بررسی، و تحقیق و پژوهش علمی برای تمییز صحیح از معیوب، و حق از باطل، و سالم از تحریف شده برسد.

این است تنها راه و روشی که دانشمندان ما پیموده‌اند و متون دینی و شرعی برآن تأکید کرده است.

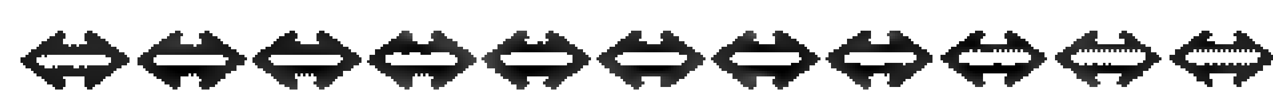




فصل دوم:

ارزیابی متن اول

خطبة البیان



خطبة‌البیان در ترازوی سنجش

آنچه گذشت اشاره‌ای بود به اندکی از احادیث و روایات بی‌اعتبار و غیرمستند فراوانی که سراسر کتاب **بیان الائمه** را فراگرفته است، احادیث و روایاتی که نه تنها اعتماد را نشاید بلکه نشانه‌های وضع و ساختگی بودن آنها تقریباً بر منتقد بینا و بصیر و پژوهشگر آگاه و خبیر پوشیده نیست.

مثال دیگری است که میل داریم تا حدودی که شرایط به ما اجازه می‌دهد بصورت خلاصه و کوتاه بدان بپردازیم، منظور **خطبة‌البیان** است که در میان افرادی که همواره در صدد پی جویی اینگونه مسائل هستند، شهرت گسترده‌ای پیدا کرده است. در نگاهی گذرا به این خطبه دریافتیم که تتبع تمامی موارد مشکوک به تألیف جداگانه و وقت کافی نیاز دارد.

از اینرو ترجیح دادیم که نمونه‌هایی راگزینش کرده بلکه بتوانیم نوع و طبیعت اشکالات موجود در آن را بیابیم.

نگاهی کلی به سند خطبة‌البیان:

برای خطبة‌البیان سه متن روایت کرده‌اند که با هم اختلاف کلی دارد و هیچکدام سندی که بتوان بدان اعتماد کرد، ندارد. سند متن اوّل این است:

محمّد بن احمد انباری از محمّد بن احمد جرجانی، قاضی ری، از طوق بن مالك از پدرش از جدش از عبداللّه بن مسعود مرفوعاً از علی...»[1]

برای متن دوّم، اصلاً سندی آورده نشده است.»[2]

اما در مورد سند متن سوّم : در اوّل این متن آمده است:

«نزد علمای طریقت و مشایخ حقیقت با نقل صحیح و کشف صریح ثابت شده است که امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ...» »[3]

در اینجا به نظر سیّد مصطفی آل حیدر کاظمی بسنده می‌کنیم که گفته است به مستندی برای این خطبه دست نیافته است.»[4]

وی همچنین گفته است: «ما به مستند صحیحی در مورد خطبه موسوم به خطبةالبیان دست نیافتیم و احدی از محدثان مثل شیخ طوسی و کلینی و دیگران، آن را در کتب خویش نیاورده‌اند. همین که علامه مجلسی آن را نیاورده است، بهترین دلیل بر نادرستی آن است. چه علاّمه به تمامی اخبار احاطه کامل داشته است و بعید است که از این خطبه اطلاعی نداشته است. گذشته از اینکه خطبه‌ای است بدور از بلاغت، دارای مطالب تکراری فراوان و الفاظ نامأنوس زیاد».»[5]

در مباحث آتی به نکاتی در مورد سند خطبةالبیان اشاره خواهیم کرد.

نگاهی کلی به متن خطبةالبیان :

در مورد متن خطبه باید دانست که بیش از آن اشکال دارد و سطری نیست که یک یا چند اشکال نداشته باشد، اشکالات متفاوت و متنوعی که با اندک مراجعه‌ای معلوم می‌شود. خطبه‌ای است که ترکیبهای آن زشت، ضعف آن آشکار و بیشتر مطالب آن تکراری و حتی بعضی از بخشهای آن عیناً تکرار شده است، از سوی دیگر

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۳.
۲ ـ ر.ک: الزام الناصب، ص ۲۰۳.
۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۹.
۴ ـ بشارة الاسلام، ص ۲۱۴.
۵ ـ همان منبع، ص ۷۵.

از نظر قواعد زبان عربی اشکالات عمده‌ای از قبیل اشکالات اعرابی، صـرفی، ترکیبی و اسنادی دارد و موارد زیادی که از اشکالات اساسی دیگری برخوردار است و ما در مباحث بعدی شواهد و نمونه‌هایی را خواهیم آورد. امّا پیش از ورود به این بحث دو نکته را متذکر می‌شویم:

۱ ـ شواهد و نمونه‌هایی که خواهیم آورد چـیزی جـز ذره‌ای از فـراوان و قطره‌ای از دریای بیکران اشکالات نخواهد بود چه بررسی کامل و شامل آن بدون شک وقت بیشتر و تألیف جداگانه‌ای می‌طلبد که چه بسا ممکن است بیش از یک جلد شود. ما به همین مقدار اندک بسنده کردیم زیرا هدف ما از اوّل کار این بود که تذکر و اشاره‌ای داشته باشیم به این مطلب و نه بررسی کامل و شامل آن. چون دیدیم این خطبه مشهور ومعروف شده و مقام شامخی را در اذهان بسیاری ازکسانی اشغال کرده که همّ دیگری جز پیگیری اینگونه امور ندارند و مسئولیت دینی و انسانی خود را در زمینه اقدام و تحرک و موضع‌گیری فعّال احساس نمی‌کنند، برآن شدیم تـا همگان را بدان توجه دهیم و میزان صحت و سقم آن را در حد مقدور متذکر شویم.

۲ ـ ما در بیشتر شواهد و نمونه‌هایی که آورده‌ایم از کتاب **الزام النـاصب** استفاده کردیم که هر سه متن خطبة‌البیان را آورده است، هرچند در بسیاری از موارد به منابع دیگر هم مثل **ینابیع الموده** اشاره کرده‌ایم.

طبیعی است که به پیروی از متون سه‌گانه خطبة‌البیان ما هم از هـر مـتن قسمتهایی را که مورد نظر بوده، انتخاب و به نقد و بررسی آن بپردازیم و در سه قسمت جداگانه بیاوریم.

/

شخصیتهایی که در قید حیات نبودند:

اوّلین موردی که میل داریم در متن اوّل خطبة‌البیان به ایراد آن بپردازیـم، شخصیتهایی است که در لابلای این روایت از خطبه نامشان آمده است در حالی که در زمان ایراد خطبه یا زنده نبودند و از دنیا رفته بودند یا هنوز بدنیا نیامده بودند و در اصل وجود بعضی هم شک و تردید داریم:

۱ ـ عبدالله بن مسعود :

متن می‌گوید : «**عن عبدالله بن مسعود، رفعه الی علی بن ابی‌طالب** ـ علیه‌السّلام ـ **لما تولی الخلافة بعد الثلاثة أتی إلی البصرة فرقی جامعها و خطب الناس خطبة تذهل منها العقول...**».

از عبدالله بن مسعود مرفوعاً از علی بن ابی‌طالب ـ علیه‌السّلام ـ که چون پس از خلفای سه‌گانه به خلافت رسید، به بصره آمد. بالای منبر رفته، برای مردم خطبه‌ای ایراد فرمود که عقلها را پریشان کرد.

قال ابن مسعود : «**وکان قد أوصی لعلي امیرالمؤمنین** ـ علیه‌السّلام ـ **أن یخطب الناس خطبةالبیان فیها علم ماکان و مایکون الی یوم القیامة. قال فاقام امیرالمؤمنین** ـ علیه‌السّلام ـ **بعد موت النبی** ـ صلّی الله علیه و آله ـ **صابراً علی ظلم الامة الی أن قرب اجله وحان وصایة النبی** ـ صلّی الله علیه و آله ـ **بالخطبة التی تسمی: «خطبة البیان»، فقام امیرالمؤمنین** ـ علیه‌السّلام ـ **بالبصرة ورقی المنبر وهی آخر خطبة خطبها...**».[۱]

«به علی ـ علیه‌السّلام ـ سفارش کرده بود که خطبةالبیان راکه در آن علم آنچه بوده و آنچه تا قیامت خواهد بود، در آن است، برای مردم ایراد کند. گوید: امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ آنقدر بر ستمی که امت بر او کردند، صبر نمود تا اینکه وقت مرگش نزدیک شد و هنگام اجرای سفارش پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ برای ایراد خطبه موسوم به خطبةالبیان فرا رسید. امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ در بصره بپا خاست و از منبر بالا رفت و خطبه‌ای خواند که آخرین خطبه او بود...»

در اینجا چند نکته را بیان می‌کنیم :

۱ ـ ابن مسعود در سال ۳۲ یا ۳۳ هـ ق در زمان عثمان از دنیا رفت و تا زمان خلافت امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ زندگی نکرد تا چه رسد به اینکه تا نزدیکی مرگ حضرت ـ علیه‌السّلام ـ در پایان خلافتش و ایراد خطبةالبیان زنده باشد. چه حضرت ـ علیه‌السّلام ـ در سال چهلم هجری به شهادت رسید.

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۳.

۲ ـ امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ در سال ۳۵ هجری برای جنگ با عایشه و طلحه و زبیر به بصره رفت و سپس به کوفه بازگشت و آنجا را مرکز خلافت خود قرار داد. بعداً برای جنگ با معاویه به صفین و سپس برای جنگ با خوارج به نهروان رفت. و آنگاه که مرگش نزدیک شد و به هنگام ایراد آخرین خطبه‌اش در بصره نبود و هیچگونه دلیلی در دست نداریم که بتوان بوسیله آن حضور حضرت ـ علیه‌السّلام ـ را در بصره ثابت کرد.

بلکه برعکس پس از بازگشت از نهروان درکوفه بود و مردم را برای جنگ با معاویه آماده می‌کرد، برایشان خطبه می‌خواند و آنان را برای جنگ با او تشویق می‌کرد، تا اینکه ابن ملجم آمد و در مسجد کوفه با شمشیرش ضربتی بر حضرت ـ علیه‌السّلام ـ وارد کرد و حضرت ـ علیه‌السّلام ـ بر اثر آن به شهادت رسید.

۳ ـ علی رغم تصریح این متن به حضور حضرت ـ علیه‌السّلام ـ در بصره، می‌بینیم که متن سوّم تصریح دارد که حضرت ـ علیه‌السّلام ـ این خطبه را در کوفه ایراد کرده است نه در بصره.[1]

بلکه همین نص که مورد بحث ماست، می‌گوید که حضرت ـ علیه‌السّلام ـ این خطبه را در شهر کوفه ایراد فرمود. بنگرید:

«قال : فقامت الیه سادات اهل الکوفه واکابر العرب وقالوا...».[2]

«راوی گوید : بزرگان مردم کوفه و بزرگان عرب برخاستند و عرضه داشتند...».

در جای دیگر از همین خطبه نیز نزدیک به همین معنی آمده است.[3]

در متن دیگری می‌گوید :

«... ونظر الی بطون العرب وساداتهم ووجوه اهل الکوفة وکبار القبائل».[4]

اگر حضرت ـ علیه‌السّلام ـ در آن موقع در بصره بود، مناسب‌تر این بود که بزرگان

---

۱ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۱ ـ ۷۷؛ ینابیع الموده، ص ۴۰۴؛ الزام الناصب، ص ۲۰۹.
۲ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۵؛ الزام الناصب، ص ۱۹۵.
۳ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۲.
۴ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۸ ـ ۷۷؛ ینابیع المودة، ص ۴۰۴؛ الزام الناصب، ص ۲۰۹.

آنجا بپاخیزند و سخنانش را حضرت ـ علیه‌السّلام ـ متوجه مردم آنجا کند و لااقل آنان هم با دیگران بپاخیزند و از حضرت ـ علیه‌السّلام ـ چیزی بخواهند و آن حضرت ـ علیه‌السّلام ـ نیز به آنان توجه کند و آنان را در آن شرکت دهد.

اگر گفته شود که حضرت علی ـ علیه‌السّلام ـ این خطبه را در مقابل سپاهیانش در جنگ جمل ایراد کرده، مردم بصره در آن سپاه حضور نداشتند تا در چیزی مشارکت کنند و از حضرت ـ علیه‌السّلام ـ چیزی بپرسند یا آن حضرت آنان را متوجه خود سازد، باید دانست که این سخن را نمی‌توان قبول کرد. زیرا جنگ جمل در اوایل خلافت حضرت علی ـ علیه‌السّلام ـ بوده است، در حالی که روایت خطبةالبیان تصریح دارد که حضرت آن را موقعی ایراد فرمود که مرگش نزدیک شده بود و این آخرین خطبه‌ای است که ایراد فرموده است.

۴ ـ ما این عشق و علاقه را از ابن مسعود نسبت به علی ـ علیه‌السّلام ـ و اهل‌البیت ـ علیهم‌السّلام ـ سراغ نداریم. در مورد ابن مسعود از فضل بن شاذان پرسیدند. گفت: «ابن مسعود اشتباه کرد، ولایت آنان را پذیرفت، به آنان متمایل شد و آنان را تأیید کرد».[۱]

همچنین گفته‌اند: صحیفه‌ای از مکّه یا از یمن برایش آوردند که در آن احادیثی در مدح اهل‌بیت ـ علیهم‌السّلام ـ بود، طشت آبی خواست. گفتند: ای عبداللّه، در آن دقت کن، در آن احادیث خوبی است. در حالی که آن را در آب می‌سایید، گفت: «**نحن نقص علیك احسن القصص بما اوحینا الیك هذا القرآن**». دلهای مردمان همچون ظرف است، پس آن را با قرآن پر کنید نه با چیزهای دیگر».[۲]

۲ ـ مالك اشتر:

این متن می‌گوید: «**فقام الیه مالك الاشتر فقال: متی هذا القائم من ولدك**».

---

۱ ـ اختیار معرفة الرجال «رجال کشی» ص ۳۸؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۳۶؛ به نقل از آن.

۲ ـ تقیید العلم، ص ۵۴؛ السنة قبل التدوین، ص ۳۱۲، به نقل از آن.

راوی در جای دیگر مالك اشتر را با پسرش ابراهیم و صعصعه و میثم و عمربن صالح نام می‌برد.»[۱]

اگر آنگونه که گذشت، امام ـ علیه‌السّلام ـ این خطبه را هنگامی ایراد فرموده است که اجلش نزدیک شده بود یعنی حوالی سال چهلم هجری که امام علی ـ علیه‌السّلام ـ در آن سال به شهادت رسید و این آخرین خطبه‌ای است که آن حضرت ایراد فرموده است، باید دانست که: مالک اشتر دو سال پیش از آن یعنی در سال ۳۸ هـ ق در سر راه مصر توسط مزدوران معاویه مسموم و شهید شد.

۳ ـ عمر بن صالح :

در مورد عمربن صالح به کتابهای تراجم و رجال مراجعه کردیم. کتابهای رجالی چندین نفر را با نام «عمر بن صالح» یاد کرده‌اند امّا هیچکدام معاصر امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ نبوده است.»[۲]

۴ ـ ابن یقطین :

در این متن از خطبةالبیان آمده است :

«**فقام الیه ابن یقطین وجماعة من وجوه اصحابه وقالوا...**».»[۳]

اصولاً ابن یقطین در زمان امیرالمؤمنین هنوز متولد نشده بود، بلکه در زمان هارون الرشید خلیفه عباسی می‌زیست و وزیر او بود.

از سوی دیگر به کسی که همنام وی باشد امّا در زمان امام علی ـ علیه‌السّلام ـ زندگی کرده باشد، نیز دست نیافتیم.

۵ ـ أشعب طماع :

روایت گوید : «**أطمع من الأشعب**».»[۴]

اشاره به اشعب طمّاع است. او هم در زمان علی ـ علیه‌السّلام ـ نبود. زیرا در سال

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۴؛ بشارةالاسلام، ص ۷۱.

۲ ـ ر.ک: لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۱۴ ـ ۳۱۲.

۳ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۸.

۴ـ بشارة الاسلام، ص ۷۲؛ الزام الناصب، ص ۱۹۵.

۱۵۴ هـ ق از دنیا رفت، در حالی که امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ در سال چهلم یعنی ۱۱۴ سال پیش از آن به شهادت رسیده بود. مگر اینکه گفته شود: حضرت علی ـ علیه‌السّلام ـ از وجود اشعب خبر داده است امّا از آن اینگونه تعبیر کرده است.

۶ ـ قعقاع :

می‌گوید :

«فقام الیه رجل اسمه القمقاء «شاید صحیح آن : قعقاع باشد.» **وجماعة من سادات العرب و قالوا...»** [1]

باید این مرد از موقعیت مهمی برخوردار باشد که راوی او را نام برده و دیگر بزرگان عرب را که با او بپا خاسته و از حضرت چیزی خواستند، اسم نبرده است.

امّا چون به کتب رجال و تراجم مراجعه می‌کنیم، در هیچکدام از آنها نام قعقاء را نمی‌یابیم. علاّمه عسکری، قعقاع بن عمرو را از شخصیّتهای افسانه‌ای دانسته که سیف بن عمر ساخته است.[2]

امّا دیگرانی که نام آنان قعقاع است، نمی‌توانند این مرد باشند، زیرا در دوره‌های پس از امام علی ـ علیه‌السّلام ـ زندگی کرده‌اند.

۷ ـ سوید بن نوفل :

می‌گوید :

«فقال سوید بن نوفل ـ وهو کالمستهزیء ـ وهو من سادات الخوارج».

همچنین او را هلالی نیز نامیده‌اند.[3]

لکن ما از این مرد که از بزرگان خوارج است نه در کتب رجال ذکری یافتیم و نه در کتب تراجم و نه در کتب تاریخ، در صورتی که اگر وی از بزرگان خوارج بوده باید به وی اهتمام خاصی می‌دادند.

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۷.

۲ ـ ر.ک : خمسون و مأة صحابی مختلق، ص ۱۲۸ ـ ۶۷.

۳ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰ ـ ۱۹۴، در ص ۲۰۵ هلالی نامیده شده است.

صخره بیت المقدس، قبله یهود:

پس از بیان جرایم سفیانی و اجازه ظهور قائم ـ علیه‌السّلام ـ از سوی خدا در این خطبه آمده است:

«ثم یشیع خبره فی کل مکان، فینزل جبرائیل علی صخرة بیت المقدس فیصیح فی اهل الدنیا: قد جاء الحق و زهق الباطل، ان الباطل کان زهوقاً».[1]

سپس خبرش در هر جا پراکنده می‌شود. جبرئیل بر صخره بیت المقدس فرود می‌آید و در میان مردم دنیا فریاد می‌کشد که: حق آمد و باطل رفت. همانا باطل رفتنی است.

ما نمی‌دانیم چرا بر صخره بیت‌المقدس فرود می‌آید که قبله یهود است و نه بر کعبه که مقدس‌ترین مکان بر روی کره زمین است.

جای تعجب نیست که می‌بینیم مسلمانان اهل کتاب و در رأس آن کعب الاحبار تلاش فراوانی دارند که تقدس و اهمیّت صخره بیت‌المقدس را بیان کنند و درباره فضیلت آن روایاتی از زبان رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ وضع نمایند.

سیاست اموی هم آنان را در این باره یاری کرد، تلاش نمود که مردم را از طرف کعبه بگرداند و آنان را متوجه بیت المقدس نماید. بر بالای آن قبه‌ای ساختند و مردم برای ادای فریضه حج به بیت‌المقدس می‌رفتند و پیرامون صخره طواف می‌کردند و سایر مناسک حج را انجام می‌دادند، در نهایت قبله را از طرف کعبه به سوی آن تغییر دادند. ما در مقدمه کتاب «**الصحیح من سیرة النبی الاعظم** ـ صلّی الله علیه وآله ـ ج ۱» بدان پرداخته‌ایم.

عیسی و دجال:

این متن از خطبةالبیان پس از بیان نمازگزاردن عیسی به امامت امام

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۹؛ بشارة الاسلام، ص ۲۱۰.

مهدی - علیه‌السّلام - می‌گوید: امام - علیه‌السّلام - او را برای کشتن دجال بجای خویش می‌گمارد. سپس چنین ادامه می‌دهد:

«ثم یتوجه الی ارض الحجاز فیلحقه عیسی علی عقبة قرشا فیزعق علیه عیسی زعقة ویتبعها بضربة فیذوب کما یذوب الرصاص والنحاس فی النار».«۱»

سپس متوجه سرزمین حجاز می‌شود. عیسی در عقبه قرشا به او می‌رسد. فریادی بر سرش می‌کشد و بدنبال آن ضربتی بر او وارد می‌کند که دجال چنان آب می‌شود که قلع و مس در آتش.

این برخلاف اعتقاد شیعه است. زیرا شیعه معتقد است که امام مهدی - علیه‌السّلام - است که دجال را می‌کشد. امّا دیگران در این عقیده با شیعه مخالف هستند و گمان می‌کنند: مسیح است که دجال را می‌کشد.«۲»

بدین ترتیب معلوم می‌شود که این عقیده از طرف اهل کتاب و خصوصاً از مسیحیان به آنان رسیده است. انجیل تحریف شده این عقیده را در چندین مورد بیان کرده است.«۳»

میراث یهود:

این خطبه می‌گوید:

«ثم ان المهدی سار الی بیت‌المقدس واستخرج تابوت السکینة وخاتم

---

۱ - همان منبع، ص ۲۰۲.

۲ - ر.ک: اضواء علی السنة المحمدیة، ص ۱۹۲ - ۱۹۱؛ البدایة والنهایة، ج ۹، ص ۱۵۶ - ۱۵۵؛ مقدمه ابن خلدون، ص ۳۱۱؛ یوم الخلاص، ص ۶۱۹ - ۶۱۷؛ به نقل از کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۷۴ - ۲۷۳؛ بشارة الاسلام، ص ۱۹۲ / ۲۷۵ - ۲۷۴؛ الزام الناصب، ص ۲۲۹ - ۲۲۸؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۸ - ۱۹۷ و ۲۶۰؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۵۰؛ الملاحم والفتن ابن حماد، ص ۱۶۷ - ۱۵۸؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۵۵۹ - ۵۵۳؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۳۶ و ۶۶ به نقل از اسعاف الراغبین، ص ۹۲.

۳ - ر.ک: اصحاح دوم از نامه دوّم پولس و اصحاح نوزده و بیست از یوحنا.

سلیمان بن داود و الالواح التی نزلت علی موسی...».«۱»

مهدی به بیت المقدس می‌رود، تابوت سکینه، انگشتر سلیمان بن داود و الواحی راکه بر موسی نازل شد، از زیر خاک درمی‌آورد...

ما نمی‌دانیم چرا این همه تأکید بر مسائلی که به نحوی از میراث بنی‌اسرائیل است، حتی اشاره به بیرون آوردن انجیل هم نمی‌کنند. گویا انجیل از کتابهای آسمانی رسمی نیست و یا به صحف ابراهیم و یا چیز دیگری که در آن اشاره‌ای به مقدسات، میراث و تاریخ یهود نباشد، نمی‌پردازند.

هرکس این خطبه را با دقّت مطالعه کند، خواهد دید که در هر سه متن آن تأکید خاصی بر بیت‌المقدس و صخره آن و دیگر چیزهایی که به بنی‌اسرائیل منسوب است، وجود دارد.

این تأکید در روایات فراوانی که از غیر شیعه نقل شده، آمده است و اشاره‌هایی در آن هست که می‌رساند مسلمانان اهل کتاب از قبیل کعب الاحبار و وهب بن منبه در این امر دست داشته‌اند.

در مقابل، روایاتی است که تأکید می‌کند امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ کوفه را مرکز حکومت خویش قرار می‌دهد:«۲»

«دار ملکه الکوفه و مجلس حکمه جامعها و بیت ماله ومقسم غنائم المسلمین مسجد السهلة وموضع خلواته الذکوات البیض من الغریین، قال المفضل: یا مولای اکل المؤمنین یکونون بالکوفة؟ قال: إی واللّه...» «۳»

مرکز حکومتش کوفه است و محکمه‌اش مسجد جامع آن و بیت‌المال او و جایی که در آن غنائم مسلمین را تقسیم می‌کند، مسجد سهله.

مفضل عرض کرد: ای سرور من، تمامی مؤمنان درکوفه هستند؟ فرمود: آری

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۲.

۲ ـ ر.ک: بشارةالاسلام، ص ۲۴۶ ـ ۲۴۴؛ غیبت طوسی، ص ۲۸۴؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۸.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۱ و بشارةالاسلام، ص ۲۵۸.

به خدا سوگند...

مدینه و بیت‌المقدس:

از سویی دیگر، در این متن از خطبة‌البیان آمده است:

«امّا بیت‌المقدس فانه محفوظ الی یأجوج ومأجوج لأن بیت‌المقدس فیه آثار الانبیاء وتخرب مدینة رسول اللّه من کثرة الحرب».[1]

بیت المقدس برای یأجوج و مأجوج محفوظ می‌ماند. زیرا آثار پیامبران در آن است. مدینه که شهر رسول خدا است، ازکثرت جنگ ویران می‌شود.

این مسئله شگفت‌انگیزی است، زیرا:

۱ ـ اگر سبب اصلی حفظ بیت‌المقدس وجود آثار انبیاء در آن است، چرا فقط تا زمان یأجوج و مأجوج حفظ می‌شود و پس از آن دست از حفظ آن برمی‌دارد؟

۲ ـ اگر در بیت المقدس آثار پیامبران است، در مدینه، آثار خاتم پیامبران و سیّد و افضل و رئیس و سرور آنان یعنی رسول اکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ است.

۳ ـ در اخبار و احادیث، روایاتی آمده‌که می‌گوید: مکّه و مدینه در آخرالزمان حفظ می‌شود. در بعضی هم ایلیا و نجران به آن دو اضافه شده است.[2]

عیسی و دفن امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ:

این متن می‌گوید:

«پس از آن مهدی می‌میرد و عیسی بن مریم او را در مدینه در نزدیکی جدش دفن می‌کند».[3]

می‌گوییم:

---

۱ ـ الزام الناصب، ص .

۲ ـ الملاحم والفتن ابن حماد، ص ۱۵۹ ـ ۱۵۸؛ کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۳۱۹ و ر.ک: ص ۲۲۴ ـ ۲۰۰، الزام الناصب، ص ۱۸۱.

۳ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۲.

آنچه که در روایات ما آمده است می‌رساند که امام حسین ـ علیه‌السّلام ـ، مهدی ـ علیه‌السّلام ـ را دفن می‌کند. مرحوم حر عاملی می‌گوید:

«پیش از این روایات زیادی گذشت که امام حسین ـ علیه‌السّلام ـ رجعت می‌کند تا مهدی را غسل دهد».[۱]

روایات تصریح می‌کند که امام حسین ـ علیه‌السّلام ـ مهدی را غسل می‌دهد، حنوط می‌کند، کفن می‌نماید و به محل قبرش می‌برد و در لحد می‌گذارد.[۲]

این روایات مطالب مربوط به غسل و دفن امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ توسط عیسی بن مریم را تکذیب می‌کند.

منم مصحف انجیل :

در خطبة‌البیان، این بخش هم آمده است که: «منم مصحف انجیل».[۳]

ما نتوانستیم بصورت قانع کننده و درستی مفهوم این عبارت را بدست آوریم. آیا منظور از تصحیف، همان معنایی است که به سبب اختلاف نقطه‌ها به تحریف الفاظ منتهی می‌شود؟

آیا منظور از تصحیف همان صحافی رایج در تولید کتاب است، که در این صورت چه فضیلت بزرگی برایش مطرح است که بدان افتخار می‌کند و مگر پیش از آن، انجیل بصورت کتاب درنیامده بود؟

آیا منظور این است که وی انجیل را نازل و انشاء نموده تا به صورت کتابی درآمده باشد که دیگران آن را بخوانند و تلاوت کنند؟ که در این صورت مسئله مشکل‌تر می‌شود.

یا اینکه منظورش این است که او قرآن انجیل و مصحف آن است؟

---

۱ ـ الایقاظ من الهجعه، ص ۴۰۴؛ و ر.ک: ص ۳۰۶.

۲ ـ ر.ک: همان منبع، ص ۳۱۰ و ۳۶۸؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۰۶.

۳ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۳.

بنابراین برای فهم چیزی که وی بدان افتخار می‌کند و آن را کرامتی برای خویش می‌داند، باید اجتهاد کرد.

منم موی زبرقان:

همچنین در این خطبه آمده است: «منم موی زبرقان».[۱]

ما اهمیت موی زبرقان را نفهمیدیم تا ببینیم که چرا حضرت ـ علیه‌السّلام ـ بدان افتخار می‌کند و خود را بدان منسوب می‌نماید. از این قبیل جمله‌ها و عبارتها در این خطبه موهوم فراوان است که ما از میان آنها همین مورد را انتخاب کردیم.

انتقال نور:

ما معنی این سخن ابن مسعود را در اوّل خطبه نفهمیدیم که گفت:

«وکان رسول اللّه ـ صلّی الله علیه و آله ـ **قد أسرّ إلیه «أی الی علی ـ علیه‌السّلام ـ» السرّ الخفی الذی بینه و بین اللّه عزّوجلّ فلأجل ذلك انتقل النور الذی کان فی وجه رسول اللّه** ـ صلّی الله علیه و آله ـ **الی وجه علی بن ابی‌طالب** ـ علیه‌السّلام ـ».[۲]

رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ راز پنهانی را که بین او و خدا بود به علی ـ علیه‌السّلام ـ گفت «سپرد». و به سبب آن نوری که در صورت رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ بود به صورت علی ابن ابی طالب ـ علیه‌السّلام ـ منتقل شد.

آیا این نوری که منتقل شد نور امامت و ولایت بود یا نور نبوّت و رسالت؟ و اگر نور رسالت و نبوت بود، آیا علی ـ علیه‌السّلام ـ هم پیامبر شد ـ پناه بر خدا ـ یا تنها به علم نبوت دست یافت ولی به خود نبوت نرسید؟

و اگر نور نبوت و رسالت بود آیا این کیفر افشای سرّ بود؟! یا اینکه این افشای سرّ موجب فراغ ذات نبوت است؟ و این در اثر جهلی است که به او می‌رسد؟ و در

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۳ و ص ۲۰۴.

۲ ـ همان منبع، ص ۱۹۳.

نتیجه، انتقال نور از جاهل به سرّ به عالم به سرّ امر عادی و طبیعی می‌شود؟ چگونه این جهل قابل تصور است؟ آیا بخاطر نسیان سرّ است یا اینکه خدا آن را از یادش برده است؟

و بنابر هر تقدیر: آیا در این صورت باز هم نوری برای رسول اکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ مانده است یا اینکه بکلی از آن خالی شده است؟

و آیا مجرد افشای سرّ موجب انتقال نور از شخصی به شخص دیگر است؟! و آیا این افشای سرّ به اذن پروردگار بود یا بدون اذن خدا؟

و آیا صورت علی ـ علیه‌السّلام ـ پیش از اینکه از آن سرّ آگاه شود، از نور خالی بود؟ و آیا می‌توان اشاره‌ای مختصر به عقیده حلول که برخی از باطنیان بدان معتقدند، از این جریان استفاده کرد؟ آیا تأکید این اشاره با موارد فراوان و زیادی که در بخشهای مختلف این خطبه به عقیده حلول تصریح دارد، امکان دارد یا نه؟

ای کاش کسی می‌توانست ما را با اندکی از حقیقت رازی که افشا شد و موجب انتقال نور از صورت رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ به صورت علی ـ علیه‌السّلام ـ گردید، آشنا کند.

غلو و ارتفاع:

عباراتی که از آن بوی غلو و ارتفاع می‌آید ود ر این خطبه آمده، فراوان است. در اینجا به بیان چند مورد می‌پردازیم:

«نحن الكرسي واصل العلم والعمل».[1]

ظاهراً اشاره به آیه مبارکه است که: **«وَسِعَ كرسيُّه السموات والارض».**[2]

«أنا علانية المعبود».[3]

«أنا آلاء الرحمن».[4]

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۹.

۲ ـ سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۳.

۴ ـ همان منبع، ص ۱۹۴.

ظاهراً اشاره به آیه مبارکه است که: **«فبأی آلاءِ ربکما تکذّبان»**.«۱»

«أنا صاحب الطور».«۲»

ظاهراً اشاره به آیه مبارکه است که: **«وناديناه من جانب الطور الأيمن»**.«۳»

«أنا الظاهر مع الأنبياء».

«أنا صاحب الاديان».

«أنا آية بنی اسرائيل».«۴»

«أنا مفيض الفرات».«۵»

از این قبیل تعبیرات که بیانگر عقیده حلول یا دیگر اعتقادات نادرست است، در این خطبه فراوان است. ما قسمتهایی از آن را در نقد دو متن دیگر خطبه خواهیم آورد.

کلمات بی معنا :

در این خطبه کلماتی آمده است که ما در کتب لغتَ موجود معنایی برای آن بدست نیاوردیم. کلماتی هم آمده که در غیر معنای خود بکار رفته است.

در اینجا چند نمونه را بیان میکنیم:

«لمض اللامض».«۶»

«ساهم المستحيح».«۷»

«عمت الغنوات».«۸»

«عوصرت السماوات».«۹»

«ندند الديجور».«۱۰»

---

۱ ـ سوره الرحمن.
۲ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۴.
۳ ـ سوره مریم، آیه ۵۲.
۴ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۴.
۵ ـ همان منبع، ص ۱۹۳.
۶ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۴.
۷ ـ همان منبع.
۸ ـ همان منبع.
۹ ـ همان منبع.
۱۰ ـ همان منبع.

«مدلول الشوارب».«۱»
«ومؤید الجبال وساغرها».«۲»
ماکلمات : لمض، المستحیح، الغنوات، عوصرت، ندند، مدلول و ساغر را در کتب لغت پیدا نکردیم.

از این قبیل کلمات بی‌معنا در این خطبه فراوان است. موارد دیگری را در مباحث بعدی خواهید دید.

اغلاط دستوری:

عبارات و ترکیبهایی در این خطبه آمده است که بدون تردید از نظر دستوری غلط است. از قبیل:

۱ ـ **«الغنی عندهم دولة والأمانة عندهم معتمداً والزکاة عندهم مغرماً».**«۳»
صحیح آن : **معتمد و مغرم** است.

۲ ـ **«فمحبیناهم الاخبار».**«۴»
صحیح آن : **محبونا**، است.

۳ ـ **«حتی لونکحت طولاً وعرضاً لم ینهاها».**«۵»
صحیح آن : **لم ینهها**، است.

۴ ـ **«فلا أرانا فیك مکروه یا امیرالمؤمنین».**«۶»
صحیح آن : **مکروهاً**، است.

۵ ـ **«ومن أساءهم یعظموه».**«۷»
صحیح آن : **یعظمونه** است. سجع عبارات درست نمی‌شود مگر اینکه این

۱ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۵.
۲ ـ همان منبع، ص ۱۹۳.
۳ـ بشارة الاسلام، ص ۷۳، و ر.ک: الزام الناصب، ص ۱۹۵.
۴ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۹؛ بشارةالاسلام، ص ۲۱۱.
۵ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۳.
۶ ـ همان منبع، ص ۷۵.
۷ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۵.

غلط آشکار را بیاوریم. شاید تصور کرده که کلمه «من» شرطی است.

۶ـ «ألا وانه لایلحقنا سباً ولاشتماً ولالعناً».[۱]

صحیح این است: لایلحقنا سبٌ ولاشتمٌ ولالعنٌ.

۷ـ «ثم انه یدخل الاصغر الجزیرة ویطلب الشام فیواقعه وقعة عظیمة خمسة وعشرون یوماً».[۲]

صحیح این است: خمسة وعشرین.

۸ـ «فیقولون: اطلبوا ولدالملك فیطلبوه ثم یواقفوه بغوطة دمشق».[۳]

صحیح این است: فیطلبونه ثم یواقفونه.

۹ـ «قد تظهر الطامة الکبری فیلحقوا اولها بآخرها».[۴]

صحیح این است: فیلحقون.

۱۰ـ «فیقتل منهم ستین ألف ثم یغلبهم السفیانی».[۵]

صحیح این است: الفاً.

۱۱ـ «وهم عند الناس کفار وعندالله ابرار و عندالناس کاذبین وعندالله صادقین وعندالناس ظالمین وعندالله مظلومین وعندالناس جائرین وعندالله عادلین وعندالناس خاسرین وعندالله رابحین».[۶]

صحیح این است: کاذبون، صادقون، ظالمون، مظلومون، جائرون، عادلون، خاسرون، رابحون.

۱۲ـ «ألا وان اوّل السنین اذا انقضت سنة مئةٍ وثلاثة وستون سنة، توقعوا اوّل الفتن».[۷]

صحیح این است: ثلاثة وستین.

۱۳ـ «وتکثر اولاد الزنا والآباء فرحین بما یروا من اولادهم القبیح فلاینهاهم

۱ـ همان منبع، ص ۱۹۷.

۲ـ همان منبع، ص ۱۹۸.

۳ـ همان منبع، ص ۱۹۸.

۴ـ همان منبع، ص ۱۹۶.

۵ـ همان منبع، ص ۱۹۹.

۶ـ همان منبع، ص ۱۹۷.

۷ـ همان منبع، ص ۱۹۷.

ولایرده عنه».[۱]

صحیح این است : **فرحون، یرونه، من القبیح، فلاینهونهم، ولایـردونهم.**
عبارت این می‌شود : **وتکثر اولادالزنا والآباء فرحون بما یرونه من اولادهم من القبیح فلا ینهونهم ولایردونهم عنه.**

۱۴ ـ «امّا الهرات یخربها المصری واما القریة تخرب الریاح وأما حـلب تخرب من الصواعق».[۲]

صحیح این است : **فیخربها ـ فتخرب من الریاح ـ فتخرب من الصواعق.**

۱۵ ـ «ویطلعان الشمس والقمر وهما أسودان اللون».[۳]

صحیح این است : **أسود اللون.**

اسامی علم با (ال) :

در این خطبه بعضی از اسامی علم بر خلاف قاعده به «ال» تعریف شده است .چند نمونه را در اینجا می‌آوریم:

۱ ـ «اطمع من الاشعب».[۴]

۲ ـ «وامّا الهرات».[۵]

۳ ـ «ورجل من البلخ».[۶]

۴ ـ «ورجل من الطبریة».[۷]

۵ ـ «ثم بالقزوین».[۸]

۶ ـ «ورجل من الانطاکیة».[۹]

---

۱ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۴؛ الزام الناصب، ص ۱۹۵.
۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۳.
۳ ـ همان منبع.
۴ ـ بشارة الاسلام، ص ۷۲؛ الزام الناصب، ص ۱۹۵.
۵ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۳.
۶ ـ همان منبع، ص ۲۰۰.
۷ ـ همان منبع، ص ۲۰۰.
۸ ـ همان منبع، ص ۲۰۰ و ۱۹۶.
۹ ـ همان منبع، ص ۲۰۰.

۷ ـ «وتخرب الانطاكية».«۱»

۸ ـ «الی الانطاکیة».«۲»

۹ ـ «وتخرب الهجر بالرياح».«۳»

۱۰ ـ «سور بالشام والعجور والحران».«۴»

همانطور که معلوم است آوردن «ال» در کلمات **«الشعب، الهرات، البـلخ، الطبریه، القزوین، الانطاکیه والهجر والحران»** نادرست است.

کلمات فارسی:

دیده می‌شود که بعضی از کلمات فارسی در این خطبه آمده است. مثل:

«أنا کیوان الإمکان».«۵»

کلمه کیوان اسم فارسی زحل است. ممکن است خطیب به‌لفظی درزبان‌عربی دست نیافته که بتواند مقصود خود را برساند، از اینرو به زبان فارسی پناه برده است.

غلط های ترکیبی:

در این خطبه مواردی آمده است که در آن ترکیب جمله‌ها و دیگر موارد ادبی از این قبیل براساس قواعد عربی رعایت نشده است. مثل:

۱ ـ «أم علیّ یتعرض المتعرضون».«۶»

درست این است: لی یتعرّض.

۲ ـ «وتزف الرجال بالرجال کما تزف المرأة لزوجها وتتزوج المرأة علی المرأة وتزف کما تزف العروس علی بعلها».«۷»

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۰۳.
۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۱.
۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۳.
۴ ـ همان منبع، ص ۱۹۹.
۵ ـ همان منبع، ص ۱۹۴.
۶ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۱؛ الزام الناصب، ص ۱۹۴.
۷ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۳.

درست این است: **تزف الرجال للرجال**، به جای: **بالرجال** و نیز:
تتزوج المرأة المرأة، به جای: **تتزوج المرأة علی المرأة**.

۳ـ «**وجعلوها مجالس الطعامات**».[۱]

گمان کرده کلمه «طعام» بصورت جمع مؤنث سالم، جمع بسته می‌شود. فراموش کرده که طعامات جمع طعامه است که نه اصل لغوی دارد و نه جمع طعام است.

۴ـ «**أغبن المغبون**».[۲]

کلمه «أغبن» نه اصل لغوی دارد و نه صحیح است.

۵ـ «**نکص الهرب**».[۳]

روشن است که این ترکیب نادرست است زیرا هرب «فرار» که نمی‌ایستد. خطیب آن را آورده است. اگر کلمه «هرب» را به «هارب» تبدیل کنیم باز هم مشکل حل نمی‌شود. زیرا ایستادن فراری «هارب» به معنای بازگشت برای هجوم است و این معنی همانطور که سیاق عبارت است در اینجا مراد خطیب نیست.

۶ـ «**وساهم المستحیح**».[۴]

کلمه «**مستحیح**» نه اصل لغوی دارد و نه دلیلی بر مشتق شدن.

۷ـ «**ثم ینتهی الی جیش المدینة الهالکة المعروفة بأم الثغور الذی نزلها سام بن نوح**».[۵]

درست این است: **التی نزلها** به جای **الذی نزلها**.

۸ـ «**فیضرب رقابهم علی درج الشرقی الجامع بدمشق**».[۶]

منظورش این است: **فیضرب رقابهم علی الدرج الشرقی للجامع بدمشق**. همانطور که می‌بینید ترکیب عبارت از نظم لازم برخوردار نیست.

۱ـ الزام الناصب، ص ۱۹۴؛ بشارة‌الاسلام، ص ۷۲.
۲ـ الزام الناصب، ص ۱۹۴.
۳ـ همان منبع، ص ۱۹۴.
۴ـ همان منبع، ص ۱۹۴.
۵ـ همان منبع، ص ۱۹۸.
۶ـ همان منبع، ص ۱۹۹.

۹ ـ «وتکون لاهل ذلك الزمان لهم وجوه جمیلة».[۱]

درست این است که کلمه «**لهم**» از عبارت حذف شود.

۱۰ ـ «ثم یأتی الی الزوراء الظالم أهلها فیحول الله بینها وبین اهلها».[۲]

درست این است : **بینه** بجای **بینها**.

۱۱ ـ «ألا وان اوّل السنین اذا انقضت سنة مأة وثلاثة وستون سنة، توقعوا اوّل الفتن».[۳]

تکرار کلمه «سنة» در این عبارت بیجاست و حتی اگر «سنه» دوّم را حذف کنیم، باز هم عبارت نیاز به اصلاح دارد.

ترکیبهای نادرست و نامفهوم:

در این خطبه ترکیبهای نادرست فراوانی آمده است که لااقل ما نتوانستیم وجه درستی برای آن پیدا کنیم. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱ ـ «وینزع الله فی قلبه الرحمة».[۴]

درست این است : **من قلبه** بجای **فی قلبه**.

۲ ـ «والمرحاء تمرح الناس الی الیمن».[۵]

منظور از «**مَرَح الی الیمن**» مشخص نیست و در کتب لغت کلمه‌ای پیدا نکردیم که با متعدی کردن لفظ «**مرح**» با «**الی**» در ترکیب فوق سازگار باشد.

۳ ـ «ولبسوا الباطل علی جادة عباده».[۶]

تعبیر مناسب برای بیان این منظور، این است: که آنان حق را بر مردم پوشیدند و بندگان خدا را از راه درست، گمراه کردند.

۴ ـ «وتکون بها وقعات بینِ تلول وآکام فیقتل بها اسم ویستعبد صنم».[۷]

---

۱ ـ همان منبع، ص ۱۹۴.
۲ ـ همان منبع، ص ۱۹۸.
۳ ـ همان منبع، ص ۱۹۷.
۴ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۹.
۵ ـ همان منبع، ص ۱۹۷.
۶ ـ همان منبع، ص ۱۹۶.
۷ ـ همان منبع، ص ۱۹۶.

ترکیب «**یستعبد الصنم**» و «**یقتل بها اسم**» نامفهوم و نتوانستیم معنای معقولی برایش پیدا کنیم.

۵ ـ «**ویستحیل القیان المغانی**».[۱]

همچنین: «**والمغانی الحرام**».[۲]

منظور از کلمه «**المغانی**» در اینجا «**غناء**» است. امّا این معنای مغانی در کتب لغت نیست. همچنین مغانی نزد عوام جمع «**مغنیات**» زنان آوازخوان، است که این هم مدنظر نیست.

۶ ـ «**یهتکون فیما بینهم بالمحارم**».[۳]

درست این است که حرف جر در کلمه «**بالمحارم**» حذف شود.

۷ ـ «**فیکدحون الجزایر**».[۴]

معنایی برای این ترکیب وجود ندارد.

۸ ـ «**سور بالشام والعجور والحران**».[۵]

گذشته از اینکه معنایی برای کلمه «**العجور**» نیافتیم، همانطورکه پیش از این اشاره کردیم «ال» در کلمه «**الحران**» بی‌جاست.

۹ ـ «**ویضیق علی مساجدهم الأماکن**».[۶]

درست این است که به جای **یضیق**، **تضییق** بیاید، همچنین نفهمیدیم چگونه مکان بر مساجد تنگ می‌شود. بلکه همان برای نمازگزاران تنگ می‌شود. شاید منظور این باشد که جایی برای بنای مسجد پیدا نمی‌کنند!

هذیان گویی:

از عباراتی که در این خطبه آمده است و به هذیان گویی شباهت زیادی دارد،

---

۱ ـ همان منبع، ص ۱۹۵.
۲ ـ همان منبع، ص ۱۹۵.
۳ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۵.
۴ ـ همان منبع، ص ۱۹۴.
۵ ـ همان منبع، ص ۱۹۹.
۶ ـ همان منبع، ص ۱۹۵.

چند قسمت را انتخاب کرده‌ایم که در اینجا می‌آوریم:

۱ ـ «أنا عین (غفر)، أنا عنق السبطین (أنا میزان البطین)، أنا عطارد التعطیل، أنا قوس العراك، أنا فرقد السماك، أنا مریخ الفرقان».[1]

۲ ـ «ویصرف الحلیان» یا «الحلسان»[2] یا «یفرقون الجلسان».[3]

۳ ـ «أنا مخاطب الکهف، أنا محبوب الصحف».[4]، در متن دوّم خطبه آمده: «أنا محبوب الصف».[5]

۴ ـ «وساهم المستحیح ومنع الفلیح وکفکف الترویح وخدخدالبلوع، وتکلکل الهلوع وفدفدالمذعور وندندالدیجور... ودعدع الشقیق وجرثم الأنیق ونورالأفیق... ونطلق الطلیل، علعل العلیل».[6]

۵ ـ «الدناح الاملح».[7]

۶ ـ «أنا باطن السرور».

۷ ـ «أنا مبین البیان».

۸ ـ «أنا کیوان الامکان».

۹ ـ «اذا زهق الزاهق».

۱۰ ـ «وغیطل العساعس».

۱۱ ـ «وشاط النشاط وحاط الهباط».

۱۲ ـ «وسجسج الانصاف».

۱۳ ـ «ولمض اللامض وتلاحم الشداد ونقل الملحاد».

۱٤ ـ «وعجعج الولاة ونضل البارخ».

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۱۹۳ و ۲۰۰؛ داخل پرانتز از متن دوّم است، ر.ک: همان منبع، ص ۲۱۰.

۲ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۱؛ الزام الناصب، ص ۱۹۴.

۳ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

۴ ـ همان منبع، ص ۱۹۴.

۵ ـ همان منبع، ص ۲۱۰.

۶ ـ همان منبع، ص ۱۹۴.

۷ ـ همان منبع، ص ۱۹۷.

۱۵ ـ «وسدم السدم وبال الزاهب» .

۱۶ ـ «واحمر الدبران وسدس الشیطان وربع الزبرقان وثلث الحمل وساهم الزحل».

۱۷ ـ «وسدس الزهرة... وتوهم الکساکس... فیکدحون الجزایر... ویصرفون الحلسان... وعوصرت السموات».[1]

۱۸ ـ «ویکون الصالح فیها مدلول الشوارب».[2]

۱۹ ـ «وألم بزخرف الجهالات والضلالات سوء ماکرها».[3]

و دیگر عباراتی که به هذیان گویی دیوانگان شبیه‌تر است و در بیشتر الفاظ نمی‌توان بین معانی آن انسجام برقرارکرد. زیرا بعضی از آنها یا اصلاً معنایی ندارد و یا ریشه لغوی. و حتی در استعمال و اشتقاق آنها نیز اشتباهاتی وجود دارد لیکن از آنجاکه آشکار است، نیازی به بیان ندارد.

تذکر :

در پایان این فصل دو مطلب را متذکر می‌شویم :

۱ ـ موارد بسیاری که در متن سه گانه **خطبةالبیان** آمده است، براساس «اکلونی البراغیث» است.

۲ ـ موارد فراوانی از فعلهای خطبة به صیغه مفرد مذکر غایب آمده است. مثل: **یقول**، **یقفل**، **ینبغی**، در حالی که باید حتماً به صیغه مفرد مذکر مخاطب باشد یعنی بجای «ی» از حرف «ت» در اوّل فعل استفاده شود. عکس این مطلب هم آمده است. لیکن از آنجایی که چنین مواردی در هر سه متن خطبةالبیان بسیار تکرار شده است، از بیان آن صرف نظر کردیم.

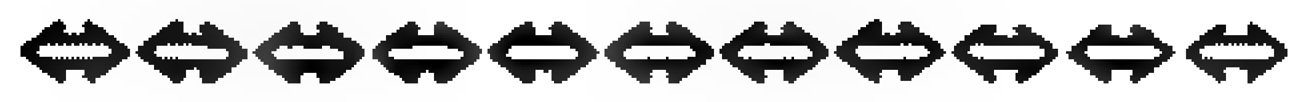
❊ ❊ ❊ ❊ ❊

---

۱ ـ عبارات «۱۷ ـ ۶» : الزام الناصب، ص ۱۹۴.

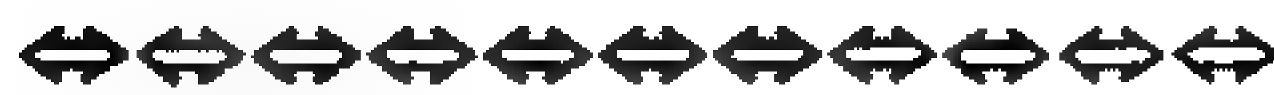
۲ ـ همان منبع، ص ۱۹۵.

۳ ـ همان منبع، ص ۱۹۳.



فصل سوم:

ارزیابی متن دوم
خطبة البیان



سرآغاز

آنچه گذشت نقدی بود سریع و خلاصه از متن اوّل خطبةالبیان بر حسب ترتیب کتاب **الزام الناصب**.

دو متن دیگر هم در این کتاب برای **خطبةالبیان** آورده است که در آن دو نقاط ضعف و ایرادات بیشتری وجود دارد. بر خود لازم دیدیم به بعضی از آنها که مؤونه کمتری می‌طلبد بطور مختصر و خلاصه، اشاره‌ای داشته باشیم تا وقت و توان بیشتری را صرف بررسی و مطالعه موضوعات دیگری کنیم که مهمتر و نفع آن همگانی‌تر است.

تأکید می‌کنیم بخشی از نقاط ضعف و ایراداتی که بر خطبةالبیان گرفته و خواهیم گرفت، کافی است که در مقابل این خطبه موهوم علامت سؤال بزرگی قرار دهد.

چند تذکر:

در مورد متن دوّم خطبةالبیان چند نکته قابل ملاحظه وجود دارد که بدان اشاره می‌کنیم:

۱) این متن با دو متن اوّل و سوّم اختلاف زیادی دارد اگر چه مطالب مشترکی هم دارند و با اندک مراجعه‌ای به متون سه گانه معلوم می‌شود که اختلاف بین دو

متن اوّل و دوّم با متن سوّم واضح‌تر است.

۲) نیازی به بیان ندارد که: اگر امیرالمؤمنین - علیه‌السّلام - چیزی در این باره فرموده است، تنها یکی از این متون سه گانه است نه همه آن. بدین معنی که دو متن دیگر یا اساساً دروغ است یا اینکه بقدری تحریف گردیده که مسخ و منسوخ شده و چیزی از آن باقی نمانده تا کوچکترین اطمینانی بدان ایجاد کند.

۳) از آنجایی که متون سه گانه در نقاط ضعف و اشکال اساسی مشترک بوده و حتی بعضی از بخشها و قسمتهای آن هم یکی است، تکرار وجوه ضعف در این خطبه امری است که چاره‌ای جز آن نداریم.

با این حال سعی کرده‌ایم که اگر مسئله‌ای را در متن پیشین آورده‌ایم از تکرار آن در متن بعدی خودداری کنیم و به التفات، دقت نظر، توجّه و آگاهی، و نیز صبر و تحمّل خواننده گرامی واگذار نماییم لذا از تکرار بی‌جای مطالب دوری کرده‌ایم، هرچند به بعضی از بخشهایی که در آن مطالب تکرار شده اشاره نموده‌ایم.

در اینجا به همراه خواننده گرامی به سراغ بررسی و شناخت نقاط ضعفی می‌رویم که در این متن وجود دارد. با بیان این نکته که جزئی است از کل، ذرّه‌ای از فراوان و قطره‌ای از اقیانوس بیکران اشکالاتی که این خطبه موهوم از آن مملو و پر است.

شخصیتهایی که در قید حیات نبودند:

اوّلین موردی که از نقاط ضعف این متن از خطبة البیان برمی‌شماریم شخصیتهایی است که از حضور آنان به هنگام ایراد این خطبه، سخن رفته است، در حالی که مسلماً در آن موقع در قید حیات نبودند و پیش از آن از دنیا رفته بودند:

الف) سوید بن نوفل هلالی:[۱]

در متن پیشین از وی سخن گفتیم. در اینجا آن را دوباره تکرار نمی‌کنیم.

---

۱ - الزام الناصب، ص ۲۰۵.

ب) سلمان فارسی:

در این متن خطبه آمده است: «**قال سلمان: ثم ان مولانا علی بن ابی‌طالب التفت یمیناً و شمالاً...**».[۱]

سلمان گفت: سپس سرور ما علی بن ابی‌طالب به راست و چپ نگاه کرد...

در این باره باید گفت:

مسلّم است که سلمان فارسی در سال ۳۴ ه‍ . ق پیش از آنکه علی ـ علیه‌السّلام ـ متصدی امر خلافت شود، از دنیا رفت. دقیقاً شش سال پیش از آنکه حضرت به شهادت برسد، چه آن بزرگوار ـ علیه‌السّلام ـ در سال چهلم هجری به شهادت رسید.

در حالی که بنابر فرض مسئله و همانطورکه پیش از این گذشت، در روایت تصریح شده که حضرت علی ـ علیه‌السّلام ـ این خطبه را در اواخر عمر ایراد فرمود و این آخرین خطبه‌ای است که آن حضرت ایراد کرده است.

ج) مقداد بن اسود:

روایت می‌گوید: «**فقام الیه المقداد بن الاسود الکندی، وقال: یامولای، أقسمت علیك...**».[۲]

مقداد بن اسود کندی بپا خاست وگفت: ای سرور من، سوگند می‌خورم...

در حالی که مقداد در سال ۳۳ ه‍ . ق از دنیا رفته است. بنابراین مطالبی که در مورد سلمان فارسی گفتیم، در این مورد نیز صدق می‌کند.

قسم به هیکل:

در این متن آمده است:

«**فقام المقداد ابن الاسود الکندی وقال: یامولای أقسمت علیك بالهیکل العاصم**»[۳]

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.

۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.

۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.

ظاهراً مقصود هیکل سلیمان است که نزد یهودیان تقدس دارد و آنان در تلاش هستند که آن را پیدا کنند.

بنابراین آیا عقلایی است که مقداد«ره» همانند یهودیان سوگند یاد کند امّا به خدای سبحان و پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ یا هر چیز دیگری که نزد مسلمانان تقدس دارد، سوگند نخورد؟!

و اگر مقداد چنین سوگندی خورد، چرا علی ـ علیه‌السّلام ـ بخاطر این سوگند عجیب و غریب به او اعتراض نکرد.

کوفه و تخت سلیمان:

شاید بی‌مناسبت نباشد که در اینجا به گوشه‌ای از نشانه‌های اسرائیلی ظاهر در خطبة‌البیان نظری بیافکنیم:

گذشته از سوگند مقداد به هیکل سلیمان که نزد یهودیان مقدس است و ما بدان اشاره کردیم و نیز گذشته از سایر بخشهایی که در متون سه گانه خطبة‌البیان آمده است، پس از بیان اشخاصی که امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ آنان را به کار می‌گمارد، می‌گوید:

«... ویسیر نحو الکوفة وینزل علی سریر النبی سلیمان ویعلق الطیر علی رأسه ویتختم بخاتمه الاعظم وبیمینه عصا موسی وجلیسه روح الامین وعیسی بن مریم».[1]

از مکّه بسوی کوفه حرکت می‌کند، بر تخت سلیمان پیامبر فرود می‌آید و پرنده را از سرش آویزان می‌کند و انگشتر اعظم سلیمان را به انگشت و عصای موسی را بدست راست، و همنشین اوست روح الامین، و عیسی بن مریم.

در این باره می‌گوییم:

۱ ـ ما نمی‌دانیم تخت سلیمان چه ربطی به کوفه دارد. آیا تخت سلیمان پیامبر

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۸.

در کوفه است و یا آنگونه که یهودیان می‌پندارند در بیت‌المقدس؟!

روایت می‌گوید که از مکّه به سوی کوفه می‌رود.

۲ ـ ما نه در مورد انگشتر اعظم سلیمان پیامبر چیز زیادی می‌دانیم و نه اینکه چه سری است در تخت سلیمان، و یا اینکه چگونه پرنده را از سرش آویزان می‌کند و در دستش عصای موسی است، آیا هدفی جز فعال‌کردن نقش مقدسات یهودی و ترسیخ آن در عقاید مسلمانان دارند؟!

منم موی زبرقان:

همانگونه که در متن پیشین افتخار می‌کرد که موی زبرقان است، در این متن هم همان را آورده است:

«أنا شعر الزبرقان».[1]

امثال این افتخارات خنکی که به گفتگوهای کودکانه می‌ماند، در این خطبه فراوان است. ما تنها از میان آنها همین مورد را برای نمونه انتخاب کردیم.

قیاس، نابودی دین:

در این خطبه آمده است:

«ویشرق شریعة المختار بعد ظلمائها ویظهر تأویل التنزیل کما اراد الازل القدیم، یهدی الی صراط مستقیم وتکشف الغطاء عن أعین الاثماء ویشید القیاس...».[2]

گذشته از اشکالات تعبیری موجود در عبارت، به نکات زیر در این باره اشاره می‌کنیم:

۱) اساساً بطلان قیاس با دلائل قطعی ثابت شده است. ائمه ـ علیهم‌السّلام ـ در مناسبتهای مختلف عمل به قیاس را مردود و آن را نابودی دین و شریعت اسلامی

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۴.

۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۸.

دانسته‌اند. پس چگونه ممکن است که در زمان امام مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ که خورشید شریعت برگزیده طلوع می‌کند، عمل به قیاس را تشویق کند؟!

۲) اگر عمل به قیاس و سایر دلایل اجتهاد درست باشد، در زمانی غیر از عصر ظهور است، چه در آن دوران امام مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ در میان مردمان براساس احکام واقعی که از پدرانش، از جدش از جبرئیل و در نهایت از خدای متعال گرفته است، حکم خواهد کرد. بنابراین آن حضرت نیازی به رأی شخصی، قیاس و اجتهاد ندارد.

برای دیگران هم نیازی نیست، حتی جایز نیست که به حکم دیگری عمل کنند یا در حضور آن حضرت ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ اجتهاد نمایند، بلکه باید به او مراجعه و احکام خود را از او بگیرند و به او اعتماد کنند.

غلو و ارتفاع:

از بخشهایی که بیانگر غلو و ارتفاع است و اصولاً نه قابل تأویل است و نه می‌توان آن ولو احتمال بعید دانست و با ظاهر کلام هم انسجام و هماهنگی ندارد، خصوصاً اگر با سایر بخشها پیوست شود، قسمتهایی را انتخاب کرده‌ایم که در اینجا بدان اشاره می‌کنیم:

«انا واضع الشریعة».[۱]

در حالی که واضع شریعت خداوند است و ابلاغ آن به مردم با حضرت رسول اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ

«أنا سبب الأسباب».[۲]

«أنا جوهر القدم».

«أنا الأول، أنا الآخر، أنا الباطل، أنا الظاهر».

«أنا سائق الرعد».

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۵.

۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.

«أنا زاجر البحر، أنا قسطاس القصر».

«أنا صاحب الجديدين».

«أنا مفجر الأنهار، أنا معذب الثمار».

«أنا مفيض الفرات».

«أنا علانية المعبود».

«أنا الظاهر مع الأنبياء، أنا ولي الانبياء».

«أنا مورق العود».

«أنا واضع الاحقاف».

«أنا مكنون الحجاب».

«أنا آلاء الرحمان».

«أنا جانب الطور، أنا باطن الصور».

«أنا حجاب الغفور».

«أنا ذرماج العرش، أنا ظهير الفرش، أنا شديد القوى»."[1]

محمّد فتنه‌ها:

شگفت‌انگیزتر اینکه وی خود را محمد فتنه‌ها خوانده، می‌گوید: «**أنا محمد الفتن**»."[2]

آیا منظورش پیامبر ما محمّد بن عبداللّه ـ صلّی الله علیه وآله ـ است که در این صورت جسارت بزرگی است بر مقام شامخ پیامبراکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ و موجب خروج از دین ـ پناه بر خدا از وسوسه‌های شیطان ـ.

و آیا منظورش محمّد دیگری است؟ و اگر این احتمال درست است، به نظر شما آن محمّد کیست؟ آیا در تاریخ وجود داشته یا هنوز بدنیا نیامده است؟ و اگر آنگونه که علم و شناخت ما از تاریخ، می‌گوید، هنوز چنین محمّدی متولد نشده

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.

۲ ـ همان منبع.

است، آیا منظورش محمّد بن حسن مهدی است یا شخص دیگری مورد نظرش است؟ ویااینکه (مخمد)بوده و بهنگام استنساخ نقطه حذف و(محمد) شده است ؟

پاسخ تمامی این احتمالات یک کلمه است و آن اینکه : نمی‌دانیم.

صاحب ایلاف (الفت دهنده) :

در اینجا به یک نکته دیگر اشاره می‌کنیم و آن اینکه: خطیب خود را در این خطبه چنین توصیف می‌کند:

«أنا صاحب الایلاف»."[1]"

ما معنی قابل قبلی برای این عبارت نیافتیم. ظاهراً اشاره به سوره مبارکه ایلاف است که می‌فرماید:

«لایلاف قریش، ایلافهم رحلة الشتاء والصیف»."[2]"

چگونه ممکن است که آن حضرت ـ علیه‌السّلام ـ آنان را با دو مسافرت زمستانی و تابستانی مأنوس کرده باشد؟! و آیا این الفت و انس نیاز به صاحب دارد؟

مگر اینکه مقصودش خدا ـ پناه بر او ـ باشد. زیرا او آنان را با این دو مسافرت مأنوس کرده و آن را به آنها الهام کرده است تا بدین وسیله آنان را به هنگام گرسنگی طعام دهد و از ترس و خطرات ایمن سازد.

اگر این معنا را اراده کرده باشد، باید دانست که این کفر صریح و خروج از دین است.

وحدت وجود یا عقیده حلول :

عبارات فراوانی در این خطبه آمده است که خطیب خود را با الفاظی چون ثعبان الکلیم و جناح البراق و امثال ذلك توصیف می‌کند. ما نتوانستیم دیدگاه وی را که براساس آن خود را چنین توصیف کرده است، مشخص کنیم که آیا قائل به

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۴.

۲ ـ سوره ایلاف، آیه‌های ۲ ـ ۱.

وحدت وجود است یا معتقد به حلول؟ یا عقیده دیگری دارد؟!

نمونه زیر را می‌آوریم:

«أنا سمندل الافلاك».

«أنا البرق اللموع، أنا السقف المرفوع».

«أنا قمر السرطان، أنا شعر الزبرقان، أنا اسدالشرّة، أنا سعد الزهرة، أنا مشتری الكواكب، أنا زحل الثواقب».

«أنا حمل الإكليل، أنا عطارد التفصيل».

«أنا مريخ القرآن، أنا عيوق الميزان».

«أنا جناح البراق».

«أنا زاجر البحر، أنا قسطاس القطر».

«أنا نخلة الجليل، أنا آية بنی‌اسرائیل».

«أنا جانب الطور، أنا باطن الصور».

«أنا ثعبان الكليم».

«أنا يافث الكشف».

«أنا شيث البراهة، أنا يافت الأراكمة، أنا كون المفارق، أنا سروخ الجماهرة، أنا أزهور البطارق، أنا بطرس الروم، أنا هرقل الكرامة، أنا سيدالأشموس، أنا حقيق الآرى، أنا عرعدن الكرهي، أنا شبير الترك، أنا شملاص الشرك، أنا اجثيا الزنج، أنا جرجس الفرنج، أنا تبريك الحبش، أنا لكوع الوجش، أنا مورق العود، أنا كمرد الهنود».

«أنا زركم العلان، أنا برسوم الروس، أنا كركس السدوس، أنا شملة الحطاء».

«أنا خاتم الأعاجم، أنا ذربيس الخطاء، أنا دوسار البراجم، أنا أبرياء الزبور».

«أنا أبرياء التوراة».

«أنا مؤمن رضاع عيسى».

«أنا در فلاح الفرس».
«أنا ذرماج العرش».
«أنا عین الأعیان».
«أنا لحظ اللواحظ».
«أنا امر الصلصال».
«أنا هیولی النجوم».
«أنا محمّد الفتن»."[۱]

از این قبیل عبارات در این خطبه موهوم فراوان است. طالبین بدان رجوع کنند.

قسمت های تکراری:

در این خطبه عبارتهایی آمده است که یا عیناً تکرار شده یا عباراتی آمده است که معنا و مفهوم واحدی دارد. از این قبیل است:

الف) **«أنا رجال الاعراف».**

عین این عبارت در متن دوّم تکرار شده است."[۲]

ب) **«وینتقم من اهل الفتوی فی الدین لما یعلمون فتعساً لهم ولاتباعهم أکان الدین ناقصاً فتمموه؟!...»** تا اینکه در همین مورد می‌گوید: **«أم الدین لم یکمل علی عهده فکملوه وتمموه».**"[۳]

ملاحظه می‌کنیدکه‌این‌دوعبارت بدون دلیل مشخص به یک معنی‌برمی‌گردد.

ج) **«أنا مفرج الکرب، أنا سید العرب، أنا کاشف الکربات».**"[۴]

می‌بینید که قسمت اوّل و سوّم عبارت فوق تقریباً به یک معنی است.

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۵ ـ ۲۰۴.
۲ ـ ر.ک: الزام الناصب، ص ۲۰۵ ـ ۲۰۴.
۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۸.
۴ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.

چرا فارسی؟:

همانگونه که در متن اوّل کلمه کیوان که نام فارسی سیاره زحل است، آمده در متن دوّم هم همان کلمه فارسی آمده که گویا خطیب ما در تنگنای الفاظ قرارگرفته و در زبان عربی کلمه زحل را فراموش کرده و به زبان فارسی پناه آورده و گفته است: **«أنا کیوان المکان».**[۱]

کلمات بی‌معنا:

در این متن از خطبةالبیان کلماتی آمده است که درکتابهای لغت معنایی برای آن نیافتیم. از این قبیل است:

تاحم در: **«وتاحم الکفر عندالعناق».**[۲]

الزخارخ در: **«وظهرت الزخارخ المدفیة».**[۳]

الوابث در: **«عجم الوابث».**[۴]

اللزار در: **«وعطل اللزار».**[۵]

الالحاذ در: **«نفذ الالحاذ».**[۶]

احتمال اینکه کلمه الحاذ با دال یعنی الحاد باشد، بسیار بعید است زیرا با سیاق نثر مسجع که این خطبه موهوم بدان ملتزم است، سازگار نیست.

ندند در: **«ندند الدیجور».**

تهجرم در: **«تهجرم السایخ».**

نصال در: **«ونصال الباذخ».**[۷]

ضبضب الفرص[۸] را نیز درکتب لغت پیدا نکردیم.

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۰۶.

۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۶.

۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۶.

۴ ـ همان منبع، ص ۲۰۴

۵ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.

۶ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.

۷ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.

۸ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.

یفرءون در: «**یفرءون الحصون**».
الجابث در: «**یاابن الجبال الجابث**».
مگر اینکه در اصل «الحانث» بوده امّا بعدها تصحیف شده و به صورت «الجابث» درآمده است.
الرویسان در: «یلحون الرویسان».»[1]

اغلاط دستوری:

در این متن از خطبةالبیان هم همانند متن اوّل، موارد عدیده‌ای آمده است که برخلاف قواعد نحوی «دستوری» زبان عربی است. در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱ ـ «**وشاع ماکان مکتوم**».»[2]

صحیح آن: **مکتوماً** است زیرا این کلمه خبرکان است و براساس قواعد دستوری زبان عربی باید منصوب باشد لیکن سجع عبارت، خطیب را وادار کرده است تا آن را مرفوع بیاورد. مگر نمی‌دانید که سجع هم چون ضروریات شعری است.

۲ ـ «**یظهر وله من العمر اربعین عاماً**».»[3]

صحیح آن: **اربعون** است و نیازی به توضیح ندارد.

۳ ـ «**یفرقون الحلیسان ویلحون الرویسان**».»[4]

اگر دو کلمه «**الحلیسان والرویسان**» برای تشبیه آمده است باید با «ی» باشد نه با «الف» زیرا تثنیه با «ی» منصوب می‌شود. اما اگر برخلاف تشبیه آمده یعنی تثنیه حلیس و رویس نیست، پس روشن است که چنین لفظ مشتقی نداریم که با یکی از معانی ممکن این عبارت تناسب داشته باشد.

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.
۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۶.
۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۹.
۴ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.

کلمات بدون (ال) :

در این متن خطبة‌البیان کلماتی آمده است که براساس قواعد زبان عربی، باید با «ال» تعریف بیاید و بدون آن غلط است، به عنوان نمونه:

«أنا دوحة الاعظم».

«أنا فاروق الاعظم».

«أنا فخار الأفخر».

«أنا عهد المعهود».[۱]

«أنا بقید بیت المعمور».[۲]

همانگونه که روشن است کلمات: **دوحه، فاروق، فخار، عهد** و **بیت** باید با «ال» بیاید.

کلمات با (ال) :

از سوی دیگر کلماتی در این روایت از خطبة‌البیان آمده که محلّیٰ به «ال» تعریف است، درحالی‌که براساس قواعدزبان عربی‌نباید‌چنین‌باشد. ازاین قبیل است:

«أنا باب الحطة».[۳] صحیح‌تر است که الحطه بدون «ال» باشد.

«وساهم الزحل».[۴] علاوه بر اینکه نباید زحل «ال» بگیرد، این عبارت معنای روشنی هم ندارد.

ترکیبات و مشتقات نادرست :

همانطور که در متن پیشین گذشت، در این متن هم ترکیبات و مشتقات نادرستی آمده که در زبان عربی اصلی ندارد. از این قبیل است:

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.

۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.

۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.

۴ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.

«واهجم الرایث».[1]

اهجم از مشتقات این لفظ نیست.

«عجمجتِ الولاة».[2]

این لفظ هم از اشتقاقات صحیح نیست.

«وتظلم بالشقاق الأظالیم».[3]

اظالیم جمع إظلیم یا اظلومه است که در زبان عربی وجود ندارد.

«أنا بقید بیت المعمور».

اضافه کردن بقید به بیت‌المعور تمام معنی را از بین می‌برد.

«أنا قطر الدیجور».[4]

آیا دیجور «ظلمت» قطری دارد که به آن اضافه شده است؟!«[5]»

«فاذا اتاهم الحین الأوجر».[6]

کلمه **«أوجر»** تا جایی که ما در مورد مواد و اصول این کلمه می‌دانیم، از اشتقاقات درست، نیست.

«أنا طبا الأرماس».[7]

طبا، سرشت و طبیعت فرد را گویند. امّا اسناد آن به کلمه ارماس، چندان روشن نیست. گذشته از اینکه ما نتوانستیم در لغت کلمه‌ای بیابیم که لفظ ارماس با آن تناسبی داشته باشد تا بتواند مسندالیه طبا گردد.

«ام علیّ یتعرض المتعرضون».[8]

صحیح‌تر آن است که بگوید : **ام لی یتعرض**. پیش از این آن را بیان کردیم.

«ولظت الدفاع».[9]

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۰۹.
۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۹.
۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۶.
۴ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.
۵ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.
۶ ـ همان منبع، ص ۲۰۶.
۷ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.
۸ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.
۹ ـ همان منبع، ص ۲۰۳.

گذشته از اینکه اسناد لظ به دفاع بی‌معنی است، تاء تأنیث هم در آن بی‌مورد است و نیازی به توضیح ندارد.

«وان بعیان ذل الخسران متجر تاجرها وهدر عن لسان الشیطان بقبول نقم[1] طائرها والتثم اکام الاحجام بزخرف الشقایق مکر ما کرها».[2]

تمامی ترکیبات در این عبارت درنهایت سقوط و عاری از هرگونه قاعده لغوی است و به هذیان گویی دیوانگان بیشتر شبیه است تا به کلام انسانهای اندیشمند عاقل.

«انا جون الشوامس».[3]

کلمه «جون» برای سفید و سیاه و نیز برای روز استعمال می‌شود. بنابراین ـ در این حالت ـ اضافه آن به کلمه الشوامس که جمع شامس است و شامس یکی از روزهای آفتابی، بی‌معنی خواهد بود. همچنین اسب توسن را نیز شامس گویند.

«أنا ناسخ المری».[4]

مگر مری هم نسخ می‌شود که او ناسخ آن باشد.

«أنا رجال الاعراف».[5]

«أنا ابریاء الزبور».

«أنا متون الرضاع».

«أنا ابریاء التوراة».[6]

خطیب در اینجا از خود که مفرد است با الفاظ «رجال، ابریاء و متون» که جمع است یاد کرده است و تا آنجاکه ما می‌دانیم دلیل درست و آشکاری ندارد.

«أنا أسمل القذی».[7]

آیا منظورش این است که او خاک را کهنه و مندرس می‌کند. زیرا أسمل به

---

۱ ـ شاید صحیح آن «نغم» باشد.
۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۳.
۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.
۴ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.
۵ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.
۶ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.
۷ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.

معنی کهنه کردن است. در این صورت عبارت چه خواهد بود؟ زیرا قذی خاشاک را که در چشم می‌افتد و آن را می‌آزارد و نیز خاک را گویند. برای ما این جمله نامفهوم است و با هیچ معنایی جور درنمی‌آید.

«وعصت الکظم».[۱]

در این عبارت معنای عصیان کظم چیست؟ کظم دهان یا حلق یا مجرای تنفسی و مصدر کظم غیض است که به معنای خویشتن داری به هنگام خشم است. هیچکدام از این معانی مناسب برای نسبت آن به عصیان نیست.

«استنشق الأدم».[۲]

أدم قبر را گویند و بشره «ظاهر پوست» و نیز خرمایی که آن را برنی گویند. و اسم جمع ادیم است. هیچکدام از این معانی قابل استنشاق نیست.

«وأثم باللص الأثم».[۳]

اگر این کلام اصلی داشته باشد، حذف باء جر تنها راهی است که می‌توان پایین‌ترین درجه انسجام و هماهنگی را بدست آورد.

«تأود الأود»، «وهاط الهیاط»، «ونکص الهرب».[۴]

«وقرض القارض ولحظ اللاحظ ولمظ اللامظ».

«ویکدحون الجزایر ویقدمون العشایر».[۵]

تمامی ترکیباتی که در بالا آورده‌ایم بی‌معناست و به هیچ روی نمی‌توان برایش معنایی بدست آورد.

«وعظ الشاظظ».[۶]

اصل شاظظ، شظ است به معنی: نعوظ کردن، چگونه می‌توان تصور نمود که چنین فردی را موعظه کند و چه توجیهی برای بحث از آن در بیان علامات ظهور و

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.
۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.
۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۶.
۴ ـ ر.ک: الزام الناصب، ص ۲۰۳.
۵ ـ ر.ک: الزام الناصب، ص ۲۰۴.
۶ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۴.

حوادث آخرالزمان می‌توان یافت؟!

«وکثکث المحیص».[1]

این به چه مفهوم است؟! مگر مفرّ ریش دارد؟!

«وشبع الکربال».[2]

کربال: غربال را گویند و چیزی که پنبه را حلاجی می‌کند. بنابراین نسبت دادن اشباع بدان، بهر دو تقدیر، بی معنی است.

مگر اینکه گفته شود: این اسناد، مجازی و از نوع استعاره است که در زبان عربی شایع است. امّا باید دانست که از نوع ترکیبات مجازی و استعاره‌ای نیست که طبع سلیم می‌پسندد و ذوق بدان مأنوس است، بلکه برعکس ذوق سلیم و طبع لطیف آن را مردود و از آن کراهت دارد.

«وضبضب الغرص».[3]

«وکفکف الترویح وحدحد البلوغ».[4]

کلمه ترویح را درکتب لغت موجود نیافتیم و در اشتقاق آن ازکلمه «اراح» و یا سایرکلماتی که ماده «روح» در آن است، دلیلی که قابل قبول باشد، ندیدیم.

حدحد، کوتاه راگویند. ما نتوانستیم معنایی برای نسبت آن به بلوغ درک کنیم.

«أنا لحظ اللواحظ».[5]

نفهمیدیم چگونه چنین چیزی امکان دارد.

«انکشف الأنام مظهرهم».[6]

ملاحظه می‌کنید چقدر این ترکیب نادرست بوده و تعبیر آن چقدر رکیک و زشت است.

«و وهدت الاصرار».

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.
۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.
۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.
۴ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.
۵ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.
۶ ـ همان منبع، ص ۲۰۶.

در کتب لغت اصلی برای کلمه «اصرار» پیدا نکردیم و از سویی دیگر هم معنایی که با اسناد «وهدت» به آن، تناسب داشته باشد، ندیدیم.

«وأوجس الفند».[1]

همانطور که روشن است، معنای «الفند» چه کوه باشد و چه خرق عادت، چه عجز و ناتوانی باشد و چه کفران نعمت، یا هر معنای دیگر، با کلمه «أوجس» تناسبی ندارد.

«وساهم الزحل، وبينه الثول، واقل الفرار، ومنع الوحار، وأبت الأقدار ومنع الوجار».[2]

ترکیب «وبينه الثول» با ترکیب قبلی و بعدی تناسب ندارد خصوصاً اینکه منظور از «الثول»، حماقت است. همچنین ترکیب «وأقل الفرار» معنای روشنی ندارد.

«وجار» گلهٔ کفتار و سوراخی ر گویند که سیل می‌کند. آیا معنایش این است که کفتار مردم را از نزدیک شدن به گله‌اش جلوگیری می‌کند یا اینکه: به معنی گذاشتن دارو در دهان آنان است.

آیا «وحار» جمع «وحرة» است که جانور کوچکی است مانند کربسه؟ بنظر شما منع از آن به چه معنی است؟!

یا اینکه منظور از آن، شتر کوتاه قد است یا زن سیاه چهره حقیر و زشت یا سرخ رنگ. بهر تقدیر، چه معنایی از اسناد منع به آن اراده کرده است؟ و چه ربطی بین آن دو وجود دارد؟!

هذیان گویی:

کلمات و عبارات مبهم و نامفهوم فراوانی گذشت. در اینجا می‌خواهیم چند مورد دیگر را به عنوان مثال یادآور شویم:

«انا طبا الارماس».

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.

۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۴.

«انا ناسخ المری».

«انا فخار الافخر».

«انا مرهوب الشذی، أنا أسمل القدی... أنا أنفث النافث».

«واستنشق الأدم وعصت الکظم».[1]

«وان بعیان ذل الخسران متجر تاجرها وهدر عن لسان الشیطان بقبول طائرها، والتثم أکام لجام الإلجام بزخرف الشقایق مکر ما کرها».[2]

«و تأود الأود».

«وأوجس الفند».

«ومجت الأمواج وخفت العجاج».

«وأردحت المنون».

«وشاط الشطاط وهاط الهیاط وامتط العلاط وعجز المطاع ولظت الدفاع».

«وامتزج النفاف».[3]

«أنا غفران الشرطین، أنا میزان البطین».

«وعجم الوابث و وهدت الأصرار ومجست الأفکار وعطل اللزار».

«وقرض القارض، ولحظ اللاحظ، وعظ الشافظ (الشاقط) وتلاحم الشداد ونفذ الالحاد وعزالنفاذ وعجت الفلاة وسبسب الغلاة وجعجع الولاة وبخست المقلاة ونصال الباذخ ووهم الناسخ وتهجرم السابخ ولعج النافخ».

«وضبضب الغرض» .

«وأنجد العیص وأراع القنیص وکثر القمیص وکثکث المحیص».

«وشبع الکربال».

«وساهم الشحیح وقهقر الجریح وأمعن الفصیح واخرنطم الصحیح وکفکف التروع وحدحد البلوغ وتفتق المربوغ وتکتک المولوغ ومذمذ الموعور وندند

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۵.

۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۵.

۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۳.

الديجور وأزر المأزور وانكب المستور عبس العبوس وكسكس الهموس».

«وجرسم الانيق».

«وحد الحدود ومد المدود».

«وساهم الزحل وبينه الثول وأقل الفرار ومنع الوحار وأبت الأقادر ومنع الوجار».

«فيكدحون الجزاير ويقدمون العشاير».

«ويحدثون الكيسان».

«ويفرقون الحليسان ويلحون الرويسان».

«ويفرثون الحصون».

«أنا نصب الآمل، أنا عامل العوامل».

«أنا علامة الطلاق».

«أنا ضياح البراق».

«أنا تبيان البيان».[1]

«غيطل العساعس».[2]

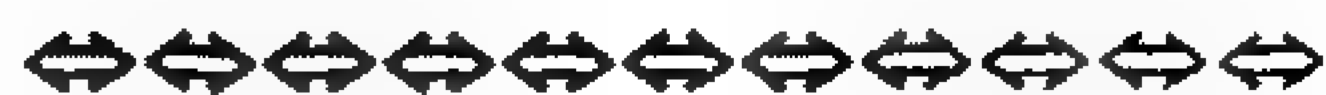
بارها گفته‌ایم که در اینجا تنها نمونه‌های کوتاهی از انبوه اشکالات و اشتباهات موجود در متنهای سه‌گانه خطبةالبیان را می‌آوریم و درصدد آن نیستیم که تمامی موارد را مورد تتبع و نقد و بررسی کامل و شامل قرار دهیم. چه در این صورت به وقت زیاد و تألیف جداگانه‌ای نیاز خواهیم داشت.

❊ ❊ ❊ ❊ ❊

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۵.

۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۳.



فصل چهارم:

ارزیابی متن سوم

خطبة البیان



سرآغاز

تاکنون دو متن از خطبة‌البیان را نقد کردیم. در اینجا می‌خواهیم به نقد و بررسی سوّمین و آخرین متن این خطبه بپردازیم و مروری داشته باشیم بر برخی از نکات ضعف و ایرادات وارده بر آن. همانگونه که پیش از این گذشت این خطبه، خطبه‌ای است که گمان می‌رود امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ آن را در کوفه برای یاران خود ایراد و در آن به بخشی از حوادثی که پیش از ظهور حضرت حجت ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ در آخرالزمان بوقوع می‌پیوندد، اشاره فرموده است و آن را خطبة‌البیان نامیده‌اند.

پیش از آنکه به این مطلب بپردازیم، لازم دیدیم که متذکر شویم: از آنجایی که بعضی از بخشهای این متن خطبة‌البیان با بخشهایی از دو متن پیشین مشترک است، طبیعی است که در اینجا متعرض بسیاری از این قسمتهای خطبه نشویم و به آنچه پیش از این گفته‌ایم، بسنده کنیم.

در مورد این متن خطبة‌البیان باید متذکر شویم که نقاط ضعف در آن بسیار است لیکن ما به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم.

*****

سند متن سوّم خطبةالبیان:

راوی در آغاز این متن می‌گوید:

«قد ثبت عنه[۱] علماء الطریقة ومشایخ الحقیقة بالنقل الصحیح والکشف الصریح أن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب کرم اللّه وجهه قام علی منبر الکوفة...».[۲]

در این بخش نکات زیر قابل ملاحظه است:

۱ ـ مشخص است که راوی سنی است. زیرا اهل سنّت برای مدح و ثنای امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ عبارت «کرم اللّه وجهه» بکار می‌برند.

۲ ـ این قسمت خطبه تصریح دارد که سند این خطبه عبارتست از نقل صحیح وکشف صریح امّا این کشف صریح و آن نقل صحیح برای علمای طریقت و مشایخ حقیقت به ثبوت رسیده است و ما نمی‌دانیم که چرا این سند نزد دانشمندان و پژوهشگران و یا محدّثان و حدیث‌شناسان به ثبوت نرسیده است؟

۳ ـ نمی‌دانیم چگونه این خطبه از راه کشف که راهی است غیرعادی ثابت شده و چرا سایر احکام اسلامی و حقایق دینی و معارف و تعالیم آن نیز از راه کشف ثابت نشده است. در مورد قرآن و سنّت و حوادث تاریخ هم همین پرسش قابل طرح است؟

۴ ـ به نظر می‌رسد سازنده این متن خطبةالبیان، همانطور که سند روایت اشاره دارد، صوفی مسلک است. عبارت پایانی خطبه هم این نظر را تأیید می‌کند، آنجا که می‌گوید: **«والصلاة علی قطب الأقطاب ورسول ملك الوهاب وعلی آله المنتجبین الأطیاب ما اشترقت شموس الغیوب من غیاهب القلوب».[۳]**

---

۱ ـ ظاهراً «عند» صحیح باشد، همانگونه که در بشارةالاسلام و ینابیع الموده آمده است.

۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۹؛ ینابیع المودة، ص ۴۰۴؛ بشارةالاسلام، ص ۷۸ ـ ۷۷.

۳ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۱.

وقت گذاران دروغگو :

روایت می‌گوید :

«فیظهر عند ذلك صاحب الرأية المحمديه والدولة الأحمدية القائم بالسيف الحال الصادق فى المقال يمّهد الارض ويحيى السنة والفرض. سيكون ذلك بعد ألف ومئة وأربع وثمانين (۱۱۸۴) سنة من سني الفترة بعد الهجرة».[۱]

در تکذیب این پندار غلط ما را همین بس که خواننده گرامی را به روایاتی توجه دهیم که وقت گذاران «کسانی که برای ظهور حضرت حجت ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ وقت تعیین می‌کنند» را تکذیب و پندارهای نادرست آنان را در این باره رد کرده است. ما هم به پیروی و تبعیت از روایاتی که از ائمه اطهار ـ علیهم‌السّلام ـ وارد شده می‌گوییم:

«کذب الوقّاتون، کذب الوقّاتون، کذب الوقّاتون».[۲]

وقت گزاران که برای ظهور حضرت حجت ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ وقت تعیین‌می کنند، دروغگویند، وقت گذاران دروغگویند، وقت گذاران دروغگویند

کلمات فارسی :

یکی از بخشهای این متن خطبة‌البیان این است: **«أنا کیوان الکیهان».**[۳]

ملاحظه می‌کنیم که تمامی راههای موجود در زبان عربی بر این خطیب تنگ شده و در این زبان کلمه‌ای نیافته است که راه را بر او بگشاید. لذا دست به دامان زبان فارسی شده و در آن گمشده خود را یافته و آرزویش را جسته است.

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۱۱.

۲ ـ بطور مثال رجوع کنید: الغیبة شیخ طوسی، ص ۲۶۲؛ الغیبة نعمانی، ص ۲۹۴ ـ ۲۸۸؛ بشارة الاسلام، ص ۲۸۶ ـ ۲۸۲؛ به نقل از آندو و کافی؛ الزام الناصب، ص ۷۸؛ کافی، ج ۱، ص ۳۰۱ ـ ۳۰۰؛ منتخب الاثر، ص ۴۶۳؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۳۴ ـ ۳۳۱.

۳ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۹.

دشمنی و بدگویی از رافضیان:

این متن موهوم در شمارش حوادث و بلایا می‌گوید:

«وضیعت الارض وحکم الرفض».[1]

این قسمت از خطبةالبیان بطور کاملاً آشکاری می‌رساند که سازنده این روایت فردی است ناصبی که بغض و کینه شیعیان اهل‌البیت ـ علیهم‌السّلام ـ را در دل دارد و معتقد است: تحکیم مذهب رفض و رافضیان و انتشار و گسترش و قدرت گرفتن آن از مصائب و بلایایی است که پیش از ظهور مهدی آل محمّد ـ علیهم‌السّلام ـ بوقوع خواهد پیوست. در حالی که رفض و تشیّع و پیروی از اهل‌البیت ـ علیهم‌السّلام ـ همان اسلام ناب و بدور از هرگونه پیرایه، تحریف و انحراف است. زیرا همان اسلام پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ و علی ـ علیه‌السّلام ـ و ائمه اطهار ـ علیهم‌السّلام ـ است و از قرآن و عترت گرفته شده است، آن دو ثقل گرانبها که هرکس بدان چنگ زند گمراه نخواهد شد. عترت پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ کشتی نجات امت و ریسمان اطمینان بخش و حجت الهی بر اهل دنیا هستند، همانگونه که در احادیث و روایات صحیح و صریح آمده است.

غفلت آشکار:

روایت می‌گوید:

«أنا لیث بنی غالب، أنا علی بن ابی‌طالب صلوات اللّه و سلامه علیه».[2]

همانگونه که عیان است، درود فرستادن خطیب بر خود نوعی غفلت آشکار و دستپاچگی نادرست است و احتمال اینکه نسخه نویسان آن را اضافه کرده‌اند، خلاف ظاهر و سیاق عبارت است.

---

۱ ـ پیشین، ص ۲۱۰.

۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۱.

اگر به جملات راوی خطبةالبیان گذری داشته باشیم، خواهیم یافت که عبارات او نیز همانند الفاظ و عبارات خطبه نثر مسجّع است و بر سیاق خطبه گفته شده است و در انتخاب جملات، مراعات قافیه و کیفیت ترکیبات با بخشهای مختلف خطبةالبیان چندان اختلافی ندارد. اختلافی که دارد یک چیز است و آن اینکه: ترکیبات آن کوتاهتر، فهم آن آسانتر و استعمال صحیح‌تر در آن مراعات شده است.

شاید بتوان آنراچنین توجیه کردکه نه متضمن آن معانی سخت ودشوار است و نه حاوی کلمات نامأنوس. برای اطمینان بیشتر از صحت آنچه گفتیم به توصیفی که راوی از حالات امام و مردم به هنگام ایراد این خطبه موهوم دارد، رجوع کنید.[1]

ابوالعباس کیست؟ :

در این متن خطبةالبیان هم عبارت زیر آمده است :

«یا ابا العباس، انت امام الناس».[2]

ما نتوانستیم بفهمیم که این ابوالعباس کیست؟ آیا او ابوالعباس سفاح است ـ همانطور که ممکن است بعضی احتمال دهند ـ لیکن احتمالی است غیرقابل قبول. چه با سیاق کلام نمی‌سازد خصوصاً پس از اینکه ظهور امام مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ را بیان وکار را تمام کرده است. از سوی دیگر مگر سفاح در تاریخ اسلام چه ارزشی داردکه درباره امامت او بر مردم از زبان امام علی ـ علیه‌السّلام ـ خبری نقل شود؟!

غلو و ارتفاع :

در اینجا عباراتی را از این متن خطبةالبیان انتخاب کرده، می‌آوریم که بوی غلو

---

۱ ـ ر.ک: ینابیع‌الموده، ص ۴۰۶ ـ ۴۰۵؛ بشارةالاسلام، ص ۷۹ ـ ۷۸؛ الزام‌الناصب، ص ۲۱۱ ـ ۲۱۰.

۲ ـ ینابیع الموده، ص ۴۰۷؛ بشارةالاسلام، ص ۸۰؛ الزام الناصب، ص ۲۱۱.

و ارتفاع می‌دهد، عباراتی که یا تأویل آن مشکل است و دشوار مگر با احتمال بسیار بعید و یا تأویل آن اصلاً ممکن نیست:

الف) می‌گوید:

لقد حزت علم الأولین واننی ضنین بعلم الآخرین کتوم
وکاشف اسرار الغیوب بأسرها وعندی حدیث حادث وقدیم
و انی لقیّوم علی کل قیّمٍ محیط بکل العالمین علیم[1]

ب) **«أنا علانیة المعبود».**[2]

ج) **«أنا جانب المطور»** و در متن اوّل خطبه آمده است: **«أنا صاحب الطور».**[3]

د) **«أنا الأول و أنا الآخر، أنا الباطن، أنا الظاهر».**[4]

هـ) **«أنا شدید القوی».**[5]

آنطور که معلوم است اشاره به آیه شریفه **«علّمه شدید القوی»**[6] است.

و) **«أنا العادیات والقارعة».**[7]

ز) **«أنا جوهر القدم».**[8]

ح) در مورد رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ می‌گوید: (شاید این از سخنان راوی باشد):

«والصلاة علی الاسم الاعظم والنور الاقدم، محمّد وآله».[9]

---

۱ ـ بشارةالاسلام، ص ۲۱۱؛ینابیع الموده، ص ۴۰۷؛ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰؛ ر.ک: ص ۱۹۳.

۳ ـ پیشین، ص ۲۱۰ و ۱۹۴.

۴ ـ همان منبع، ص ۲۱۰ ـ ۲۰۴.

۵ ـ ینابیع الموده، ص ۴۰۵؛ بشارةالاسلام، ص ۷۸؛ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

۶ ـ سوره نجم، آیه ۵.

۷ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

۸ ـ همان منبع.

۹ ـ ینابیع‌الموده، ص ۴۰۶؛ الزام‌الناصب، ص ۲۱۱، درآن‌آمده:النورالاقوم؛ بشارةالاسلام، ص ۷۹.

چگونه آن حضرت ـ صلّی الله علیه وآله ـ اسم اعظم خداوند سبحان است مگر اینکه بگوییم: بر سبیل حلول که این خلاف عقیده ماست.

و چگونه آن حضرت ـ صلّی الله علیه وآله ـ نور اقدم است؟ چه با این حساب تعدد قدیم پیش می‌آید و این نیز مردود است.

ط) «أنا بیت المعمور».[1]

وحدت وجود یا عقیده حلول:

این متن خطبة‌البیان نیز همچون دو متن پیشین مطالبی را آورده که یا به عقیده وحدت‌وجود یا التزام به عقیده حلول اشاره دارد که شکی در خلط و اشتباه در آن وجود ندارد. ما چند نمونه را از آن انتخاب کرده‌ایم که در اینجا می‌آوریم:

«أنا ثعبان الکلیم».[2]

«أنا مؤاخي یوشع و موسی، أنا میمون، وصی عیسی، أنا ذرملاح الفرس».[3]

«أنا شیث البراهمة، أنا سعد العیاقمة».[4]

«أنا شبیر الترك، أنا شملاص الشرك، أنا جنبتا (أجیثا خ ل) الزنج، أنا جرجس الفرنج. أنا عقد الایمان، أنا زبرکم الفیلان، أنا برسم الروس، أنا لوس السدوس، أنا سلمة المطاء، أنا دودین الخطاء، أنا بدر البروج، أنا شنشار الکروج، أنا خاتم الاعاجم، أنا روثیان التراجم، أنا أوریا الزبور».[5]

«أنا بطرس الروم، أنا سیدس الأشموم، أنا حقیق الأرمن»

«أنا مهدی الأوان، أنا عیسی الزمان».[6]

«أنا جانب الطور».[7]

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

۲ ـ ینابیع المودة، ص ۴۰۵؛ بشارة‌الاسلام، ص ۷۸؛ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

۳ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

۴ ـ همان منبع، ص ۲۱۱.

۵ ـ همان منبع، ص ۲۱۰.

۶ ـ همان منبع، ص ۲۱۱.

۷ ـ ینابیع المودة، ص ۴۰۶، بشارة الاسلام، ص ۷۹، الزام الناصب، ص ۲۱۱.

«أنا مزن السحائب».

«أنا البرق اللموع، أنا السقف المرفوع، أنا الشعری والزبرقان، أنا قمر السرطان، أنا أسد النزة، أنا سعد الزهرة، أنا مشتری الکواکب، أنا زحل الثواقب».

«أنا عقود الکرمین».

«أنا جناح البراق».

«أنا یافث الکشف».

«أنا آصف هود، أنا نخلة الجلیل، أنا مبعوث بنی‌اسرائیل».

«أنا هیولی النجوم».

«أنا جانب الطور، أنا باطن الصور».

«أنا بیت المعمور».

«أنا هلال الشهر، أنا لؤلؤ الأصلاف، أنا جبل قاف»."[۱]

چند ملاحظه:

در اینجا سه مسئله قابل ملاحظه وجود دارد که اشاره می‌کنیم:

۱ ـ شاید بتوان بدست آورد که سازنده این بخشهای خطبه و دیگر بخشهایی که شبیه آن است، معتقد به حلول باشد. زیرا تأویل بسیاری از این بخشها بصورت معقول و قابل قبول غیر از آن مشکل است.

۲ ـ ممکن است وی معتقد به وحدت وجود و یا معتقد به وحدت وجود و حلول با هم، باشد.

۳ ـ تعدادی از این عبارتها معنای روشنی ندارد و از این قبیل در خطبة‌البیان فراوان است.

اینک این سؤال مطرح است که آیا غلات در پشت این ادعاهای نادرست قرار

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰، بخشی از این عبارتها در: بشارة‌الاسلام، ص ۷۹ ـ ۷۸؛ ینابیع المودة، ص ۴۰۶ ـ ۴۰۵.

دارند یا اینکه کسانی دیگر هستند که همانند آنان هدفی جز نابودی دین و محو آثار آن ندارند؟!

کلمات بی معنا :

در متن سوّم خطبةالبیان کلمات فراوانی آمده که درکتابهای لغت معنایی برای آن نیافتیم. از این قبیل است :

الجابث در «**یا ابن الجبان الجابث**».[1]

واغلنطس در «**واغلنطس بضلالة الأوثان ماهرها**».[2]

در متن اوّل لفظ «اغتلطمس» آمده است.[3]

در متن دوّم آمده است :

«**واعلنکس بضلالة دعاة الصلبان ظاهرها**».[4]

تجهرم در : « **تجهرم لسالخ**».[5]

کرثم در : «**کرثم القمیص**».[6]

قدقد در : «**قدقد الدیجور**».[7]

خدخد در : «**خدخد البلوغ**».[8]

الالحاذ در : « **ثقل الالحاذ وعز النفاذ** ».[9]

کلمات بدون (ال) :

در این متن کلماتی آمده است که براساس قواعد زبان عرب باید بـا «ال» تعریف بیاید و بدون آن غلط است، به عنوان مثال:

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.
۲ ـ همان منبع، ص ۲۰۹.
۳ ـ همان منبع، ص ۱۹۳.
۴ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۴.
۵ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۹.
۶ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۹.
۷ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۹.
۸ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۹.
۹ ـ بشارة الاسلام، ص ۷۱ ، الزام الناصب ص ۲۰۹.

الف) **«أنا علم الشامخ».**«۱»

صحیح آن: العلم.

ب) **«أنا بیت المعمور».**«۲»

صحیح آن: البیت.

کلمات با (ال):

از سویی دیگر کلماتی در این متن خطبةالبیان آمده که «ال» تعریف گرفته است، در حالی که براساس قواعد عربی نباید چنین باشد. از این قبیل است:

الف) **«وساهم الزحل».**«۳»

صحیح آن: زحل.

ب) **«أنا کیوان الکیهان».**«۴»

صحیح آن: **کیهان**. زیرا کیهان نام ستاره‌ای است در زبان فارسی و بایستی بدون «ال» باشد.

ترکیبات نادرست:

همانگونه که در دو متن پیشین خطبةالبیان گذشت، در این متن نیز ترکیبات نادرست فراوانی آمده که قواعد زبان عربی آن را اشتباه می‌داند. از این قبیل است:

الف) **«أنا رجال الاعراف».**«۵»

نظیر آن در دو متن پیشین هم گذشت.

ب) **«أنا ورثة الانبیاء».**«۶»

---

۱ ـ ینابیع المودة، ص ۴۰۶.
۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.
۳ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.
۴ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.
۵ ـ بشارة الاسلام، ص ۷۸؛ ینابیع المودة، ص ۴۰۵؛ الزام الناصب، ص ۲۰۴، ۲۰۵ و ۲۱۰.
۶ ـ ینابیع المودة، ص ۴۰۵؛ بشارةالاسلام، ص ۷۸.

نظیر این هم در دو متن پیش گذشت.

ج) **«وارغم معاطس الغواة وکافرها».**[1]

بین کلمه معاطس که با صیغه جمع آمده و کافرها که مفرد است، تناسبی وجود ندارد.

اضافه براین دلیلی برای ارجاع ضمیر مؤنث به **«الغواة»** نمی‌بینیم.

د) **«وقال له : ثکلتك الثواکل ونزلت بك النوازل یا ابن الجبان الخبائث والمکذب الناکث».**[2]

توصیف کلمه مفرد **«الجبان»** با کلمه جمع **«الخبائث»** بی‌معنا است. در بعضی از نسخه‌ها بجای آن با لفظ «الجابث»[3] تعبیر شده که آن را نیز در کتابهای لغت پیدا نکردیم. احتمال می‌دهیم که صحیح آن «الحانث» باشد و توسط راویان و نسخه نویسان در آن تصحیف صورت گرفته باشد.

ه) **«یفرقون الجلسان ویلحون الأویسان».**[4]

کلمه **«الجلسان»** نه تثنیه جالس است و نه تثنیه جلیس. همینطور است کلمه **«الأویسان»** وگرنه می‌بایست با حرف (ی) منصوب باشند.

ظاهراً مقصود جمع «الجالس» است لکن با لغت عوام جمع بسته شده و بعدها سجع و زبان عامیانه با هم ترکیب شده و این کلمه به وضعی درآمده که می‌بینید. همین عمل در مورد کلمه «اویس» صورت گرفته است. زیرا اگر مسئله آنطور که بیان کردیم نباشد، کلمه مشتقی که با یکی از معانی‌ای که ممکن است با فعل اسناد داده شده، متناسب باشد، وجود ندارد.

معانی نامعقول :

اگر نگوییم ترکیباتی که کوچکترین انسجامی در آن وجود ندارد و نمی‌توان

---

۱ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۹؛ ینابیع المودة، ص ۴۰۵.

۲ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۸؛ ینابیع المودة، ص ۴۰۵.

۳ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

۴ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

معنای معقولی از آن استنباط کرد، بخش اعظم متون سه‌گانه این خطبه موهوم را تشکیل می‌دهد، لااقل باید بگوییم که از اینگونه موارد در این خطبه فراوان است.

از جمله :

۱ ـ «أنا قطب الديجور».[1]

دیجور، ظلمت و خاک را گویند. آیا ظلمت و یا خاک قطبی دارد و چرا حضرت ـ علیه‌السّلام ـ بجای اینکه قطب دیجور باشد، قطب نور نبود؟!

۲ ـ «أنا ألفة الايلاف».[2]

پیش از این گذشت که : ظاهراً اشاره به آیه شریفه **«لایلافِ قریش»** است. مطلبی در این باره گفتیم و اینکه: ایلاف همان الفت است و الفت مستقلی از آن وجود ندارد که علی بن ابی‌طالب نامیده شود مگر اینکه مقصود این باشد که: آن حضرت ـ علیه‌السّلام ـ الفت و انس با این دو مسافرت تجاری زمستانی و تابستانی را به آنان الهام کرده است و این ـ پناه بر خدا ـ معنای غلو است و خروج از راه حق و حقیقت.

۳ ـ «ومولج الحنادس ومنورها».[3]

بیان نکرده است که شب تاریک در چه چیزی وارد می‌شود؟

۴ ـ «وفجر نعماء الشبهات فجور فاجرها».[4]

ما ندانستیم که چگونه ممکن است شبهات دارای نعمت باشد و چگونه ممکن است که فجور و زشتی‌ها این نعمت‌ها را بشکافد و نیز ندانستیم که این شکافتن چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا با دینامیت است یا با بمبهای دستی یا بمبهای ساعتی و ازگونه شکافتن سنگ کلیه بوسیله اشعه لیزر یا به نحوی دیگر؟!

۵ ـ «وقسم اکام الاحکام بزخرف الشقاشق ماکرها».[5]

---

۱ ـ ینابیع الموده، ص ۴۰۵؛ بشارةالاسلام، ص ۷۸؛ الزام الناصب، ص ۲۱۰؛ و ر.ک: ص ۲۰۴.

۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

۳ ـ ینابیع الموده، ص ۴۰۵؛ الزام الناصب، ص ۲۰۹.

۴ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۹.

۵ ـ همان منبع.

آيا احكام قله دارد؟ و چگونه اين قله‌ها تقسيم می‌شود؟! و چگونه و چگونه؟!

۶ ـ **«فيكدحون الجزاير ويقدمون العشاير».**[1]

در متون پيشين مطالبی درباره اين بخش از خطبة‌البيان آورديم و در اينجا آن را تكرار نمی‌كنيم.

۷ ـ **«وسدست الهجرة».**[2]

آيا منظور اين است كه هجرت به شش دفعه می‌رسد و مردم شش مرتبه مهاجرت می‌كنند؟ و اگر چنين است چرا فقط شش مرتبه و نه هفت و يا پنج مرتبه؟!

اين بخش همانند بخش ديگری است كه می‌گويد: **«وسدس السرطان وربع الزبرقان وثلث الحمل».**[3]

اين هم تعبير ديگری است كه معنای مشخصی ندارد.

۸ ـ **«أنا امين السحاب».**[4]

ما نمی‌دانيم كه آيا ابر هم نياز به امين دارد؟ و آيا ابر خدايی است يا اينكه يكی از امت‌های مختلف است يا يكی از پادشاهان تا اينكه گفته شود: او امين امت يا امين شاه يا امين خداوند است؟!

يا منظور اين است كه : او به ابر خائف امان می‌دهد؟ ما نمی‌دانيم. شايد ديگران كه از سخنان باطل و بيهوده اين حديث سازان اطلاع بيشتری، از ما دارند، بدانند.

۹ ـ **«ويهجمون الشقاق».**[5]

آيا منظور اين است كه هجوم آنان ناشی از اختلاف و ايجاد شكاف بين آنان است؟ روشن است كه: برای تعبير از اين معنا بايد عبارت به صورت ديگری ساخته

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۱۰.
۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰. ر.ک: بشارة‌الاسلام، ص ۷۸؛ ينابيع المودة، ص ۴۰۵.
۳ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.
۴ ـ همان منبع، ص ۲۱۰.
۵ ـ همان منبع.

شود.

یا منظور این است که : آنان به تفرقه و جدایی می‌تازند یا اینکه آن را مردود می‌دانند، که در این صورت هم باید جمله طور دیگری ساخته شود تا معنای مورد نظر را برساند.

یامنظوراین‌است که: آنان‌تفرقه وجدایی‌رامهاجم قرارمی‌دهند؟دراین صورت نیز عبارت نارسا بوده، برای بیان این معنا باید به نحو دیگری جمله ساخته شود.

خداوندا! ما منظورشان را نفهمیدیم، اگرکسی آن را می‌فهمد به ما بگوید تا از آن استفاده کنیم.

۱۰ ـ «أنا جون الشوامس».«۱»

در مورد این بخش از متن خطبةالبیان، پیش از این سخن گفتیم. در اینجا آن را تکرار نمی‌کنیم.

۱۱ ـ «أنا بنیان البنیان» یا **«أنا تبیان البنیان».**«۲»

ما نفهمیدیم که چگونه بنیان است برای بنیان یا تبیان است برای بنیان؟ آیا بنیان نیاز به بنیان دیگری دارد که او را برپا دارد؟ یا اینکه بنیان نیاز به تبیان دیگری دارد تا آن را آشکار کند؟!

۱۲ ـ «خافت الاعجاز».«۳»

آیا اعجازگاهی با صوت بلند سخن می‌گوید وگاهی هم با صدای خفی؟ و اگر چنین است چرا بلند سخن نمی‌گوید و فریادش را بلند نمی‌کند؟ مگر ازکسی خوف و ترس دارد؟!

۱۳ ـ «یا منصور تقدم الی بناء الصور».«۴»

آیا تصویرها بنا می‌شود یا اینکه ساخته؟ و مخاطب این کلام کیست؟ گمان

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۱۰.

۲ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۹؛ ینابیع المودة، ص ۲۰۶؛ بخش دوّم در الزام الناصب، ص ۲۱۰.

۳ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۹.

۴ ـ همان منبع، ص ۲۱۱.

می‌کنم که «الصور» با سین است نه با صاد. امّا سازنده این بخشهای خطبه، همانطور که شناخت کافی از زبان و ادبیات عربی نداشته، نوشتن را هم به خوبی نمی‌دانسته است، مگر اینکه نویسنده کسی غیر از سازنده باشد. ممکن است کسی بوده که آن را برایش دیکته کرده و او سین را صاد شنیده و آن را همانطور که شنیده، نوشته است.

۱۴ ـ «أنا نصرة الانصار».[1]

نصرت امری است معنوی وکسانی غیر از این گوینده بدان اقدام می‌کنند. آیا امکان دارد مثلاً انصار را در مدینه بر علیه دشمن نصرت دهد و علی بن ابی‌طالب شخصاً همین نصرت باشد؟! من نمی‌دانم چگونه می‌توان چنین چیزی تصور و یا تعقل کرد؟!

۱۵ ـ «ودهشت الهواجس».[2]

آیا مگر افکار و اندیشه‌ها هم مدهوش می‌شود یا این عقل است که دچار حیرت می‌گردد؟

۱۶ ـ «ونجت المقلاة وشنشنت الفلاة».[3]

۱۷ ـ «أنا محجة القال».[4]

بهرحال، از اینگونه تعبیرات نامفهوم که معنای درستی ندارد دهها و بلکه صدها مورد در متون سه‌گانه خطبة‌البیان وجود دارد. چاره‌ای نداریم جز اینکه به همین مقدار بسنده کنیم. زیرا هدف ما اختصار و اشاره‌ای است گذرا نه استقصای کامل و شامل.

هذیان گویی.

ازکلمات نامفهوم این متن که شباهت فراوانی به هذیان دارد، نمونه‌هایی را

---

۱ ـ ینابیع الموده، ص ۴۰۶؛ بشارةالاسلام، ص ۷۹؛ الزام الناصب، ص ۲۱۰.
۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۹. ۳ ـ همان منبع، ص ۲۰۹.
۴ ـ همان منبع، ص ۲۰۹.

انتخاب کرده‌ایم که در زیر می‌آوریم:

«وشاط الشطاط وشط النشاط وهاط الهباط ومط القلاط».

«ولمظ اللامظ وعظ الشاظظ».

«ورد الفاظظ».

«وبصق الزاهق».

«دهشت الهواجس».

«وقاود الأود ودهش العدد وأوحش المقند».

«وصلت الدفاع».

«وثقل الالحاذ وعزالنفاذ».

«ونجت المقلاة وشنشنت الفلاة وعجعجت الولاة».

«وأتحف الأرام».

«واهجم الرايث».

«وخافت الاعجاز».

«وسعد الفارض».

«وتجهرم السالخ».

«ونجم القرض».

«وعرت الدهانة».

«واقمد العيص وزاغ القبيص وكرثم القميص وكثكث المحيص».

«وقهقر الجريح».

«واخرنطم الفحيح وكفكف اليروغ وخدخد البلوغ ونصف المرتوع وتكتك الملوع وفدفد الموعور وقدقد الديجور وافرد المأثور ونكب الماتور وعبس العبوس وكسكس الهموس».

«وحرثم الأنيق واحتجب الطريق وثورالفريق ودار الرايد وزاد الزايد و ماد المائد و قاد القايد و جد الجد و كد الكد و سد السد وعرض العارض وفرض الفارض وسارالرابض».

«وسبع الهکال».

«أنا محجة القال».«۱»

«فیکدحون الجزایر ویقدمون العشایر».

«أنا صدر الترجم».

«وسدس السرطان وربع الزبرقان وثلث الحمل وساهم الزحل وتنبه الثول وعنقبت النبل».

«وضال الضل وغال الغل وفضل الفضل وثال المثل وشت الشتات وتصوح النبات وسمت السمات».

«ویهجمون الشقاق».

«ویفرقون الجلسان ویلجون الأویسان».

«أنا جون الشوامس، أنا فلك اللجج».

«أنا امین السحاب».«۲»

«یامنصور، تقدم الی بناء الصور».«۳»

«وعطل العساعس».«۴»

«وکملت الفترة وسدست الهجرة (أوسدثت)».«۵»

«ومطود الجبال و قافرها».«۶»

«أنا ظهیر الاظهار».«۷»

«أنا سریر الصراح».«۸»

---

۱ ـ ر.ک: الزام الناصب، ص ۲۰۹.
۲ ـ الزام الناصب، ص ۲۱۰.
۳ ـ همان منبع، ص ۲۱۱.
۴ ـ الزام الناصب، ص ۲۰۹؛ ینابیع المودة، ص ۴۰۵.
۵ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۸؛ ینابیع المودة، ص ۴۰۵؛ الزام الناصب، ص ۲۱۰.
۶ ـ ینابیع الموده، ص ۴۰۴؛ الزام الناصب، ص ۲۰۹.
۷ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۸؛ الزام الناصب، ص ۲۱۰؛ ینابیع المودة ص ۴۰۶.
۸ ـ ینابیع الموده، ص ۴۰۵؛ بشارةالاسلام، ص ۷۸؛ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

«أنا بنیان البنیان یا (تبیان البنیان)».[۱]

«أنا سرّ الحروف، أنا نور الظروف».[۲]

«أنا نصرة الانصار».[۳]

آنچه که از ایرادات وارده بر بعضی از بخشهای خطبةالبیان آوردیم چیزی جز ذرّه‌ای از فراوان و قطره‌ای از اقیانوس بیکران ایراداتی که می‌توان برآن گرفت، نبود. جدای از آنچه آوردیم صدها و بلکه هزاران اشکال ریز و درشت دیگر هم بر متون سه گانه این خطبه موهوم وارد است.

چاره‌ای نداشتیم جز اینکه عنان قلم را در دست گیریم و از رهاکردن آن در این میدان باز خودداری کنیم تا بتوانیم همت خویش را صرف زمینه‌های دیگری کنیم که چه بسا از این مهمتر و نفع آن همگانی تر است. خدا ولی ماست و اوست که به سوی راه راست هدایت می‌کند.

احتمالات معقول در خطبةالبیان:

در پایان دو احتمال پیش روی داریم:

۱ ـ احتمال اوّل این است که شاید بعضی برگوشه‌ای از علامات ظهور آگاهی یافته باشند خصوصاً آنچه از طریق شیعه و دیگران نقل شده، و آن را با این شیوه نو و بدیع مرتّب و علاماتی را هم که در این باره به مزاجشان خوش آمده و غالباً سند معتبری هم ندارد، بدان افزوده باشند.

سپس آن را به امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ نسبت داده تا بلکه در دلها جایی پیدا کند و حتی آن را دو یا سه مرتبه تجربه کرده باشند، همانگونه که آن را در متون سه گانه دیدیم.

---

۱ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۹؛ ینابیع المودة ص ۴۰۶؛ الزام الناصب، ص ۲۱۰ (فقره دوّم).

۲ ـ ینابیع الموده، ص ۴۰۶؛ بشارةالاسلام، ص ۷۹ ـ ۷۸؛ الزام الناصب، ص ۲۱۰.

۳ ـ بشارةالاسلام، ص ۷۹؛ الزام الناصب، ص ۲۱۰؛ ینابیع الموده، ص ۴۰۶.

۲ ـ احتمال دوّم اینکه : این خطبه اصل مسلّمی داشته لکن هواپرستان با آن بازی کرده و تحریف‌گران آن را تحریف نموده، چیزهایی را بدان افزوده و چیزهایی را از آن کاسته باشند و به حدی تحریف شده که بیشتر نشانه‌های اصلی خود را از دست داده و از انسجام و بلاغت لازم تهی شده و به این درجه سقوط و رکیک بودن و مشحون از مطالب باطل و گمراه کننده تنزل کرده تا آنجا که خروج کلی از بدیهی‌ترین قواعد عربی، نحو و صرف و اصول خطابه از نشانه‌های بارز و آشکار آن گردیده است.

شاید هم بعضی از غلات، باطنیان، صوفیان و شاید هم یهودیان که در این زمینه چراگاه سرسبز و زمینه مناسبی برای اشاعه و نشر مطالب باطل و گمراه کننده خویش یافته‌اند، در آن دستی داشته‌اند.

چیزی که در آن ذرّه‌ای شک و تردید وجود ندارد اینکه: کسانی که خطبه را جعل و با آن بازی کرده‌اند از نظر علمی و شناخت لغت و قواعد و اصول صرف و نحو در سطح مطلوبی قرار نداشته‌اند. لذا آنچه برایشان ببار آورده چیزی جز فضاحت و نکبت و بدبختی و بیچارگی نبوده است و این برخوردی است که خداوند با آنان کرده است که:

«وما ظلمناهم ولکن انفسهم یظلمون».

(ما بر آنان ستم روا نداشتیم لکن آنان خود بر خویشتن ستم کردند).

* * * * *

بخش سوم:

جزیره خضراء و مثلث برمودا

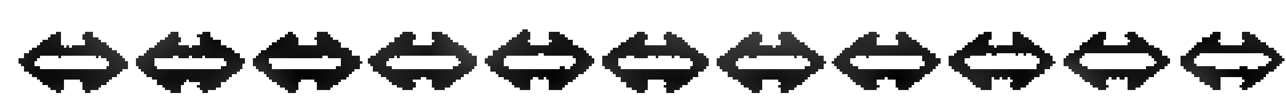
شامل:

فصل اول: متن کامل روایت جزیره خضراء

فصل دوم: سند روایت جزیره خضراء

فصل سوم: ارزیابی دلالتها و ویژگیهای مربوط به روایت جزیره خضراء

فصل چهارم: مثلث برمودا و جزیره خضراء

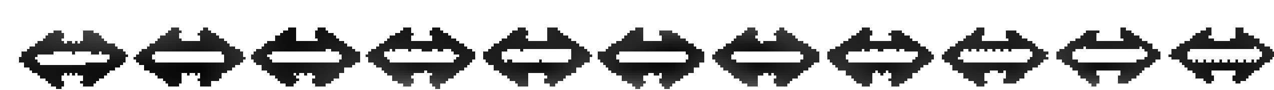


فصل اول :

متن کامل

روایت

جزیره خضراء



سرآغاز

روایتی بین برخی رواج دارد که به روایت «**جزیره خضراء**» معروف است. برخی تلاش کرده‌اند تا صحت و واقعیّت این روایت را که به نظر ما امری است محال، بیان دارند تا بتوانند آن را بر مثلث برمودا که برخی از جراید و مجلاّت و رادیوهای معلوم‌الحال از آن سخن می‌گویند، انطباق دهند. از این لحاظ نوعی اهتمام به این روایت وجود دارد.

از سوی دیگر، بدلیل فراوانی سؤالاتی که از میزان اعتبار این روایت می‌شود، مناسب دیدیم که در اینجا دیدگاه خود را در مورد روایت و انطباق آن بر مثلث برمودا ـ اگر صحت داشته باشد ـ بیان داریم.

ما معتقدیم که با اندک اندیشه‌ای موضوع روشن می‌شود و نیازی به بسط و تفصیل مطلب ندارد. لذا خواهیم کوشید در این بحث کوتاه، مطالب خود را به اختصار و تنها با بیان آنچه که ضروری و لازم است و بدون اینکه متعرض نظرات دیگران شویم، بیان کنیم.

ما نتایج نقد و بررسی خود از این روایت را بطور خلاصه و مختصر بیان خواهیم کرد. امیدواریم که وقت و توان خود را در راهی مصروف داریم که اهمیت آن بیشتر و نفع آن همگانی‌تر است.

متن کامل روایت جزیره خضراء:

علامه مجلسی «ره» می‌گوید:

رساله‌ای مشهور به داستان جزیره خضراء واقع در دریای سفید «البحر الابیض» یافتم. از آنجا که مشتمل است بر بیان کسانی که آنها را دیده و داستانهای شگفت‌انگیز، میل دارم آن را در اینجا بیاورم. سبب اینکه برایش باب مستقلی باز کردم این است که در کتابهای روایی، آن را ندیدم. عین آن را آنگونه که یافته‌ام در اینجا می‌آورم:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمدللّه الذی هدانا لمعرفته والشکر له علی ما منحنا للاقتداء بسنن سید بریته محمد الذی اصطفاه من بین خلیقته وخصنا بمحبة علي والائمة المعصومین من ذریته، صلّی اللّه علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیماً کثیراً، و بعد:

در خزانه امیرمؤمنان و سرور اوصیاء و حجت پروردگار جهانیان و امام پرهیزکاران، علی بن ابی طالب ـ علیه‌السّلام ـ، متنی به خط شیخ فاضل ودانشمند عامل، فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی «قدس اللّه روحه» دیدم که در آن چنین آمده بود:

الحمدللّه رب العالمین وصلّی اللّه علی محمّد وآله وسلّم، وبعد:

اینجانب، بنده نیازمند به بخشش خداوند سبحان متعال، فضل بن یحیی بن علی طیبی امامی کوفی، که خدای او را ببخشاید، چنین می‌گویم: از دو پیر دانشمند و با فضیلت یعنی شیخ شمس‌الدین بن نجیح حلی و شیخ جلال الدین عبداللّه بن حرام حلی «قدس اللّه روحیهما ونور ضریحیهما» در مشهد سالار شهیدان و خامس آل کساء، امام و سرور ما، اباعبداللّه الحسین ـ علیه‌السّلام ـ «کربلا» در نیمه ماه شعبان سال ششصد و نود و نه هجری، داستانی شنیدم که آن را از شیخ صالح پرهیزکار و فاضل با ورع و پاکیزه، زین‌الدین علی بن فاضل مازندرانی ساکن نجف اشرف، شنیده بودند. آن دو در شهر سامرا، در مشهد امام کاظم و امام هادی ـ علیهم‌السّلام ـ با او

برخورد کردند. او حکایتی از عجایبی که در ورای دریای سفید و جزیره خضراء، دیده بود، برایشان تعریف کرد.

همین موجب شد که مشتاق دیدارش شوم. راه رسیدن به ملاقات با او را پرسیدم تا این خبر را بدون واسطه از زبان خودش بشنوم. بدین منظور عازم شهر سامرّا شدم. اتفاقاً شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی در اوایل ماه شوال همان سال به شهر حله رفته بود تا طبق معمول همه ساله مدتی را در آنجا و در نجف اشرف «مشهد غروی» بگذراند.

چون شنیدم که می‌خواهد وارد شهر حله شود، آن روز من در آنجا در انتظار قدوم او بودم، ناگهان دیدم سواره‌ای قصد خانه سیّد حسیب با نسب رفیع و حسب فصیح یعنی سیّد فخرالدین حسن بن علی موسوی مازندرانی ساکن حله را، که خدای عمرش را زیاد کند، دارد. در آن موقع شیخ صالح مذکور را نمی‌شناختم، امّا در ذهنم خطور کرد که این همان شیخ است.

چون از چشمم پنهان شد، به دنبالش به سوی خانه سیّد مذکور رفتم. هنگامی که به در خانه رسیدم، دیدم که سیّد فخرالدین بردرخانه‌شادمان‌ایستاده‌است. چون دید که به طرفش می‌روم به رویم خندید و مرا به حضورش معرفی نمود.

سراسر قلبم را سرور و شادمانی فراگرفت، نتوانستم در آن موقع خود راکنترل کنم. با سیّد فخرالدین وارد خانه شدم. بر او سلام کردم، دو دستش را بوسیدم. سیّد از حال من جویا شد. به اوگفت: او شیخ فاضل بن شیخ یحیی طیبی، دوست شما است. برخاست مرا در مجلس خود نشانید، خوش آمد گفت و از پدرم و برادرم شیخ صلاح‌الدین احوالپرسی کرد. زیرا پیش از این آنان را می‌شناخت امّا در آن موقع من نبودم، بلکه در شهر واسط بسر می‌بردم و نزد شیخ عالم عامل شیخ ابواسحاق ابراهیم بن محمّد واسطی امامی که خدایش رحمت کند و با ائمه ـ علیهم‌السّلام ـ محشورش نماید، مشغول کسب دانش بودم.

با شیخ صالح مذکور که خدای مؤمنان را با طول عمرش بهره‌مند گرداند، سخن گفتم. او را در اغلب علوم از قبیل فقه، حدیث و انواع علوم عربی صاحب

فضل و مقام دیدم. از او در باره آنچه که دو مرد فاضل عالم عامل یعنی شیخ شمس‌الدین و شیخ جلال‌الدین حلی که پیش از این مذکور آمدند، سخن گفته بودند، پرسیدم.

داستان را از اوّل تا آخر در حضور سیّد فخرالدین حلی صاحب خانه وگروهی از دانشمندان حله و نواحی اطراف که برای زیارت شیخ صالح که خدایش موفق بدارد، آمده بودند، برایم تعریف کرد. این جریان در روز یازدهم ماه شوال سال ششصد و نود و نه بود.

این است آنچه که من از او شنیدم «خدایش عمر طولانی دهد»، شاید مختصر تغییری در الفاظی که نقل می‌کنم، صورت گرفته باشد، امّا معانی همان است که او گفته است:

از سالها پیش در دمشق نزد شیخ فاضل شیخ عبدالرحیم حنفی «که خدای او را به نور هدایت موفق بدارد» در فقه و اصول و نزد شیخ زین‌الدین علی مغربی اندلسی مالکی در علم قرائت مشغول کسب علم و دانش بودم. زیرا شیخ زین‌الدین دانشمندی فاضل و آشنای به قرائتهای هفتگانه بود و در اغلب علوم از قبیل صرف و نحو، منطق و بیان، اصول فقه و اصول دین دستی داشت، دارای طبعی لطیف بود، به خاطر ذات خوبی که داشت نه در مباحثه عناد داشت و نه در پای بندی به مذاهب. هرگاه نام شیعه به میان می‌آمد، می‌گفت: دانشمندان امامیه گفته‌اند، برخلاف سایر مدرسین که به هنگام ذکر شیعه می‌گفتند: دانشمندان رافضی گفته‌اند.

از اینرو ملازم او شدم و از رفت و آمد نزد دیگران خودداری کردم. این حالت زمانی ادامه داشت و من نزد او دانشهای مذکور را می‌آموختم. تا اینکه روزی عزم سفر از دمشق شام به دیار مصر کرد. محبت زیادی که بین ما بود، جدایی از او را بر من و نیز جدایی از من را بر او سخت کرد. بالاخره خدای او را هدایت کرد و او تصمیم گرفت که مرا با خود به مصر ببرد. از قبیل من افراد بیگانه زیادی نزد وی درس می‌خواندند، بیشتر آنان نیز با او همراه شدند.

همراه او به راه افتادیم تا به شهر معروف مصر یعنی قاخره «ظاهراً قـاهره

است» که بزرگترین شهر مصر است، رسیدیم. مدتی در مسجد الازهر به تدریس پرداخت. فضلای مصر که از ورودش با خبر شدند، همگی به دیدار و کسب علم از وی به نزدش آمدند. در قاهره نه ماه اقامت کرد و ما نیز همراه او بودیم، اوضاع خوب بود که روزی قافله‌ای از اندلس وارد شد. یکی از همراهان کاروان نامه‌ای از پدر شیخ ما همراه داشت. در این نامه آمده بود که پدرش شدیداً مریض است و آرزو می‌کند که پیش از مرگ او را ببیند. نامه تأکید داشت که هیچگونه تأخیری نداشته باشد. چون شیخ از نامه فارغ شد، گریست و تصمیم گرفت عازم سفر به جزیره اندلس شود. برخی از شاگردان شیخ و از جمله من نیز عازم شدیم. زیرا شیخ که خدای او را هدایت کند، به من محبت شدیدی داشت و مرا بر این سفر تحسین کرد. با او به سوی اندلس حرکت کردم. چون به اوّلین قریه جزیره اندلس رسیدیم، تبی عارضم شد که مرا از حرکت باز داشت.

شیخ که مرا بر آن حال دید ناراحت شد و برایم گریه کرد و گفت: جدایی از تو برایم مشکل است. به خطیب دهی که به آن رسیدیم مبلغ ده درهم داد و به او دستور داد که از من مراقبت کند تا اینکه یکی از دو حال صورت گیرد؛ اگر خدا بر من منت نهاد ومرا بهبودی بخشید، به دنبالش بروم تا به شهرش برسم. اینگونه از من عهد گرفت. خدای او را با نور هدایت به راه مستقیم حق موفق بدارد و خود به سوی اندلس حرکت کرد. مسافت راه از ساحل دریا تا شهر شیخ پنج روز است.

در آن دهکده سه روز ماندم، از شدت تب نمی‌توانستم حرکت کنم، در آخر روز سوّم، از تب رهایی یافتم. از ده خارج شدم و در راههای اطراف قدم می‌زدم. کاروانی دیدم که از طرف کوههای نزدیک ساحل دریای غربی می‌آیند. آنان پشم و روغن و کالاهای دیگری با خود داشتند. در مورد آنان پرسیدم کسی گفت: اینان از مکان نزدیکی «احتمالاً، قریه باشد نه قریبة، لذا در آن صورت معنی عبارت از: از دهی» از سرزمین بربرها که نزدیک جزایر رافضیان است، می‌آیند.

این سخن راکه شنیدم به سوی آنان کشیده شدم. مشتاق سفر به سرزمین آنان شدم. کسی گفت: تا آنجا بیست و پنج روز، راه است که دو روز آن بدون آب و آبادی

است. پس از آنها ده‌ها به هم وصل است. با آنان، الاغی به مبلغ سه درهم کرایه کردم تا مسافتی راکه بی‌آب و آبادی است، طی نمایم. چون آن مسافت را طی نمودیم و به سرزمین آباد آنان رسیدیم، با پای پیاده به طی مسافت پرداختم و به دلخواه خود از دهی به ده دیگر می‌رفتم تا اینکه به اوّلین مکانها رسیدم. کسی به من گفت: تا جزیره رافضیان سه روز راه مانده است. حرکت کردم و تأخیر را جایز ندانستم. به جزیره‌ای رسیدم با دیوارهای بلند که در اوّل آن برجهای محکم و مرتفعی وجود داشت.

آن جزیره با دژهای خود در ساحل دریا قرار داشت. از دروازه بزرگ که دروازه بربر نامیده می‌شد، وارد شدم. در کوچه‌ها به راه افتادم و از مسجد شهر پرسیدم، مرا به آن رهنمون شدند. وارد مسجد شدم، آن را مسجد جامع بزرگ و عظیمی یافتم که در سمت غرب شهر بر کنار دریا واقع بود. درگوشه‌ای از مسجد نشستم تا استراحت کنم، مؤذن اذان ظهر راگفت و ندا کرد: «**حی علی خیرالعمل**». چون اذان تمام شد، از خدا خواست که در فرج امام عصر صاحب الزمان ـ علیه‌السّلام ـ تعجیل کند. گریه‌ام گرفت.

گروه گروه وارد مسجد شدند و درکنار چشمه‌ای که در زیر درختی در سمت شرق مسجد بود، وضو ساختند. من با سرور و شادمانی به آنان می‌نگریستم که چگونه به شیوه منقول از امامان ـ علیهم‌السّلام ـ وضو می‌ساختند.

چون از وضو فارغ شدند مردی خوشروی باوقار و آرامش از میان آنان برخاست و به سوی محراب رفت. نماز را اقامه کرد. صفهای نمازگزاران در پشت سرش بسته شد و مردم نماز را به او اقتدا کردند، نمازی کامل با ارکان منقول و تسبیحات جامع بجای آوردند. لکن من به خاطر مشکلات سفر و خستگی راه نماز ظهر را نتوانستم با آنان بجای آورم.

وقتی که نماز را تمام کردند و مرا دیدند، بر من خرده گرفتند که چرا اقتدا نکرده‌ام. همگی بسویم آمدند و حال مرا پرسیدند و اینکه اصلیت من ازکجاست و مذهبم چیست؟ احوال خود را به آنان بازگفتم و بیان داشتم که عراقی الاصل هستم و مرد مسلمانی‌ام که می‌گویم:

«اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الاديان كلها ولوكره المشركون».

گفتند: این دو شهادت تراکافی نیست مگر برای حفظ خونت در دنیا. چرا شهادت دیگر را نمی‌گویی که بدون حساب وارد بهشت شوی؟ به آنان گفتم: آن شهادت چیست؟ مرا بدان راهنمایی کنید، خدای شما را رحمت کند. امام آنان به من گفت: شهادت سوّم این است که بگویی:

«اشهد ان اميرالمؤمنين و يعسوب المتقين وقائد القرّ المحجلين على بن ابى‌طالب والائمة الاحد عشر من ولده اوصياء رسوله اللّه و خلفاؤه من بعده بلافاصلة».

خداوند عزّوجلّ پیروی از آنان را بر بندگانش واجب و آنان را اولیای اوامر و نواهی خود و حجت بر خلق در روی زمین و امان ساکنان زمین کرده است. زیرا صادق امین محمّد، پیامبر خدای جهانیان از طرف خدای سبحان از آنان خبر داده است. پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ آن را از ندای خداوند عزّوجلّ در شب معراج به آسمانهای هفتگانه که در نزدیکی به خدا چون قاب دو قوس یا نزدیکتر شد، شنیده است. او آنان را یکی پس از دیگری بنام خوانده است.

چون این سخن آنان را شنیدم، خدای را ستایش کردم و از این بابت شادمان شدم، خستگی راه از بدنم رفت و به آنان گفتم که هم مذهب آنان هستم، به اشتیاق تمام به من توجه کردند و درگوشه‌ای از مسجد برایم مکانی در نظرگرفتند، با عزّت و احترام در طول اقامتم با من رفتارکردند. امام مسجد شب و روز مرا ترک نمی‌کرد.

ازاو در مورد غذا و طعام پرسیدم که ازکجا می‌آید. زیرا زمین زراعی برای آنان سراغ ندارم. گفت: غذای آنان از جزیره خضراء که در دریای سفید واقع است، و از جزایر فرزندان امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ، می‌آید. گفتم: در سال چه مقدار غذا برای شما می‌آید؟ گفت: در سال دو مرتبه، در سال جاری یک بار آمده، بار دیگر مانده است. گفتم: چقدر مانده تا بار دوّم هم بیاید؟ گفت: چهار ماه.

از اینکه مدت درازی به آن مانده، متأثر شدم. چهل روز ماندم شبانه روز از

خدا می‌خواستم که در آن تعجیل کند. در این مدت در کمال عزّت و احترام در میان آنان بسر بردم. در پایان روز چهلم دلم از درازی مدت گرفت. به خارج از شهر، کنار ساحل رفتم، به سمت مغرب که مردم شهر گفته بودند غذای آنان از آنجا می‌آید، نگاه می‌کردم. از دور شبحی دیدم که حرکت می‌کند. از مردم در مورد آن شبح سؤال کردم. به آنان گفتم: آیا در این دریا، پرنده سفیدی هست؟ گفتند: نه. آیا چیزی دیدی؟ گفتم: آری. گفتند: اینها کشتی‌هایی است که هر سال از شهر فرزندان امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ بسوی ما می‌آیند.

چیزی نگذشت تا کشتی‌ها رسید. آنطور که آنان می‌گفتند: آمدن کشتی‌ها در روز موعود نبود. در جلوی آنها کشتی بزرگی و بدنبال آن کشتی‌های دیگر تا اینکه هفت کشتی رسید. از کشتی بزرگ، پیرمرد چهارشانه‌ای، خوشرو، با لباسی زیبا به ساحل آمد. وارد مسجد شد و طبق روش منقول از امامان وضو گرفت. نماز ظهر و عصر بجای آورد. چون از نماز فارغ شد، بسوی من آمد. بر من سلام کرد. پاسخ گفتم. گفت: اسمت چیست؟ گمان کنم علی نام داری؟ گفتم: درست گفتی. پنهانی همچون کسی که مرا می‌شناسد، با من سخن گفت. سپس پرسید: نام پدرت چیست؟ باید مرد فاضلی باشد؟ گفتم: بلی. برایم شکی نمانده بود که او در سفر دمشق همراه ما بوده است.

گفتم: ای پیر، کی نام من و پدرم را به تو گفته است؟ آیا در سفر دمشق به مصر همراه ما بودی؟ گفت: نه. گفتم: در سفر مصر به اندلس چطور؟ گفت: نه، به سرورم امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ سوگند. به او گفتم: پس از کجا اسم من و پدرم را می‌دانی؟ گفت: بدان که پیش از این، از اصلت خبردار شدم. نام و شخصیّت و هیئت تو و نام پدرت را دانستم، تو را به جزیره خضراء همراهی می‌کنم.

از اینکه از من یادی کرد و نزدشان نامم بر زبانهاست مسرور شدم. او عادت داشت که بیش از سه روز نزد اینان نماند، امّا این بار یک هفته ماند و غذا و طعام را به کسانی که برایشان مقرر شده بود، رسانید. چون از آنان امضای رسید، گرفت، عازم سفر شد و مرا با خود برد. از راه دریا حرکت کردیم.

شانزده روز که گذشت، آب سفیدی دیدم. آنقدر به آن نگاه کردم که شیخ که نامش محمّد بود، پرسید: چرا اینقدر به این آب نگاه می‌کنی؟

گفتم: آبی به رنگ غیررنگ آب می‌بینم.

گفت: این دریای سفید است و آن جزیره خضراء. این آب چون دایره‌ای دورادور جزیره راگرفته بدین معنی که از هر سوی که بیایی، این آب سفید را می‌بینی. حکمت خدای چنین اقتضا کرده که هرگاه کشتی‌های دشمنان ما وارد آن شوند، غرق می‌گردند. امّا به برکت امام و سرورمان صاحب الزمان ـ علیه‌السّلام ـ می‌توانیم از آن بگذریم. سپس از وی در مورد نوشیدن از آب پرسیدم و قدری از آن نوشیدم. چون آب فرات بود.

پس از عبور از آن آب سفید به جزیره خضراء که در عمران و آبادانی است، رسیدیم. از کشتی بزرگ در ساحل دریا پیاده شدیم. وارد شهر شدیم. شهر دارای قلعه‌ها و برجهای زیادی بود. هفت حصار داشت که بر ساحل دریا واقع بود. درختان فراوان از میوه‌های متنوع و جویبارهای زیادی جاری بود. بازارهای زیادی داشت و حمام‌های فراوان. بیشتر خانه‌های آن از سنگ مرمر روشن بود. مردمانش زندگانی خوبی داشتند. از این بابت سراسر وجودم را شادمانی فراگرفت.

پس از استراحت در منزلِ همراهم محمّد، او مرا به مسجد جامع بزرگ شهر برد. جمعیت زیادی در آن دیدم که فردی در میان آنان نشسته بود، آنقدر با هیبت و شکوه و وقار بود که نمی‌توانم، آن را وصف کنم. مردم او را سیّد شمس‌الدین محمّد عالم، خطاب می‌کردند. نزدش قرآن، فقه، علوم عربی، اصول دین و اصول فقه می‌آموختند. فقه را مسئله مسئله، قضیه قضیه و حکم حکم از صاحب الزمان ـ علیه‌السّلام ـ می‌گرفتند.

چون به مقابلش قرارگرفتم، خوش آمد گفت و مرا در نزدیکی خود نشانید. از خستگی راه پرسید وگفت که پیش از این تمام آنچه بر من گذشته، به او رسیده است و شیخ محمّد که مرا همراهی کرد، به دستور سیّد شمس‌الدین عالم که خدای عمرش را طولانی گرداند، مرا با خود آورده است.

سپس دستور داد که مکانی در یکی از زوایای مسجد برایم در نظر گرفته شود. به من گفت:

این مکان برای خلوت و استراحت تو است. برخاستم و به آن مکان رفتم و تا عصر در آنجا استراحت نمودم. آن موقع کسی آمد و گفت: از جایت برنخیز تا سید و یارانش برای خوردن شام نزد تو آیند. گفتم: اطاعت می‌شود.

چیزی نگذشت که سیّد که خدایش به سلامت دارد، با یارانش رسید. نشستند، سفره پهن شد. شام خوردیم. سپس همراه سیّد برای اقامه نماز مغرب و عشا به مسجد رفتیم.

پس از اقامه نماز، سیّد به خانه‌اش رفت و من به جای خودم برگشتم. هیجده روز بدین منوال سپری شد.

اوّلین روز جمعه‌ای که با آنان نماز گزاردم، دیدم که سیّد که خدایش به سلامت دارد، دو رکعت نماز جمعه واجب به جای آورد و چون نماز به پایان رسید، گفتم: ای سرور من، شما نماز جمعه را دو رکعت واجب بجای آوردید. گفت: بلی. زیرا شروط آن معلوم است. پس چون وقت آن رسد، واجب گردد. با خود گفتم: شاید امام ـ علیه‌السّلام ـ حاضر باشد.

بار دیگر در خلوت از او پرسیدم: آیا امام حاضر است؟ گفت: نه ولی به دستوری که صادر فرموده، من نائب خاص امام هستم. گفتم: ای سرور من، آیا امام ـ علیه‌السّلام ـ را دیده‌ای؟ گفت: نه ولی پدرم «ره» به من گفت که سخن امام را شنیده ولی شخص او را ندیده و جدم «ره» سخنانش را شنیده و شخص او را دیده است. به او گفتم: چرا چنین است؟ به من گفت: برادرم! خداوند سبحان، فضیلت را به هر کس از بندگانش بخواهد می‌دهد و این به خاطر حکمت بالغه و عظمت قاهره الهی است همانطور که خداوند متعال انبیاء و پیامبران و اوصیاء را از میان بندگانش به این فضیلت برتری داده و آنان را اعلام خلق و وسیله بین خود و آنان قرار داده است تا هر کس هلاک شود با بینه و دلیل آشکار به هلاکت رسد و هر کس حیات یابد از روی دلیل آشکار باشد. لطف پروردگار است که زمین از حجت بر خلق خالی نباشد و آن

حجت را سفیری است که پیامش را ابلاغ می‌کند.

سپس سیّد که خدایش به سلامت دارد، دستم را گرفت و به بیرون از شهر خود برد و با هم به طرف باغها روانه شدیم. در آنجا جویباری جاری و بستانهای فراوان با میوه‌های رنگارنگ و در نهایت خوبی و شیرینی از قبیل انگور، انار و گلابی و... دیدم که در عراق عرب و عراق عجم و تمامی سرزمینهای شام ندیده بودم.

در این هنگام که از باغی به باغ دیگر می‌رفتیم، مردی خوش منظر با دو لباس از پشم سفید بطرف ما آمد. چون به ما رسید سلام کرد و از ما گذشت، هیبت او مرا شگفت‌زده کرد. از سیّد که خدایش به سلامت دارد پرسیدم: این مرد کیست؟ گفت: آیا به این کوه بلند نگاه می‌کنی؟ گفتم: آری. گفت: در میان آن کوه مکان زیبایی است که در آن و در زیر درخت و پر شاخ وبالی، چشمه ای روان است. در کنار آن قبه ای است که از آجر ساخته شده. این مرد با دوست خود، خادم آن بارگاه هستند. من هر صبح جمعه به آنجا می‌روم. امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ را در آنجا زیارت می‌کنم. دو رکعت نماز به جای می‌آورم. ورقه‌ای می‌یابم که در آن مسائلی راکه در حکم بین مردم بدان نیاز دارم، نوشته شده است. هر چه در ورقه نوشته باشد، عمل می‌کنم. شایسته است که به آنجا روی و بارگاه امام ـ علیه‌السّلام ـ را زیارت کنی.

به آن کوه رفتم. بارگاه را آنگونه که سیّد که خدایش به سلامت دارد، توصیف کرده بود، یافتم. در آنجا دو خدمتکار دیدم. آن یکی که از ما گذشته بود، به من خوش‌آمد گفت. امّا دیگری رویش را از من گرداند. به او گفت: با او چنین مکن. من او را همراه سیّد شمس‌الدین عالم دیدم. سپس به سوی من برگشت. خوش‌آمدگویی کرد. با من سخن گفتند. برایم نان و انگور آوردند. آن را خوردم و از آب چشمه‌ای که در زیر آن بارگاه بود، نوشیدم و وضو ساختم و دو رکعت نماز بجای آوردم. در مورد رؤیت امام ـ علیه‌السّلام ـ از آن دو پرسیدم. به من گفتند: رؤیت امام غیرممکن است و اجازه نداریم که به احدی خبر دهیم. از آنان التماس دعا کردم. برایم دعا نمودند. از آنان جدا شدم و از کوه پایین آمدم تا به شهر رسیدم.

چون به شهر رسیدم، به خانه سیّد شمس‌الدین عالم رفتم. کسی به من گفت:

برای کار بیرون رفته است. پس به خانه شیخ محمّد رفتم که با او به جزیره آمده بودم. با او نشستم و داستان رفتن به کوه و اجتماع با دو خدمتکار و روی‌گردانی خادم را برایش بازگو کردم.

به من گفت: احدی غیر از سیّد شمس‌الدین و امثال او اجازه صعود به آنجا را ندارند. از اینرو با تو آنگونه رفتار کرده است.

درباره سیّد شمس‌الدین «ادام الله افضاله» پرسیدم. گفت: او از اولاد اولاد امام است و بین او و بین امام ـ علیه‌السّلام ـ پنج واسطه قرار دارد و او به دستوری که از امام ـ علیه‌السّلام ـ صادر شده، نائب خاص آن حضرت است.

شیخ صالح زین‌الدین علی بن فاضل مازندرانی ساکن نجف‌اشرف، گفت: از سیّد شمس‌الدین عالم که خدایش عمر دهد، در نقل بعضی از مسایلی که بدان نیاز می‌شود، قرائت قرآن مجید و مقابله موارد مشکل علوم دینی و غیره اجازه خواستم. پاسخ مثبت داد و گفت: اگر ضرورتی دارد پس ابتدا از قرائت قرآن عظیم شروع کن.

هرگاه چیزی می‌خواندم که درباره آن بین قرّاء اختلاف است، می‌گفتم: حمزه چنین قرائت کرده، کسائی چنان، عاصم آنگونه، ابوعمر بن کثیر این چنین.

سیّد که خدایش به سلامت دارد گفت: ما اینان را نمی‌شناسیم. قرآن پیش از هجرت رسول اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ از مکه به مدینه و پس از آن، بر هفت حرف نازل شده است. چون پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ حجةالوداع را انجام داد روح‌الامین، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای محمّد، قرآن را برایم تلاوت کن تا ابتدای سوره‌ها و آخر آن و شأن‌نزول هرکدام را برایت بگویم.

علی بن ابی‌طالب و دو فرزندش حسن و حسین ـ علیهم‌السّلام ـ، ابی ابن کعب، عبدالله بن مسعود، حذیفة بن یمان، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، حسان بن ثابت و گروهی از صحابه که خدای از برگزیدگان آنان خشنود باد، جمع شدند. پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ از اوّل تا آخر قرآن را خواند. هر وقت به چیزی رسید که در آن اختلاف است، جبرئیل برایش بیان می‌کرد و امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ آن را در پوستی می‌نوشت. بنابراین تنها قرائت امیرالمؤمنین و وصی پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ

است و بس.

به او گفتم : ای سرور من، می‌بینم که بعضی از آیات با آیات قبلی و بعدی ارتباط ندارد و فهم و دقّت من از فهم آن عاجز است.

گفت : همین است که گفتی. علت آن این است که چون پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ رحلت کرد و قریش خلافت ظاهری را غصب کردند، امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ تمام قرآن را جمع و آن را در پارچه‌ای بست و آن را برای آنان که در مسجد بودند، آورد. فرمود: این کتاب خداست. پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ مرا فرمان داد که آن را به شما عرضه کنم تا در روز قیامت بر شما حجت باشد، فرعون امت و نمرود آن گفت: ما به قرآن تو نیازی نداریم. حضرت ـ علیه‌السّلام ـ فرمود: حبیب من محمّد ـ صلّی الله علیه و آله ـ از این گفته‌ات مرا خبر داد ولی می‌خواستم که حجت را بر شما تمام کنم.

حضرت به خانه‌اش برگشت و می‌فرمود: **«لا اله الا انت وحدك لاشريك لك لا رادّ لما سبق فی علمك ولامنع لما اقتضته حكمتك فكن انت الشاهد لی عليهم يوم العرض عليك».**

ابن ابی قحانه «ابوبکر» مسلمین را ندا داد و به آنان گفت: هر کس آیه یا سوره‌ای از قرآن دارد، بیاورد. ابوعبیده جراح، عثمان، سعد بن ابی وقاص، معاویة بن ابی سفیان، عبدالرحمن بن عوف، طلحة بن عبیداللّه، ابوسعید خدری، حسان بن ثابت و گروههایی از مسلمانان جمع شدند و این قرآن را جمع‌آوری کردند و نواقصی راکه پس از رحلت رسول اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ از خودشان برآن وارد شده بود، ساقط کردند.

از اینرو آیات را بهم نامربوط می‌بینی. قرآنی که امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ جمع کرده به خط خودش نزد صاحب‌الامر ـ علیه‌السّلام ـ محفوظ است و در آن همه چیز حتی جریمه خدشی که بر بدن وارد شود، وجود دارد. شکی در صحت این قرآن نیست و مسلماً سخن خداست. این فرمایش امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ است.

شیخ فاضل علی بن فاضل گفت: از سیّد شمس‌الدین که خدایش حفظ کند مسائل فراوانی نقل کردم که بالغ بر نود مسئله می‌شود و همه نزد من موجود است.

آن را در یک مجلد جمع کردم و آن را **الفوائد الشمسیه** نامیده‌ام و جز افراد خاص کسی را از آن آگاه نمی‌کنم. ان شاء اللّه آن را خواهی دید.

جمعه دوّم که جمعه میانی از جمعه‌های ماه است، چون از نماز فارغ شدیم و سیّد که خدایش او را به سلامت دارد، برای افاده مؤمنان در مجلس نشست، از بیرون مسجد صدای داد و فریاد عظیمی را شنیدم. از سیّد پرسیدم. به من گفت: فرماندهان ارتش ما در هر جمعه میانی ماه سوار می‌شوند و منتظر فرج هستند. از او اجازه خواستم که آن را ببینم. اجازه داد. دیدم جمع زیادی هستند که خدای را تسبیح و ستایش می‌کنند. تهلیل **«لا اله الا اللّه»** می‌گویند و از خدا می‌خواهند که در فرج امام قائم به امر خدا و ناصح برای دین خدا «م ح م د» بن حسن مهدی خلف صالح، صاحب‌الزمان تعجیل کند.

سپس به مسجد سیّد که خدایش به سلامت دارد، برگشتم. به من گفت: آیا سپاه را دیدی؟ گفتم: بلی. گفت: آیا فرماندهان را شمارش کردی؟ گفتم: نه. گفت: آنان سیصد ناصر هستند و سیزده ناصر مانده است که خداوند در فرج ولی خود تعجیل کند که او بخشنده کریم است.

گفتم: سرور من، امام زمان کی ظهور می‌کند؟ گفت: برادرم، علم آن نزد خداوند است و فرج به مشیّت و خواست خداست. حتی ممکن است امام هم نداند بلکه علامات و نشانه‌هایی دارد که دلیل بر ظهور اوست.

از جمله : ذوالفقار با بیرون آمدن از غلاف خود سخن می‌گوید و با زبان عربی مبین می‌گوید: ای ولی خدا به نام خدا قیام کن و بوسیله من دشمنان خدا را بکش.

و از آن جمله سه صدا است که تمام مردم آن را می‌شنوند:

صدای اوّل می‌گوید : **«ازفت الآزفة، یامعشر المؤمنین»**.

صدای دوّم می‌گوید : **«ألا لعنة اللّه علی الظالمین لآل محمدّ** ـ علیهم‌السّلام ـ**»**.

صدای سوّم «بدنی ظاهر می‌شود و در زیر آفتاب دیده می‌شود» و می‌گوید: **«ان اللّه بعث صاحب‌الامر (م ح م د) بن الحسن المهدی** ـ علیه‌السّلام ـ **فاسمعوا له وأطیعوا»**.

گفتم : ای سرور من، ما از مشایخ خود روایاتی از امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ نقل کرده‌ایم که از آن جمله است:

هنگامی که حضرت مأمور به غیبت کبری شد، فرمود: هر کس پس از این غیبت مرا ببیند، همانا دروغ گفته است. حال چگونه در بین شما کسانی او را می‌بینند؟

گفت : درست گفتی. حضرت ـ علیه‌السّلام ـ آن را در زمانی فرموده که دشمنان اهل‌بیت ـ علیهم‌السّلام ـ و فرعونهای بنی‌عباس فراوان بودند، حتی برخی از شیعه نمی‌توانستند با هم در مورد آن حضرت سخن گویند. امّا زمان طولانی گذشته و دشمنان از او مأیوس شده‌اند، و از سوی دیگر: سرزمین ما از آنان دور است و دشمنی و ستم آنان به اینجا نمی‌رسد و به برکت وجود حضرت ـ علیه‌السّلام ـ احدی از دشمنان نمی‌تواند به ما دسترسی پیدا کند.

گفتم : ای سرور من، علمای شیعه حدیثی از امام ـ علیه‌السّلام ـ نقل کرده‌اند که آن حضرت پنج چیز را بر شیعیان خود مباح کرده است. آیا شما هم آن را از حضرت ـ علیه‌السّلام ـ روایت کرده‌اید؟

گفت : بلی، آن حضرت ـ علیه‌السّلام ـ اجازه داده و پنج چیز را برای شیعیان خود از اولاد علی ـ علیه‌السّلام ـ مباح کرده است و گفت: برای آنان حلال است.

گفتم : آیا اجازه داد که شیعیان از اسرای عامه کنیز و غلام بخرند؟ گفت: آری. از اسرای دیگران هم. زیرا حضرت ـ علیه‌السّلام ـ فرمود: با آنان همانطور برخورد کنید که آنان خود می‌کنند. این دو مسئله جدای از مسائلی است که پیش از این برایت بیان کردم.

سیّد که خدایش به سلامت دارد، گفت: او از مکّه بین رکن و مقام ابراهیم در سالی فرد خروج می‌کند. مردم باید در انتظار آن باشند.

گفتم : ای سرور من، میل دارم که در کنار شما باشم تا اینکه خدا اجازه فرج دهد.

به من گفت : ای برادرم، بدان که پیش از این به من گفته شده که تو باید به وطن

خودت برگردی و در توان من و تو نیست که با آن مخالفت کنیم. تو زن و فرزند داری و مدّت درازی از آنان دور بوده‌ای. و بیش از این دوری از آنان روا نباشد.

از این مسئله متأثر شدم و گریستم.

گفتم : ای مولای من، آیا راه بازگشتی در مورد من هست؟ گفت: نه.

گفتم : ای مولای من، آیا اجازه می‌دهی آنچه دیده و شنیده‌ام نقل کنم؟ گفت: اشکالی ندارد که برای مؤمنان نقل کنی تا دلهای آنان آرامش گیرد مگر فلان و فلان مسئله را. ای مولای من، آیا نگاه به جمال و سیمای آن حضرت ـ علیه‌السّلام ـ امکان دارد؟

گفت : نه. لیکن ای برادرم بدان که هرمؤمن با اخلاصی می‌تواند امام ـ علیه‌السّلام ـ را ببیند ولی او را نشناسد. گفتم: ای سرور من، من از جمله بندگان مخلص هستم ولی او را ندیده‌ام. گفت: دو بار او را دیده‌ای، یکبار، زمانی است که برای اوّلین بار به سامره آمدی و یارانت از تو پیشی گرفتند و تو از آنان عقب ماندی تا به نهر آبی رسیدی. سواری که بر اسب شهباء سوار و نیزه‌ای در دست و شمشیری دمشقی داشت، حاضر شد. چون او را دیدی بر لباست ترسیدی. چون به تو رسید، گفت: نترس، بسوی یارانت برو. آنان زیر آن درخت منتظر تو هستند. به خدا سوگند آنچه را که اتفاق افتاده بود، برای من بیان کرد.

گفتم : ای سرور من، چنین بود.

گفت : بار دوّم زمانی که از دمشق برای سفر به مصر خارج شدی و همراه شیخ اندلسی بود. ازکاروان جدا شدی و ترس شدیدی بر تو مستولی شد. سواری به نزد تو آمد که بر اسب سفید پای سوار بود و در دستش نیز نیزه‌ای بود. به تو گفت: برو و نترس، به قریه‌ای برو که در سمت شمال توست و نزد مردم آنجا یک شب بخواب و مذهب خودت را برایشان بگو و از آنان تقیه مکن. آنان و چندین دهکده در جنوب دمشق از مؤمنان با اخلاص هستند و از پیروان علی بن ابی‌طالب و ائمه معصومین ـ علیهم‌السّلام ـ آیا چنین نبود، ای پسر فاضل؟

گفتم : بلی. به آن قریه رفتم و نزدشان ماندم. مرا عزیز و گرامی داشتند. از

مذهب‌شان پرسیدم. به من گفتند: ما بر مذهب امیرالمؤمنین و وصی رسول پروردگار جهانیان، علی بن ابی‌طالب و اولاد معصوم او هستیم و از من تقیه نکردند.

به آنان گفتم: چگونه به این مذهب معتقد شدید؟ و چه کسی آن را به شما رساند؟ گفتند: ابوذر غفاری«رض» آنگاه که عثمان او را به شام و معاویه او را به این سرزمین تبعید کرد. برکت وجودش شامل حال ما شد. فردای آن شب، از آنان خواستم که به کاروان بپیوندم. دو نفر همراه من کردند تا مرا به کاروان رساندند. این کار پس از آن بود که مذهب خود را برای آنان گفتم.

به او گفتم: ای سرور من، آیا امام زمان هر چند گاهی حج می‌گزارد؟

گفت: ای پسر فاضل، دنیا یک قدم مؤمن است. پس چگونه است نسبت به کسی که دنیا بر پا نمی‌ماند مگر به وجود او و پدرانش؟ بلی، هر سال حج می‌گزارد و پدرانش را در مدینه، عراق و طوس زیارت می‌کند و به سرزمین ما برمی‌گردد.

سپس سیّد شمس‌الدین مرا ترغیب کرد که لحظه‌ای از بازگشت به عراق و عدم توقف در سرزمین مغرب درنگ نکنم و یادآوری کرد که بر روی درهم آنان عبارت: «**لا اله الا اللّه، محمّد رسول اللّه، علی ولی اللّه، محمّد بن الحسن القائم بامراللّه**» نقش بسته است.

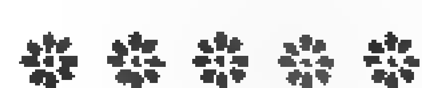
سیّد پنج درهم به من داد که برای برکت نزد خود دارم. سپس با همان کشتی هایی که آمده بودم، مرا فرستاد تا به همان اوّلین شهری رسیدم که در سرزمین بربر وارد شده بودم. مقداری گندم و جو به من داده بود. در آن شهر به مبلغ دویست و چهل دینار پول رایج مغرب فروختم. به توصیه سیّد شمس‌الدین عالم که خدایش عمر طولانی دهد، راه اندلس در پیش نگرفتم. با حاجیان مغربی به مکّه رفتم، حج بجای آوردم و به عراق آمدم. قصد دارم تا پایان عمر در نجف‌اشرف بمانم.

شیخ زین‌الدین علی بن فاضل مازندرانی گفت: نزد آنان، ذکری از علمای امامیه نشنیدم مگر پنج نفر: سیّد مرتضی موسوی، شیخ ابوجعفر طوسی، محمّد بن یعقوب کلینی، ابن بابویه، شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلی.

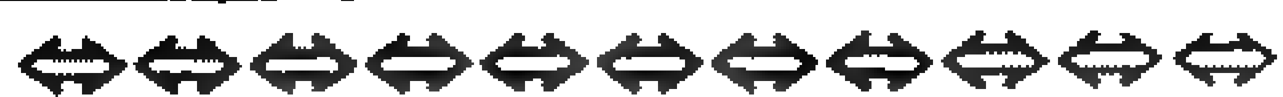
این آخرین مطلبی است که از شیخ صالح پرهیزکار و فاضل پیراسته علی بن

فاضل مازندرانی «ادام الله افضاله» شنیدم. خدای دانشمندان و پرهیزکاران مثل او را در دنیا فراوان گرداند.

حمد و ستایش خدای را در آغاز و پایان، در آشکار و پنهان و درود و سلام خدا بر بهترین خلق او، محمّد و خاندان معصوم پاکیزه‌اش.»[1]



۱ ـ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۴ ـ ۱۵۹؛ تبصرة الولی، ص ۲۵۱ ـ ۲۴۳.



فصل دوم:

سند

روایت

جزیره خضراء



سند روایت

در مورد سند روایت ذکر چند نکته را ضروری می‌دانیم:

۱ ـ فردی که می‌گوید: «در خزانه امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب به خط شیخ فاضل و عالم عامل فضل بن یحیی طیبی یافتم...». برای ما ناشناخته است، اسم و نسب و وضعیت او بطور کامل معلوم نیست. واقعاً باید پرسید که این مرد کیست؟ زیرا قطعاً او مجلسی نیست. چرا که مجلسی تصریح کرده است که تنها از رساله متداول نقل می‌کند. سیّد هاشم بحرانی هم که معاصر او بوده، گفته است: «یکی از مشایخ می‌گوید: به خط شیخ یافتم...».[1]

این عبارت نمی‌رساند که سیّد هاشم بحرانی از او شنیده است.

با این حساب چگونه امکان دارد که بحرانی آن را ببیند امّا مجلسی که معاصر اوست، آن را نبیند؟

بعلاوه چرا مجلسی تنها به نقل از رسالهٔ متداول بسنده کرده است و به دنبال صاحب رساله نگشته است تا وضعیت او را مشخص کند؟

۲ ـ این مرد «ناشناخته»!! چگونه فهمید که آنچه پیدا کرده است عین خط طیبی است؟ آیا خط طیبی که صد سال قبل از او فوت کرده بود تا به این حد برای

---

۱ ـ تبصرة‌الولی، ص ۲۴۳.

مردم متداول و شناخته شده بود که این مرد ناشناخته نیز آن را می‌شناخته است؟

شاید این مرد ناشناخته دچار اشتباه شده باشد و به سبب اینکه طیبی یکی از کسانی است که حدیث را نقل کرده است گمان کرده این متحدّث، خود نویسنده نیز می‌باشد غافل از اینکه هیچگونه ملازمه‌ای بین این دو موضوع وجود ندارد.

۳ـ ملاحظه می‌کنیم که علی بن فاضل که در روایت، مازندرانی خوانده شده است در همین روایت خود را عراقی می‌خواند، سعی در نوشتن برخی فضایل برای خویش دارد، از جمله از مطالبی که دربارهٔ سیّد شمس‌الدین در باب زیارت امام نقل می‌کند چنین می‌گوید:

«ای سرورم! من یکی از بندگان مخلص او هستم و او را ندیدم. او به من گفت: امّا دوبار او را دیده‌ای...» سپس آن دو بار را ذکر می‌کند.

گذشته از این تمام روایت، فضیلت بی‌نظیری را برای او رقم می‌زند و حاکی از آن است که وی به چیزی رسیده که احدی به آن دسترسی ندارد و مورد عنایت ناحیه مقدس امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ است.

با توجه به این موارد و افزودن این نکته که هیچیک از معاصرین او، وی را تأیید نکرده‌اند و تنها برخی از افرادی که صدها سال پس از وی آمده‌اند مؤیّد او هستند و ظاهراً تنها سند آنان برای این تأیید خود روایت جزیرهٔ خضراء است چنانکه سیاق کلماتشان حاکی از این امر است. ـ با توجه به تمام این مسائل ـ نتیجه می‌گیریم که نمی‌توان به صحّت روایتی که این مرد برای ما نقل می‌کند اطمینان یافت. زیرا امکان دارد که وی برای شهرت یافتن این روایت خیالی را ساخته باشد و یا همانطور که معمولاً در طول تاریخ مشاهده می‌کنیم اهداف دیگری او را بر این کار واداشته باشد.

۴ـ مسئله دیگری که به تردید ما در مورد این مرد و داستان او می‌افزاید این است که معاصرین او ـ از قبیل علاّمه حلی و ابن داود که کتاب رجالش را در سال ۷۰۷ هـ به پایان رسانده ـ بطور کامل از ذکر نام او اهمال ورزیده‌اند و هیچکدام از آنها

کوچکترین اشاره‌ای به این شخص نکرده‌اند.

و حال آنکه داستان کمیاب و کم‌نظیر او به گونه‌ای است که طبیعتاً می‌بایست معاصرین او را به ذکر نام وی در روایتش تحریک نماید تا آن را در زمرهٔ دلایل امام و امامت در مجامیع و تألیفاتشان بیاورند. چرا که دانشمندان مطالبی کم اهمیت‌تر از این را نقل کرده‌اند. آیا دانشمندان این روایت را دروغ و نادرست شمرده‌اند؟ یا آنکه روایت را نشنیده‌اند؟ یا آنکه در دوران آنها، اصولاً چنین روایتی هنوز ساخته نشده بود؟!

هر یک از موارد فوق، احتمال دارد. و تمام آنها ما را برآن می‌دارد تا در اصل روایت و راوی آن شک کنیم.

تلاش برای توجیه اشکال فوق به این نحو که برخی از افراد وجود دارند که مؤلفان علم و رجال با وجود معاصر بودن با ایشان، آنان را ذکر نکرده‌اند و شاید این مرد نیز از آنان باشد، تلاشی ناموفق است زیرا اینگونه شخصیتها، در کتب دیگر ذکر شده‌اند؛ یا آنکه وثاقت ایشان گذشته از مطالبی که با خودشان در مورد خویش نقل کرده‌اند از طریق قراین و شواهد اثبات گردیده است. بعلاوه اینگونه شخصیتها ـ مانند علی بن فاضل ـ روایتی نقل نکرده‌اند که تاریخ در مورد آن چیزی را ضبط کرده باشد. بنابراین، بی‌توجهی معاصران علی بن فاضل نسبت به او و روایتی که نقل کرده است و بی‌اطلاعی ایشان از وضعیّت وی ـ به استثنای آنچه او دربارهٔ خود نقل می‌کند ـ موجب می‌گردد تا دربارهٔ او شدیداً تردید ایجاد شود.

۵ ـ نکته جالب توّجه دیگر این است که علی بن فاضل در روایت مذکور تصریح می‌کند که از اوّل تا آخر روایت خویش را در حضور طیبی و گروهی از علماء حلّه و اطراف آن که برای دیدار این شیخ آمده بودند نقل کرده است.

امّا ـ با این وجود ـ ما هیچیک از این علماء را نمی‌شناسیم که مستقیماً یا با واسطه روایت مذکور را نقل کرده باشند. با وجود آنکه انتظار می‌رود که علماء مذکور، این روایت را در شهرها و میان بندگان خدا پخش کنند و زبان به زبان نقل گردد و حدیث محافل و مجالس گردد زیرا این حدیث محل وجود امام و فرزندان او

را در شرایط پیچیده و استثنایی مشخّص می‌کند.

همچنین انتظار می‌رفت که مردم از نقاط مختلف برای دیدار با قهرمان این کشف شگفت‌آور، تبرکّ جستن به او و شنیدن و نوشتن روایت عازم محل اقامت او گردند و بعلاوه علماء نیز به ذکر نام او و داستانش در معاجم رجالی و سایر کتب تبرک جویند. امّا هیچکدام از این امور مورد انتظار رخ نداده است. ما از احدی نامی از این داستان نشنیده‌ایم به غیر از طیبی که آن را از برگهایی که در مخزن کتابخانه‌ای بوده است و آن را شخص ناشناخته‌ای شناخته و کشف کرده، چنین داستانی را نقل کرده است. راوی ناشناختهٔ روایت نیز بعدها از روی خط شناخته شده‌اش، شناسائی شده است. واقعاً که تبارک الله احسن الخالقین!!!

صدق راوی مستلزم صدق روایت نیست:

اگر از اشکالات فوق چشم‌پوشی کنیم و فرض کنیم که علی بن فاضل در نقل روایت صداقت داشته است. این امر مستلزم آن نیست که محتوای روایت نیز راست باشد. زیرا ما راهی برای اثبات درستی آنچه شمس‌الدین محمّد عالم، ادعا کرده است نداریم.

پس شاید جزیره‌ای موسوم به «جزیرهٔ خضراء» وجود داشته باشد و مردی به نام شمس‌الدین در آن زندگی بکند و گروهی دیگر نیز در آنجا باشند و ادعا کنند که از فرزندان و طرفداران امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ هستند امّا این ادّعا را چگونه می‌توان اثبات نمود؟ شاید آنان از این طریق قصد گمراه ساختن مردم و بازی کردن با عواطف و احساسات ایشان را داشته باشند.

امری که نمونه آن را بسیار مشاهده می‌کنیم که افرادی با سعی در اثبات مطالبی دربارهٔ خود در جهت اهداف شیطانی و مکارانهٔ خود تلاش می‌کنند. بودن این افراد در جزیره‌ای که اطرافش را آب سفید گرفته است، برای ثابت شدن این مدّعا کافی نمی‌باشد زیرا علی بن فاضل با چشم خود، هلاکت دشمنان اهل‌بیت ـ علیهم‌السّلام ـ را در آن دریا و غرق شدن کشتی‌هایشان را مشاهده نکرده است بلکه این

موضوع، ادعای صرفی است که از رفیق خود شنیده است.

خبر دادن ازکسی که غذا و طعام را برای علی بن فاضل به نام خودش و نام پدرش و ویژگی او به جزیرهٔ رافضی‌ها می‌آورد نیز برای اثبات صدق این مدّعا کافی نیست. خصوصاً با توجّه به اینکه دستیابی به این اطلاعات از طریق وسایل معمولی مانند این که در جزبره افرادی داشته باشند که آمدن هر کس را از قبل به آنها اطلاع دهد، وجود دارد.

با علم به این مطلب که علی بن فاضل گمان می‌کرد که این مرد درکاروان آنها از دمشق به مصر، همراه آنان بوده است، او می‌گوید:

«شک ندارم که او از دمشق همراه ما بود ـ و در تبصره الولی می افزاید: (تا جزیرهٔ اندلس) ـ پرسیدم: ای شیخ آیا در مسیر دمشق به مصر تو همراه ما بودی؟

پاسخ داد: نه به سرورم سوگند.

پرسیدم: از مصر تا اندلس چطور؟

جواب داد: نه به خدا سوگند».[۱]

با توجه به مطلب فوق ملاحظه می‌کنیم که وی صرفاً به ذکر این مطلب اکتفا می‌کند که بگوید او با ایشان نبوده است!! و حال آنکه به این نکته علم داشته است که این کاروان هر چقدر هم بزرگ و وسیع باشد به خاطر طولانی بودن سفر و نیاز به همکاری افراد با یکدیگر، همدیگر را خواهند شناخت. و می‌دانسته است که تردیدی در همراهی وی باکاروان نبوده است.

بحث پیرامون سند حدیث از طریق دیگر:

در پایان مناسب دیدم که اشکالی را در مورد سند حدیث **«جزیره خضراء»** بیان کنم. این اشکال توسط یکی از برادران که نخواست نامش ذکر شود بیان شده است. البته مشارالیه در ابتدا تمایل به نشر این مطلب نیز نداشت ولی سرانجام

---

۱ ـ تبصرة الولی، ص ۲۴۶ و به روایت قبلی مجلسی مراجعه کنید.

پذیرفت تا خلاصه‌ای از اشکال را در اختیار ما بگذارد، که عیناً در زیر می‌آید:

داستان جزیره خضراء در منابع اوّلیه:

در میان منابع موجود، قدیمی‌ترین مأخذی که برای حدیث مذکور به چشم می‌خورد، کتاب مجالس المؤمنین قاضی نوراللّه شوشتری است. وی درسال ۱۰۱۹ ه. ق به شهادت رسید.«۱» زیرا کسی را قبل از او نیافتم که این حدیث را ذکر کرده باشد.

البته به استثنای سیّد شمس‌الدین محمّد بن اسداللّه«۲» معاصر قاضی، که محتمل است وی این حدیث را نقل کرده باشد.

همچنین نقل کرده‌اند که محقق کرکی ترجمه‌ای به زبان فارسی از این داستان دارد که در ذیل کتاب شمس‌الدین«۳» چاپ شده است. امّا مآخذی که شرح حال محقق کرکی را آورده‌اند و تألیفات او را برشمرده‌اند، هیچ نامی از این ترجمه به میان نیاورده‌اند.«۴»

در اینجا شایان توجه است که شیخ آغا بزرگ تهرانی اگرچه در ابتدا ترجمهٔ حدیث جزیرهٔ خضراء را به محقق کرکی نسبت داده است «۵» امّا مجدداً از این قول برمی‌گردد و ضمن بیان تردید خویش می‌افزاید:

«شاید این ترجمه همان باشد که در ذیل رساله شمس‌الدین محمّد بن اسداللّه آورده شده است شاید هم، ترجمه از خود سیّد شمس‌الدین محمّد باشد که آن را در ذیل رساله‌اش مندرج نموده است».«۶»

---

۱ ـ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۷۹ ـ ۷۸.
۲ ـ الذریعه، ج ۵، ص ۱۰۶ / ج ۴، ص ۹۴ / ج ۱، ص ۱۰۹.
۳ ـ همان مآخذ.
۴ ـ أمل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۱؛ تکمله أمل الامل، ص ۲۱۹؛ ریاض العلماء، ج ۳، ص ۴۴۱؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۰۸.
۵ ـ الذریعه، ج ۴، ص ۹۴.
۶ ـ الذریعه، ج ۵، ص ۱۰۶.

داستان جزیره در امالی شهید:

قاضی شوشتری از شهید در کتاب مجالس نقل می‌کند که وی آن را در برخی از امالی خویش روایت کرده است.[۱]

لکن قاضی نمی‌گوید آیا این مطلب را با چشم خود دیده است یا اینکه در این نقل به یک یا چند واسطه اعتماد کرده که باید از آنها اطلاع پیدا کنیم تا ببنیم که برای ما گمان به درستی مطلب ایجاد می‌کند یا یقین؟

از این گذشته مجلسی«ره» با وجود این که تصریح می‌کند که تمام کتب و رسایل و پاسخ مسایل شهید را در اختیار دارد داستان جزیره را در باب نوادر بحار[۲] نقل نموده است. بنابراین بعید است شهید املایی داشته باشد که مجلسی با تمام تبحر و اطلاعی که دارد از آن بی خبر باشد.[۳] بعلاوه، هیچیک از منابعی که شرح حال شهید را آورده‌اند نه چنین اطلاعی[۴] از او ذکر کرده‌اند و نه احتمال داده‌اند که املاء مذکور در ضمن کتب شهید وجود داشته باشد.

چنین احتمالی در غیر از مجامیع شیخ محمّد علی جبعی نادرست است چرا که اکثر کتب شهید، مطابق نقل مجلسی در ابتدای بحار معروف و مشهور است.[۵] احتمال این که در مجامیع دیگری که حاوی موضوعات متفرقه هستند باشد نیز غیرقابل قبول است. زیرا: مجلسی در بحار ضمن بیان داستان جزیره تصریح می‌نماید که این مطلب را در هیچ کتاب معتبری نیافته است ولذا آن را در باب نوادر ذکر می‌کند.[۶]

بر فرض پذیرش مستند بودن روایت، دلیلی بر موّثق بودن رجال سند وجود ندارد و بر فرض موّثق بودن آنها نیز، در مورد خود علی بن فاضل همانطور که به

---

۱ ـ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۹ ـ ۷۸.
۲ ـ بحار، ج ۲، ص ۱۵۹.
۳ ـ بحار، ج ۱، ص ۱۰.
۴ ـ بعنوان مثال مراجعه کنید به تکمله أمل الآمل، ص ۳۶۵؛ بحار، ج ۱، ص ۳۰، ۱۰.
۵ ـ بحارالانوار، ج ۱، ص ۳۰.
۶ ـ همان منبع، ج ۵۳.

خواست خدا خواهد آمد، سخن فراوان است.

تماس شهید با فضل بن یحیی:

گاهی ادّعا می‌شود که شهید این داستان را مستقیماً از فضل بن یحیی، راوی داستان مذکور نقل کرده است. امّا این ادّعا گذشته از اینکه بعید بنظر می‌رسد، ادعایی بی‌دلیل می‌باشد. زیرا شهید متولد ۷۳۴ است و در سال ۷۵۰ هـ به حلّه هجرت کرده و تقریباً پس از پنج سال اقامت در آنجا به دیار خود بازگشته است.»[۱]

اطلاعات ما در مورد فضل بن یحیی:

فضل هنگام شنیدن داستان از علی بن فاضل، در سال ۶۹۹ هـ ق، زنده بوده است. لذا با توجّه به این که ـ مطابق نقل داستان جزیره ـ فضل، دوست سیّد فخرالدین یعنی میزبان خود بوده است و هنگام وارد شدن او به مجلس وی برمی‌خیزد تا سیّد را در جای خود بنشاند.

و با توجّه به این که فضل مدتی را در واسط به کسب علم مشغول بوده است و این که در سخنان علی بن فاضل نشانه‌هایی یافته است که حاکی از فضل او در اکثر علوم فقهی، حدیثی و عربی بوده است.

و با توجّه به این که علی بن فاضل با وجود حضور گروهی از علماء حلّه و اطراف نزد او آمد تا داستان جزیره را به اطلاعش برساند، با توجه به تمام این موارد روشن می‌شود: علاوه بر تاریخ اجازهٔ اربلی به فضل بن یحیی که سال ۶۱۹ هـ ق بوده است»[۲]، ظاهراً وی در فقه، حدیث، ادبیات عرب و اغلب علوم در میان علماء پیشتاز و با اهمیّت بوده است.

شخصی با چنین خصوصیاتی، بعید نیست که در دههٔ پنجم از عمر خویش باشد. و دست کم دهه چهارم عمر خود را سپری کند مگر اینکه فرض کنیم این مرد از

---

۱ ـ تکملة أمل الأمل، ص ۳۶۵.

۲ ـ امل الأمل، ج ۸، ص ۲۱۸.

نوابغ روزگار و افراد استثنایی تاریخ بوده است.

گذشته از مطالب فوق، تاریخ دیدار او با علی بن فاضل در سال ۶۹۹ ه یعنی هنگام شنیدن داستان جزیره خضراء تا تاریخ آمدن شهید به حلّه یعنی سال ۷۵۰ ه مطابق با بهترین برآوردها بیش از پنجاه سال فاصله است، لذا بعید است که در چنین حالتی شهید او را دیده باشد.

بر فرض که بپذیریم: که شهید او را دیده است دلیلی نیست که حدیث را از او مستقیماً نقل کرده باشد.

برفرض که مطلب فوق را بپذیریم، محدّث نوری ـ همانطورکه خواهد آمد ـ از هزار جریبی نقل کرده است که شیخ رحمة الله علیه، رساله جزیرهٔ خضراء را یافت و این نکته همانطورکه پیداست روایت شهید از فضل بن یحیی را نفی می‌کند. بلکه اصولاً دلیلی وجود ندارد تا ثابت نماید واسطهٔ بین شهید و علی بن فاضل، فضل بن یحیی بوده است. شاید شخص یا اشخاص دیگری، واسطهٔ میان این دو تن بوده‌اند.

یافتن رسالهٔ جزیرهٔ خضراء توسط شهید:

با این حال... محدث نوری به مولی محمّدکاظم هزارجریبی نسبت داده است که وی مدعی است: یابندهٔ رساله جزیره خضراء، شهید، می‌باشد.»[۱]

امّا آنچه از نوشته‌های علماء ما «قدس الله اسرارهم» بدست می‌آید حاکی از آن است که اکثر ایشان این رساله را از مجلسی گرفته‌اند، و برخی از آنان ـ که مستقیماً ملاحظه کرده‌ایم تا با واسطه شنیده‌ایم ـ از قبیل فیض در **النوادر**، شیخ حرّ در کتاب **اثبات الهداة**، سیّد جزائری در **ریاض الابرار**، محدث بحرانی در **کشکول** خود و سیّد شبر در **جلاء العیون** ـ تصریح کرده‌اند که این رساله را از مجلسی «رحمةالله علیه» نقل نموده‌اند.

و علماء دیگر از قبیل افندی در **ریاض العلماء**، شریف فتونی عاملی در

---

۱ ـ النجم الثاقب، ص ۴۰۳.

ضیاءالعالمین، شیخ عبدالله بحرانی در **العوالم**، میرزا عبدالحسین نصیری در **تفسیر** خود و میرمحمّد لوحی در **کفایة المهتدی** که همگی به استثنای دو نفر آخر ـ از شاگردان مجلسی و لذا از معاصرین او بشمار می‌روند ـ همگی یافتن این رساله را به مجلسی رحمة‌الله علیه، ارجاع می‌دهند.

نسخهٔ بحرانی، نسخهٔ مستقلی است که خود بحرانی آن را یافته است. با آنکه یابنده در هر دو نسخه از خط فضل بن یحیی نقل می‌کند ولی میان آنها اختلافاتی ملاحظه می‌شود. لذا شخصی که مدّعی یافتن خط طیبی است هم در روایت مجلسی و هم در روایت بحرانی، مجهول می‌باشد.

صرف نظر از تمام این مطالب، هزارجریبی در اواخر قرن دوازدهم و شاید اوایل قرن سیزدهم"[۱] می‌زیسته است و از شاگردان وحید بهبهانی و سیّد علی صاحب ریاض المسائل محسوب می‌شود. بنابراین میان او و شهید که در قرن هشتم می‌زیسته است صدها سال فاصله وجود دارد. نوری تصریح کرده است که هزارجریبی در نسبت دادن یافتن رساله به شهید به برخی از مؤمنین پرهیزگار اعتماد نموده است."[۲]

واقعاً این مؤمنین پرهیزکار چه کسانی بوده‌اند؟ و آیا تمام افرادی که واسطهٔ میان وی و شهید بوده‌اند از این ویژگی برخوردار بوده‌اند یا آنکه مقصود این است که تنها طبقه اوّل از پرهیزکاری برخوردار بوده‌اند؟ حال آنان به چه چیز و بر چه اساسی شهادت داده‌اند؟ ما نمی‌دانیم.

از این گذشته همانطور که گفته شد کتب و رسایل و پاسخهای شهید همه در نزد مجلسی وجود داشته است، با این حال این رساله را در باب نوادر آورده و تصریح می‌کند که آن را در هیچ کتاب معتبری نیافته است. با توجه به این قضیه، و با عنایت به کثرت تتبع و وسعت اطلاعات مجلسی، هزارجریبی چگونه مدّعی می‌شود که این رساله را شهید یافته است.

---

۱ ـ اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۲۲.
۲ ـ النجم الثاقب، ص ۴۰۳.

محدث نوری سعی کرده است تا این نظر را تأیید کند. صاحب کتاب **کفایةالمهتدی**، با وجود اعتراضات بسیاری که به مجلسی و کتاب او می‌نماید براین داستان اشکالی نمی‌گیرد. همه دلالت بر آن دارد که صاحب رساله برای او شناخته شده بوده است و سخنش از نظر او معتبر و غیرقابل چون وچرا است.»[۱]

اما در پاسخ باید گفت: علاوه براین که تمام کتب شهید نزد مجلسی وجود داشته و خود او تصریح می‌کند که این روایت جزیرهٔ خضراء را در هیچ کتاب معتبر ندیده است مع‌الوصف صاحب **کفایةالمهتدی** با این عقیدهٔ مجلسی نیز مخالفت نموده است و تصریح می‌کند که این خبر، خبر معتبری است.»[۲]

در اینجا می‌گوئیم که معتبر بودن این حدیث از نظر صاحب **کفایةالمهتدی**، نظر شخصی اوست و برای ما مشخص نیست که وی بر چه اساس این نظر را ابراز داشته است؟

دوران رواج حدیث جزیرهٔ خضراء:

با توجه به دانشمندانی که داستان جزیره را در تألیفات خویش آورده‌اند و با توجّه به عصر انتشار این داستان درمی‌یابیم که چرا شیخ کاشف الغطاء آن را از حکایتهای اخباریون می‌شمارد.»[۳]

روشن است که روی آوردن به تدوین اخبار در این هنگام ویژگی بارز آن عصر بوده و گروهی در میان شیعه به تدوین مشهورترین و مبسوط‌ترین مجامیع حدیثی پرداختند. کتابهایی مانند: **وسایل**، **وافی**، **بحارالانوار**، **عوالم**، **تفسیر البرهان** و **نورالثقلین** در این دوره تدوین شده است.»[۴] در همین عصر بود که کتاب **فقه‌الرضا** و داستان معروفش نیز شهرت یافت.

---

۱ ـ همان منبع.
۲ ـ النجم الثاقب، ص ۴۰۳.
۳ ـ مقدمهٔ کتاب کشف الأستار، ص ۱۹.
۴ ـ المعالم الجدیده للاصول، ص ۸۳ ـ ۸۲.

پس معلوم می‌شود ادعای اینکه علماء این خبر را قبول کرده‌اند برفرض صحّت از کجا ناشی شده است. اگر چه همین موضوع نیز صحیح نیست زیرا صرف نقل کردن یک مطلب از طرف دانشمندان دلیل بر صحّت خبر در نزد آنان یا قبول ایشان نمی‌باشد.

فضل بن یحیی کیست؟:

یک مطلب باقی می‌ماند و آن مشخص شدن شخصیّت فضل بن یحیی است. در مورد شخصیّت این فرد دو احتمال وجود دارد: اوّل اینکه همان راوی داستان جزیره باشد و دوّم اینکه همان شخصی باشد که اربلی به او اجازه داده است.

این اختلاف از سخن میرزا عبداللّه افندی آشکار می‌شود که می‌گوید: «حق این است که این دو یک تن هستند» «۱»

پس پیداست که یکی بودن این دو شخصیّت محل اختلاف است.

ولی افندی با آنکه معتقد است در واقع این دو شخصیّت یک نفر هستند امّا برای نظر خویش دلیلی ذکر نمی‌کند. ما در اینجا مطالبی را نقل می‌کنیم که گواه برآن است که دو شخصیّت وجود داشته است.

علی بن فاضل در ترازوی سنجش:

شیخ حر عاملی در کتاب **اثباة الهداة** قسمتی از حکایت جزیرهٔ خضراء را ذکر کرده است.«۲»

سپس در کتاب **أمل الآمل** ضمن شرح حال خود، کتاب مذکور ـ یعنی کتاب **اثباةالهداة** ـ را که پیش از آن تألیف کرده، در زمرهٔ تألیفات خویش برمی‌شمارد.

در اینجا ملاحظه می‌شود که وی در کتاب **أمل الآمل** شرح حال فضل بن

---

۱ ـ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۷۷.

۲ ـ اثبات الهداة، باب ۳۳، ج ۳، ص ۷۰۷.

یحیی را آوده ولی شرح حال علی بن فاضل را نیاورده است در حالی که داستانش را در کتاب قبلی خود بیان کرده است. از این مطلب روشن می‌شود که وی در شرح حال فضل بن یحیی به داستان جزیره خضراء اعتماد نکرده است. پس معلوم شد که وی در شرح حال نویسی خود به منبع دیگری اعتماد کرده است و آن منبع نوشته فضل از **کشف الغمة** و مقابله و شنیدن آن از مؤلف «اربلی» است. به اضافه اجازه‌ای که اربلی در سال ۶۹۱ هـ«۱» ۶۹۲ هـ«۲» به وی داده است.

این موضع‌گیری شیخ حر عاملی«ره» را می‌توان مدح علی بن فاضل و نیز توهین به او قلمداد کرد.

بدین لحاظ که شیخ حر«ره» فضل بن یحیی، راوی **کشف الغمة** را ستایش و مدح نموده است و مقتضای آن، این است که توثیق که در خبر جزیره نام او آمده را نیز علی بن فاضل از او گرفته باشد و در کتاب خود شرح حالش را نیز نوشته باشد.

پس ذکر نکردن شرح حال او گواه بر عدم اعتماد شیخ به موثق شمردن علی بن فاضل توسط فضل بن یحیی است اگرچه به فضل احترام و اهمیّت داده است.

و شاید بتوان گفت که احترام شیخ به فضل، راوی حدیث جزیرهٔ خضراء به سبب آن باشد که این فضل، غیر از آن فضلی است که از اربلی اجازه دارد و این مطلب گواه بر آن است که دو فضل وجود داشته است، وثاقت یکی، مستلزم وثاقت دیگری نمی‌باشد.«۳»

با این حال از کلام افندی ـ که ظاهراً اوّلین شخصی است که شرح حال علی بن فاضل را نوشته است ـ چنین استناده می‌شود که او در شرح حال خود بر روایت«۴»

---

۱ ـ امل الآمل، ج ۱، ص ۱۴۱.
۲ ـ همان منبع، ج ۲، ص ۲۱۸ ـ ۲۱۷.

۳ ـ اما اگر سبب عدم وثوق او به روایت به واسطهٔ این باشد که یافتن آن در نهایت به فضل منتهی می‌گردد یا آنکه سبب‌های دیگری داشته باشد که ـ برخی از آنها بیان شد و یا به آن اشاره خواهد شد ـ در آن صورت نمی‌توان این مطلب را گواه بر آن دانست که از نظر شیخ فضل دو نفر بوده یا یک نفر.

۴ ـ ر.ک: ریاض العلماء، ج ۴، ص ۱۷۵. خصوصاً بخش آخر شرح حال که با کلمه انتهی است.

جزیره خضراء اعتماد کرده است. و حال آنکه اعتماد به این حدیث کافی نمی‌باشد خصوصاً هنگامی که بدانیم علاّمه و ابن داود، شرح حال این مرد را ننوشته‌اند در صورتی که با این دو بزرگوار معاصر بوده است.

در روایت جزیره خضراء فضل بن یحیی تصریح می‌کند که از نظر او علی بن فاضل مورد وثوق است امّا این تصریح او نیز سودی ندارد:

اوّلاً: سخن فضل در صورتی درست است که این فضل بن یحیی همان فضلی باشد که اربلی به او اجازه داده است و حال آنکه این امر از نظر ما محل تردید است.

ثانیاً: احتمال دارد موثق بودن علی بن فاضل از نظر فضل مستند بر وقتی باشد که او را ملاقات کرده و حدیث جزیرهٔ خضراء را از وی شنید. دلیل براین مطلب جملهٔ زیر از فضل است که گفت: «در سخنان او نشانه فضل و پرهیزکاری را دیدم» این عبارت در نسخهٔ بحرانی به چشم می‌خورد.

ثالثاً: تردیدی نیست که شنوندهٔ داستان جزیره یعنی طیبی حدود دو ماه پیش از ملاقات با علی بن فاضل، این داستان را شنیده بوده است. حال چگونه برای تشخیص موثق بودن این مردی که چنین داستان شگفت‌انگیزی برایش رخ داده، تلاش نکرده است. و این موضوع همچنان مجهول مانده تا او را دیده و نشانه‌های فضل و تقوی را در او مشاهده نموده است؟ ولی شخص دانشمند و فاضلی مانند فضل بن یحیی که ده سال در حلّه ـ در واسط ـ زندگی می‌کرد نه داستان را شنیده و نه نامی از صاحب آن ـ که در نجف اشرف، در مجاورت او بود ـ به گوشش خورد. در حالی که انگیزه‌های لازم برای پخش اینگونه وقایع عجیب و غریب و تحقیق در مورد آنها و شخصی که این وقایع برایش رخ داده همواره وجود دارد.

احتمال این که علی بن فاضل، این موضوع را پنهان نگاه دارد و از افشای آن خودداری ورزد، بعید به نظر می‌رسد زیرا در محضر گروهی از دانشمندان حلّه و

---

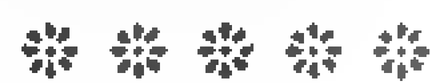
۱ ـ تبصره الولی، ص ۲۴۴.

اطراف، آن را برای فضل بیان کرده است.

خاتمه بحث:

این بود نوشتاری که دوست فاضل و بزرگوار ما که نخواسته است نامش ذکر شود برای ما فرستاده و ما آن را با قدری کاهش و افزایش آوردیم و معتقدیم مطلب فوق همراه با نکاتی که خود به آن اشاره نمودیم برای آن کافی است تا وثاقت سند و روایت جزیره خضراء و اتصال آن را زیر سئوال قرار دهد.

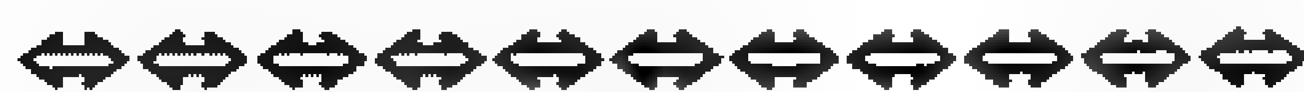
از خدای سبحان مسألت داریم که ما را بر آنچه صلاح و سداد است موفق گرداند، «**انه ولی قدیر وبالاجابة حری وجدیر**».





فصل سوم:

ارزیابی دلالتها و ویژگیهای مربوط به روایت جزیره خضراء



شکهایی که مورد بحث نمی‌باشد

مشاهده می‌کنیم برخی از کسانی که در مورد روایت جزیرهٔ خضراء بحث کرده‌اند به تشکیک‌ها و طرح سؤالاتی پرداخته‌اند که به گمان ما ضرورتی ندارد.

ما با این طرز برخورد موافق نیستیم و علاقه داریم بعنوان یک منتقد منصف بدون آنکه به ایجاد سؤال در جوانب مختلف بپردازیم مستقیماً در مورد خود حدیث بحث نمائیم. چراکه اینگونه سؤالات اگر چه خالی از قوت نیست و تمام عناصر لازم راکه مؤید صحّت آنهاست در بر دارد امّا در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقیقت و تشخیص سره از ناسره سودی ندارند.

از اینرو به طرح سؤالات بسیاری که در مورد «مثلث برمودا» وجود دارد و مطالب درست و نادرستی که در این باره گفته می‌شود نخواهیم پرداخت، اگرچه اعتقاد دارم طرح آن هیچ مانع و اشکالی بدنبال ندارد.

طرح مطالبی که در میان مردم پیرامون این مثلث وجود دارد نیز به واسطه آنکه این اخبار از طرق جرائد و مجلاّت یا رادیوهایی که در جهت منابع استعماری حرکت می‌کنند منتشر می‌گردد، یا برگرفته ازکتابهایی است که نویسندگان آن وابسته به سرویسهای اطلاعاتی جهانی است، بلااشکال است؛ امّا از طرح آنها خودداری می‌کنیم اگرچه صحیح هم باشد.

همچنین تمایل ندارم مطالبی راکه اخیراً در دستگاههای تبلیغاتی استرالیا و

دیگر کشورها پیرامون پاره‌های کشتی‌هایی که در این مثلث غرق شده‌اند ذکر کنم. چرا که مؤید آن است که مثلث مذکور همچون سایر مناطق در برخی از روزهای سال خطرناک است امّا در سایر ایام سال دارای حالتی معمولی می‌باشد.

همچنین درصدد تحقیق در مورد صحت این ادّعا نیستم که در منطقهٔ مذکور کشتی یا هواپیمایی ناپدید شده است که دهها یا صدها تن در آن بوده‌اند. ادّعایی که از سوی روزنامهٔ درجه دو یا سه و در کشوری درج شده است که کشتی یا هواپیمای مذکور هیچگونه ارتباطی به آن ندارد.

مع‌الوصف کشورهای مربوطه نیز نه تنها به حوادثی از این قبیل توجه و اهمیّت می‌دهند بلکه به وقایعی کوچک‌تر نیز اهتمام می‌ورزند.

همچنین نمی‌خواهم بگویم چرا دانشگاهها و مؤسسات تحقیقاتی در مورد مثلث برمودا تحقیق نمی‌کنند و برای حل این معمای شگفت‌انگیز و عجیب و غریب آن را در ردیف تحقیقات خویش قرار نمی‌دهند.

بالاخره نمی‌خواهم در این فصل، به این نگرانی دامن بزنم که در پشت این شایعات که از طریق این روزنامه یا آن رادیو منتشر می‌گردد سرویسهای اطلاعاتی کشورهای استعماری قرار دارند. استعمارگران با قرار دادن این مسئله در فضایی غبارآلود و مبهم قصد دارند از وارد آمدن ضربه بر پیکر خود جلوگیری نموده و یا توطئه‌ای را پیاده سازند و به اهداف شیطانی خود دست یابند.

من نمی‌خواهم هیچیک از مسائل فوق را طرح کنم اگرچه صددرصد صحیح باشند. طرح برخی از مسائل حقیقی در مورد این مثلث مانعی ندارد زیرا اشکالی ندارد که دروغگو، راست هم بگوید. چه عاملی وجود دارد که یک روزنامه یا رادیوی استعماری را از گفتن یک حقیقت یا بخشی از آن باز دارد. از سوی دیگر بسیاری از مطالبی را که در پرده برداشتن از این راز و حل این معما، مفید است، مخفی نگه دارد؟

و شاید تبلیغات حکومتهایی که در این وقایع کشتی‌ها و هواپیماهایشان دچار حادثه شده‌اند نیز این حوادث را ثبت کرده باشد و احیاناً در سطح مطلوب باشد امّا

به دست من نرسیده است و شایدهای دیگر!!

ادب و انصاف:

امور دیگری نیز وجود دارد که از نوع دیگری است و قصد ندارم متعرض آنها شوم. من نه می‌خواهم و نه دوست دارم به مناقشه در ادعای این مؤلف یا تردید آن نویسنده بپردازم. من نمی‌خواهم کسانی راکه به ساحت علماء بزرگ اسلام و حامیان دین و شریعت جسارت کرده‌اند و نظرات آنان را با روشی بی‌رحمانه، تند، زشت، ناخوشایند، خالی از متانت و غیرعلمی، بی‌ارزش شمرده‌اند، سرزنش کنم!!

همچنین نمی‌خواهم اشتباهات این مؤلف یا لغزشهای آن دیگری را با وجود آنکه لغزشها گاه بزرگ است و اشتباهات فاحش، به رخ آنان بکشم و حال آنکه واقعاً چنین لغزشها و اشتباهاتی رخ داده است.

از این گذشته میل ندارم موارد وارونه نشان دادن حقیقت یا تغافل از آن راکه در آثار برخی از نویسندگان مشاهده کرده و می‌کنم، ذکر نمایم.

همچنین تمایلی به ذکر مواردی که نویسندگان مذکور به خاطر عجز و ناتوانی در ارائه پاسخ از طرح آن طفره رفته‌اند، ندارم.

چنانکه قصد ندارم مواردی را بیان کنم که ابتدا به طرح مسئله در سطح یک احتمال می‌پردازد لکن در محاسبات خویش و برخوردهایشان با دیگران چنان رفتار می‌کنند که گوئی این احتمال، حقیقت محض و عین واقعیت است و به هیچ وجه جایی برای نادیده گرفتن یا تشکیک در آن وجود ندارد. و در همین راستا کسانی راکه این احتمال را نادیده بگیرند یا در آن تردید روا دارند، به باد دشنام و سرزنش می‌گیرند.

همانطور که نمی‌خواهم خواننده محترم را با آن نویسنده‌ای آشنا کنم که تلاش دارد به جای استفاده از روش علمی و واقعی، بیشتر از روش تروریستی به اثبات دیدگاههای خویش و تحکیم آن بپردازد.

تمام این موارد جز آنکه خواننده بیچاره را به مسائل جانبی و روبنائی بکشاند

اثر دیگری به دنبال نخواهد داشت.

این نویسنده، مسائل کوچک را بزرگ نموده و خواننده را در بیابانی رها می‌کند که نمی‌داند از کدام طرف باید برود سپس برمی‌گردد...

نه ... نه من هیچکدام از این مطالب رانمی‌خواهم و میل ندارم بیان کنم تا آنکه مجبور شوم به دنبال شواهد بسیار و دلایل محکم برای آن بروم. البته اگر چه این دلیل برایم فراهم است و دسترسی به آن دشوار نمی‌باشد ولی مع‌الوصف برای آنکه دوست دارم وقت خود را صرف مطالب مهمتر و مفیدتر نمایم، نمی‌خواهم ذهن خویش را مشغول این امور نمایم.

بطور جدّی قصد دارم تا در این مختصر نظر خود را پیرامون روایت جزیرهٔ خضراء از دیدگاه علمی محض ابراز کنم بدون آنکه از سیاق روایت به استثنای موارد محدودی که بحث اقتضاء می‌کند خارج شوم.

از خدا مسألت داریم که به آنچه خیر است ما را توفیق دهد و ما را از شر خودمان و فریب آرزوها و گمانها محفوظ بدارد: **«انه ولیّ قدیر وبالإجابة جدیر»**.

تناقض های حل ناپذیر :

موضوع عجیب این است که روایت مذکور به خط فضل بن یحیی بن علی طیبی یافت و از همین طریق نقل شده است.

سیّد هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ ه‍ق) و علامه مجلسی (م ۱۱۱ ه‍ق) ضمن نقل روایت مذکور بدین مطلب تصریح می‌کنند. امّا میان این دو روایت، تناقض‌های آشکاری وجود دارد. کمااینکه میان این روایت و متنی که شهید شوشتری قسمتی از آن را ذکر می‌کند نیز تناقض به چشم می‌خورد. ما در اینجا به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

الف ـ شهید قاضی شوشتری تصریح کرده است که فاصلهٔ روستایی که علی بن فاضل در آن بیمار شد تا جزیره رافضه پانزده روز است که دو روز آن در بیابانی بی‌آب و علف بوده و مابقی آن آباد و روستاهای متصّل به یکدیگر و بسیار در آن

وجود دارد.«۱»

امّا علاّمه مجلسی در متنی که پیش از این از او نقل کردیم و همچنین سیّد هاشم بحرانی می‌گویند: این فاصله بیست و پنج روز است که دو روز آن بی‌آب و آبادانی است و پس از آن دارای روستاهای پیوسته است...(مراجعه کنید).

ب ـ در روایت مذکور از مجلسی آمده است: تعداد امیران و یاران سیصد تن است و سیزده تن از یاران باقی می‌ماند در حالی که در روایت بحرانی می‌گوید: تعداد آنان سیصد و یازده تن است و تنها دو نفر باقی می‌ماند.«۲»

ج ـ روایت مجلسی تصریح دارد که علی بن فاضل گفت: در نزد آنان از علماء امامیه ذکری ندیدم مگر پنج تن که عبارتند از: سیّد مرتضی موسوی، شیخ ابوجعفر طوسی، محمّد بن یعقوب کلینی، ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلّی.

امّا در روایت بحرانی تصریح کرده است که علماء مذکور فقط سه تن هستند، می‌گوید: در میان آنان ذکری از علمای امامیه ندیدم مگر شیخ ابوجعفر طوسی، سیّد مرتضی علم‌الهدی، شیخ ابوالقاسم جعفر بن اسماعیل حلّی، شیخ ابوالقاسم با شیخ طوسی در شانزده مسئله مخالفت نموده است که حق با شیخ طوسی است.«۳»

د ـ اختلاف دیگری در متن نخست به چشم می‌خورد. در روایت مجلسی ذکر می‌کند: جعفر بن سعید حلّی، در حالی که روایت بحرانی ذکر می‌کند: جعفر بن اسماعیل حلّی.

هـ ـ در روایت مجلسی می‌گوید: در روز شانزدهم سفر، در دریا آب سفید مشاهده کردم امّا در روایت بحرانی می‌گوید: پنج روز رفتیم، چون روز ششم فرا رسید آب سفیدی دیدم.«۴»

و ـ روایت مجلسی آورده است: سیّد شمس‌الدین به علی بن فاضل جو و گندم عطاء کرد. و او جو و گندمها را به بهای ۱۴۰ دینار طلا فروخت.

---

۱ ـ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۷۸.
۲ ـ تبصره الولی، ص ۲۴۵.
۳ ـ همان منبع، ص ۲۵۱ ـ ۲۵۰.
۴ ـ همان منبع، ص ۲۴۶.

امّا در روایت بحرانی چنین می‌خوانیم: وی گندم و جو را به بهای ۲۵ دینار طلا و ۲۵ دینار نقره فروخت.«۱»

ز ـ در روایت بحرانی تناقض دیگری به چشم می‌خورد. یک بار می‌گوید که او از شمس‌الدین محمّد عالم پرسید: آیا امام را دیده‌ای. گفت: خیر امّا پدرم دیده است.«۲»

امّا مرتبه دوّم که به سراغ این مطلب آمده است می‌گوید: سیّد شمس‌الدین ذکر کرد که امام ـ علیه‌السّلام ـ اوّل هرسال به این منطقه می‌آید و تنها افراد مخلص در اینجا گرد می‌آیند.«۳»

با توجه به این که این مرد، نائب خاص آن حضرت در جزیرهٔ مذکور است چه کسی بیش از او شایستگی دیدار امام را دارد؟ از این جواب او کاملاً پیداست که پاسخ او ـ در مورد اینکه آیا امام را دیده یا نه ـ مثبت است.

اگر ما این پاسخ را معتبر بشماریم با پاسخ سابق او ناسازگار خواهد شد.

ح ـ در روایت مجلسی آمده است: شمس‌الدین پنج درهم از پول رایج جزیره به علی بن فاضل داد که وی می‌گوید آن درهمها را به خاطر تبرک نگاه داشته است.

امّا در روایت بحرانی می‌گوید: علی بن فاضل دربارهٔ شمس‌الدین گفت: برایم ذکر کرد که به این جزیره نه یک درهم وارد می‌گردد و نه یک درهم بیرون می‌رود و بر روی درهمها آن نوشته شده است...«۴»

ط ـ روایت مجلسی تصریح کرده است که وی از این که شنید چهار ماه دیگر مانده تا غذا و طعام از جزیره خضراء بیاید، دلگیر و خسته شد. چهل روز نزد آنان ماند و شب و روز برای تعجیل در آمدن آنان دعا می‌کرد تا آنکه در عصر روز چهلم به ساحل دریا آمد و به سمت مغرب نگریست و شبحی را از دور مشاهده کرد...

امّا در روایت بحرانی می‌گوید: او یک هفته نزد آنان درنگ کرد سپس به

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۵۰.

۲ ـ همان منبع، ص ۲۴۷.

۳ ـ همان منبع، ص ۲۵۰.

۴ ـ همان منبع، ص ۲۵۰.

ساحل دریا آمد و شبحی را از دور مشاهده نمود... »[۱]

بیان همین مقدار برای ما کافی است. خواننده محترم در صورت مطالعه و دقّت در متن دو روایت و مقایسه آنها با یکدیگر می‌تواند موارد دیگری را بیابد.

تمام این اشکالات در حالی است که در هر دو منبع آمده که این روایت به خط شیخ طیبی یافته شده است!!

چگونه است که در یک متن تا این اندازه اختلاف وجود دارد و چنین تناقضهایی در آن مشاهده می‌شود!

راز تناقضها :

در پاسخ به پرسش بالا می‌گوئیم:

ممکن است سازندهٔ این روایت ابتدا آن را نوشته و به خط شیخ طیبی نسبت داده باشد. سپس به ذهنش آمده که آن را با برخی اصلاحات مجدداً بنویسد و به خط آن مرد معروف نسبت دهد. ولذا این اختلافات رخ داده است و آن تناقضات پدید آمده است.

افسانه تحریف قرآن:

روایت مذکور تصریح کرده است: علّت عدم ارتباط آیات قرآن با یکدیگر آن است که ابوبکر قرآنی را که حضرت امیرالمؤمنین علی ـ علیه‌السّلام ـ جمع‌آوری کرده بود نپذیرفت و به مسلمانان اعلام کرد: هرکس که آیه یا سوره‌ای از قرآن را دارد بیاورد .

پس از این اعلام، ابوعبیدة بن جراح، عثمان، سعد بن ابی‌وقاص، معاویة بن ابی سفیان، عبدالرحمن بن عوف، طلحة بن عبیداللّه، ابوسعید خدری، حسان بن ثابت وگروهی دیگر ازمسلمانهاگرد آمدند و قرآن را جمع‌آوری نمودند و مطالبی را

---

۱ ـ همان منبع، ص ۲۴۶.

که از سوی ایشان، پس از رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ در آن وارد شده بود حذف کردند. بنابراین مشاهده می‌کنید که آیات قرآن به یکدیگر ارتباطی ندارد...

لازم می‌دانیم در مقابل این ادّعا چند مطلب را گوشزد کنیم:

۱ ـ در کتاب **حقائق هامة حول القرآن الکریم** با دلایل قطعی و برهانهای واضح ثابت کرده‌ایم که قرآن از هرگونه تحریف و کاهش و افزایش محفوظ است. و این امر، مقتضای تصریح و وعدهٔ قطعی الهی است که می‌فرماید:

«انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون».[1]

تمام مسلمانان اتفاق نظر و اجماع دارند که در آیهٔ فوق تحریفی صورت نپذیرفته است. و این آیه دال بر آن است که قرآن از هرگونه تغییر و افزایش و کاهش محفوظ می‌باشد.

این ادّعا باطل است که گفته شود برای تحقق یافتن آیه و درست بودن آن همین قدر کافی است که قرآن در نزد برخی از افراد امّت محفوظ باشد اگرچه قرآنی که در نزد سایر مردم است دستخوش تحریف گشته باشد. زیراکه هدف از فرستادن قرآن هدایت مردم ـ: **«لاریب فیه هدی للمتقین»**[2] و تفکر در آیات آن **«لیدّبروا آیاته»**[3] و **«افلا یتدبّرون القرآن ام علی قلوب اقفالها»**[4] ـ می‌باشد.

واضح است که این مسئله، اختصاص به فرد یا گروه خاصی ندارد.

و حفظ قرآن، تنها برای دست یابی به خود این اهداف است. در صورتی که اگر قرآن تحریف گردد موجب هدایت هیچکس نمی‌گردد. و نمی‌توان گفت که هیچ تردیدی در آن وجود ندارد. چنانکه دیگر سرزنش در عتاب قرآن نسبت به کسانی که در آن تدبّر نمی‌کنند بی‌معنی است.

این ادّعا را نمی‌توان پذیرفت که: تحریف قرآن تنها مربوط به جوانبی از قرآن می‌شود که در هدایت مردم بی‌تأثیر است. چراکه هدف دشمنان و منافقین از اقدام

---

۱ ـ سوره فجر، آیه ۹.
۲ ـ سوره بقره، آیه ۲.
۳ ـ سوره محمّد، آیه ۲۴.
۴ ـ سوره ص، آیه ۲۹.

به چنین عملی، ضربه زدن به همین جنبه و القاء تردید در آن است.

۲ ـ گذشته از این باید گفت، عنایت شدید به قرآن و کتابت و حفظ آن، تعدد نسخه‌های قرآن و انتشار آن از هنگام حیات خود رسول اکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ ونظارت مستقیم آن حضرت در این مسئله به اندازه‌ای است که هرگونه تحریف یا تغییری را در قرآن در ردیف امور محال و ممتنع قرار می‌دهد. همین قدر کافی است که بگوئیم هنوز از وفات رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ سه دهه نمی‌گذشت که قاریان قرآن به ده هزار تن رسیدند.»[1] در چنین شرایطی چگونه کسی جرأت می‌کند که چنین جسارتی را با وجود اصحاب برگزیدهٔ رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ مرتکب شود. زیرا بدون شک آنان دربرابر چنین اقدامی مقاومت می‌کردند. و هر کس که به این اقدام تن در دهد، نفرین مردم در تمام عصرها، بدرقه او می‌گردد.

پس از ذکر مطالب فوق، خواننده محترم را به کتاب **حقائق هامة حول القرآن الکریم** ارجاع می‌دهیم، در آن کتاب، به اندازهٔ کافی در مورد بطلان ادّعای تحریف قرآن و این حقیقت که مسئله تحریف از سوی دشمنان دین طرح شده است تا قداست و حرمت قرآن را زیر سئوال ببرند.

۳ ـ شخصیتهایی که در این روایت، نامشان در ماجرای جمع‌آوری قرآن از سوی ابوبکر ذکر شده است؛ اگر چه امکان دارد که در این امر حاضر شده و مشارکت کرده باشند امّا در روایت مزبور نامی از زید بن ثابت برده نشده است، زید بن ثابت همان شخصی است که بنابر ادّعای روایات، از سوی خلفاء بطور رسمی مأمور جمع‌آوری قرآن گشت. کمااینکه ابن مسعود، ابیّ بن کعب و معاذ بن جبل نیز نام برده نشده‌اند. با آنکه این افراد، معروف به حفظ و قرائت قرآن بودند و برخی احادیث ذکر شده است که در آنها تأکید می‌شود که افراد مذکور مقام و موقعیتِ مهمّی در این زمینه داشته‌اند.»[2]

---

۱ ـ صفین، ص ۱۸۸.

۲ ـ حقائق هامة حول القرآن، ص ۱۱۴ ـ ۱۱۲.

نزول قرآن بر هفت حرف:

یک نکته باقی می‌ماند و آن اینکه، روایت جزیرهٔ خضراء ذکر کرده است: «قرآن بر هفت قرائت نازل شده است و پیامبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ پس از حجة‌الوداع، قرآن را از ابتدا تا انتهاء خواند و هرگاه که به محل اختلافی برخورد می‌نمود، جبرئیل برای آن حضرت تبیین می‌کرد و امیرالمؤمنین ـ صلّی الله علیه وآله ـ آن را در ورقهای پوست می‌نوشت. این کار در حضور گروهی از مسلمانان، از جمله: حسن، حسین، ابن مسعود، خدری، اُبیّ، حذیفه، جابر و حسّان بن ثابت صورت گرفت».

سپس روایت می‌افزاید: «پس تمام قرآن، قرائت امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین است».

به اعتقاد ما:

۱ ـ چرا این امر سبب گشت تا قرائت مزبور از آنِ امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ باشد و از آنِ خود رسول اکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ یا جبرئیل یا یکی از اصحاب که شاهد و حاضر بودند نباشد؟!

۲ ـ در کتاب حقائق هامة حول القرآن الکریم در فصل مستقلی بطلان حدیث فوق را ثابت کرده و بیان نموده‌ایم که ـ براساس روایات منقول از اهل‌البیت ـ علیهم‌السّلام ـ ـ قرآن بر یک قرائت از سوی خدای واحد نازل شده است. برای اطلاع بیشتر به آن نوشته مراجعه شود.

از روایت جزیره خضراء چنین پیداست که سبب پیدایش قرائتهای هفتگانه، اختلافی است که جبرئیل آن را بیان می‌نمود و علی ـ علیه‌السّلام ـ آن را می‌نوشت.

حتی برفرض اینکه ادعای هفتگانه بودن قرائتها را بخواهیم بپذیریم، قرائتها نیز ـ مطابق ادّعای آن ـ بنابر نقل اهل فن، ده قرائت یا بیشتر از آن است. علاوه بر آنکه ادعاهای توقیفی بودن قرائتها را نادرست می‌دانیم، معتقدیم که اگر اختلافی را که جبرئیل بیان می‌کرد همان اختلافی باشد که به اوائل سوره‌ها و اواخر آنها و شأن

نزول آیات ـ چنانکه از روایت پیداست ـ مربوط می‌باشد، پس دیگر چه جای صحبت از قرائتهای هفتگانه است؟

چرا که این امور هیچ ارتباطی به قرائتها ندارد و از موارد مربوط به قرائتها نیست تا محل اختلاف و توضیح واقع شود و اگر اختلاف درکم و زیاد خود آیات و مسائل دیگری باشد که ذکر می‌کنند، برفرض چنین بودن نیز، بطلان آن را اثبات کرده‌ایم.»[1]

امّا هرکس که به روایت مزبور توجه کند درمی‌یابد که: جبرئیل تصریح می‌نماید که مأموریتش، بیان اوائل و اواخر سوره‌ها و شأن نزول آنهاست، نه چیز بیشتر. امّا جبرئیل متوجّه می‌شده است که پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ در برخی موارد به اشتباه قرائت می‌فرمود و جبرئیل، اشتباهات حضرت را تصحیح می‌کرد و امیرالمؤمنین ـ علیه‌السّلام ـ می‌نوشت و جماعت حاضر، شاهد آن بودند!!

سخن فوق، اهانت به مقام مقدّس نبوّت است و ما از این لغزش و سستی در گفتار و کردار به خدا پناه می‌بریم.

۳ ـ باید چند نکته را گفت:

الف ـ ما نمی‌توانیم اهانت به رسول اکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ و متهم ساختن آن حضرت به ندانستن اوایل و اواخر سوره‌ها و شأن نزول آیات را تحمّل نمائیم. در حالی که همین حضرات می‌گویند: اصحاب براین امور آگاه بودند و هرگاه **بسم الله الرحمن الرحیم** نازل می‌شد پایان یک سوره و آغاز سورهٔ دیگر را می‌دانستند.»[2]

ب ـ باید بیفزایم که نبی اکرم ـ صلّی الله علیه وآله ـ همواره در طول سالیانی که بعنوان رسول خدا در میان مردم زندگی می‌کرد، فضایل سوره‌ها را برای مردم ذکر می‌کرد و هر سوره‌ای را به همان نام می‌خواند که در آن زمان متداول بود و هم‌اکنون نیز ما آن سوره را به همان نام می‌خوانیم. تاریخ نمونه‌ای را سراغ ندارد که مسلمانان

---

۱ ـ ر.ک: حقائق هامة حول القرآن الکریم.
۲ ـ ر.ک: حقائق هامة حول القرآن الکریم، ص ۱۴۳ ـ ۱۴۲ به نقل از منابع فراوان.

در دوران رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ نسبت به این موضوع اختلاف پیدا کرده باشند یـا آنکه پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ پیش یا پس از حجةالوداع در نام یکی از سوره‌ها تردید نماید.

ج ـ صرف نظر از تمام این موارد، آیا شناخت اوایل و اواخر سوره‌ها و شأن نزول آنها، نیازمند آن است که جبرئیل تمام قرآن را برای او قرائت نماید؟ آیا کافی نبود که جبرئیل هر مورد را بطور مشخص بیان کند و سپس به سراغ سورهٔ دیگر برود؟

یا آنکه آیات قرآن درهم ریخته و بهم آمیخته بود؟ اگر چنین بوده است پس نقش کاتبان وحی که در نزد رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ بودند چیست؟

تجربه بهترین دلیل:

در روایت ذکر کرده است: هنگامی که کشتی دشمنان ایشان ـ شاید ضمیر ایشان به ساکنان جزیره یا شیعیان برگردد ـ وارد دریا می‌شود با وجود استحکام زیاد، به برکت مولی و امام ما حضرت صاحب‌الزمان غرق می‌گردد.

نمی‌دانیم آیا در طی قرنهایی که گذشته است تا به حال یکـی از مـؤمنین کوشش کرده است که به جزیرهٔ خضراء برود؟ با آنکه واضح است که مؤمنین از غرق شدن در امان خواهند بود!

هم اکنون بیش از هفتصد سال از این ماجرا می‌گذرد و هیچ تلاشی ازاین قبیل، دست کم ازسوی یک مؤمن صورت نگرفته است!! درحالی‌که ماهمواره انتظار داشته و داریم که از میان شیعیان پاک باختهٔ سادات و اهل‌بیت اطهار که به امور برادران شیعه خویش اهتمام دارند سالی یک تن هم که شده دست به تلاش زده تا فرزندان امام زمان و خود آن حضرت را ملاقات نمایند. هواپیماکه حاضر است، کشتی هم که فراهم می‌باشد و افراد مؤمن نیز قادر به کرایهٔ هواپیما و حتی خرید آن می‌باشند، می‌توانند پروازهای منظّمی را به جزیره داشته باشند!! تا از این طریق، این معجزهٔ بزرگ برای دریای سفید آشکار گردد و آن کسی که ایمان می‌آورد از روی یقین و با دلیل روشن ایمان آورد و آن کسی که کافر و معاند است هلاک شود و به دوزخ رود!!

قطعاً چنین اقدامی ـ اگر انجام می‌شد ـ موجب عزّت دین و سرکوب کافران و منکران می‌گشت.

ترس، هراس و دلهره بعد از این تجربه و روشن شدن نادرستی این مسئله دیگر موردی ندارد. زیرا مثلث برمودا در برابر چشم همه قرار دارد. کشتی‌هایی راکه غرق می‌شد همه ملاحظه می‌کردند و کشتی‌های مؤمنان از اسارت رهایی می‌یافت و سفرها برای دیدن آن حضرت انجام می‌شد و شیعه از این طریق از سرور خود، برکت می‌گرفت.

سیصد امیر:

صرف نظر از تناقض موجود میان روایت مجلسی و بحرانی در مورد تعداد یاران امام ـ علیه‌السّلام ـ که به دنیا آمده یا می‌آیند، بحرانی به نزدیک بودن ظهور حضرت در آن دوران اشاره کرده است و می‌گوید: «دو تن دیگر باقی مانده است و فرج فرا رسیده است»«۱» لیکن ما ملاحظه می‌کنیم که از زمان این گفته تاکنون هفت قرن گذشته است ولی امام ظهور نفرموده است.

خواننده محترم باید توجه داشته باشد که روایتی وجود دارد که در مورد یاران آن حضرت، نام و سرزمین ایشان و اینکه هنگام ظهور حضرت از فرش خود مفقود می‌گردند و خود را به آن حضرت می‌رسانند، سخن می‌گوید ولی آیا در این روایت در مورد اشخاصی که به دنیا آمده یا خواهند آمد سخن گفته است! اگر این افراد متولد شده‌اند آیا این افراد تا هنگام ظهور حضرت زنده خواهند ماند یا آنکه می‌میرند و هنگام ظهور، خدای تعالی ایشان را برای یاری امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ زنده می‌گرداند؟!

و اگر از فرش خود ناپدید می‌گردند آیامراد فرش موجود در خانه‌هایشان است که درکشورهای مختلف است یا مربوط به جزیرهٔ خضراء می‌گردد؟ و آیا آنان

---

۱ ـ تبصره الولی، ص ۲۴۹.

ازدواج کرده‌اند و فرزند دارند یا خیر؟ چرا آن دو نفر یا سیزده نفر باقی مانده به دنیا نیامده‌اند و همراه با دیگر برادران خویش به انتظار فرج بسر نمی‌برند؟!

چرا تولد این سیصد و سیزده تن به نزدیکی ظهور آن حضرت تأخیر پیدا نکرد؟ افراد مذکور در طی این مدّت طولانی چه نقشی دارند؟ و سئوالات بسیار دیگری که چه بسا خواننده نیز از خواندن روایت جزیره خضراء به ذهنش خطور کند.

رقعهٔ موجود در بارگاه:

روایت مزبور ذکر می‌کند که: شمس‌الدین محمّد عالم به علی بن فاضل گفت: «هر صبح جمعه به قلهٔ کوه می‌رود و در آنجا رقعه‌ای را می‌یابد که در آن تمام اموری را که برای قضاوت میان مؤمنان لازم است نوشته شده و او به آنچه در آن برگ نوشته شده است، عمل می‌کند».

امّا سیّد شمس‌الدین برای ما نمی‌گوید که این ورق را چه کسی برای او می‌نویسد؟ سخن او بطور ضمنی این مطلب را می‌خواهد بفهماند که برگهٔ مذکور از طرف امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ است. لذا با توجه به این امر باید گفت:

۱ ـ چه کسی می‌تواند برای ما ثابت کند که شمس‌الدین در این ادعای خویش صادق است؟!

۲ ـ بر فرض که او صادق باشد آیا سیّد شمس‌الدین نمی‌توانست قواعد و قوانین قضاوت میان مؤمنین را فرا بگیرد و در قضاوتهای خویش مستقلاً عمل کند و دیگر نیازی به این برگه در هر جمعه پیدا نکند؟!

۳ ـ می‌توان این احتمال را رد کرد بدینگونه که از کجا معلوم برگه مزبور را یکی از شیاطین انس و یا جن و یا یکی از خادمان بقعه ننوشته است و آن را در بقعه قرار نداده است و سیّد شمس‌الدین هم از روی حسن نیّت و صداقت خویش گمان کرده است که آن برگه از سوی امام معصوم است؟ در حالی که فقط تحت تأثیر فردی حلیه‌گر قرار داشته است؟

آیا امام فرزند دارد؟!:

این سئوال، مهمترین سئوالی است که در این بحث وجود دارد. گروهی از مدافعان سرسخت روایت جزیرهٔ خضراء از پاسخ به آن طفره رفته‌اند. البته این اشکال، اوّلین یا آخرین ایرادی نیست که از پاسخ به آن شانه خالی کرده‌اند بلکه نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد. بلکه می‌توان گفت: مؤلف مذکور کوشیده است تا با طرح مسایل جانبی و بی‌ارتباط به اصل موضوع، خواننده را از آرامش لازم برای تفکر در اصل داستان باز دارد. کمااینکه مؤلف تلاش کرده است تا با تمسک به مسایل و ایرادهای جزئی و کوچک که قابل پاسخگوئی است، کاری کند تا خوانندگان به دقّت در روایت مورد بحث نپردازند. وی با بزرگ کردن ایرادهای کوچک و گفتگوی طولانی دربارهٔ آنها و استعمال الفاظ خشن و گزنده نسبت به علماء و طعن زدن به استوانه‌های اندیشه و خادمان شریعت، قصد دارد تا بر روی فرار خود از اشکالهای فوق از قبیل مسئله اثبات فرزندان امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ پوشش بگذارد.

ما در مورد موضوع فرزندان امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ معتقدیم که :

اولاد داشتن امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ نیز، محل شک و تردید است، اگر چه از ظاهر برخی اخبار چنین استنباطی وجود دارد ولی علمائی مانند شیخ مفید، بیاضی و طبرسی، به این مسئله روی خوش نشان نداده‌اند. بعلاوه همانطور که خواهد آمد برخی از روایات به نبودن آن تصریح دارد.

ما ابتدا روایاتی راکه می‌توان بوسیلهٔ آن بر فرزند داشتن امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ استدلال نمود بطور اختصار بیان می‌نمائیم.

عدم صحّت ودلالت روایات مربوط به فرزند داشتن امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ:

ظاهر بعضی اخبار دلالت دارد بر فرزند داشتن امام ـ علیه‌السّلام ـ و تا آنجا که ما می‌دانیم آن روایات عبارتند از:

۱ ـ روایت شیخ طوسی از مفضل بن عمر از امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ که می‌گوید:

«هیچیک از فرزندان او و دیگران از محل وی اطلاع ندارد مگر خدایی که اختیار او را در دست دارد».[1]

استدلال به این روایت از چند جهت صحیح نمی‌باشد زیرا:

اوّلاً: نعمانی همین روایت را نقل کرده است امّا آن را چنین بیان می‌کند: «هیچکس از اولیاء و دیگران از محل او آگاه نمی‌باشند».[2]

با توجه به یکی بودن روایت از نظر طوسی و نعمانی، و وجود چنین اختلافی در محل مورد استشهاد، روایت مزبور قابل استدلال نمی‌باشد.[3]

ثانیاً : در خصوص روایت شیخ طوسی گفته می‌شود که مورد تحریف واقع شده است. زیرا در این روایت ضمیر مفرد به جای ضمیر جمع استفاده شده است. و می‌گوید:

«از فرزندان او و دیگری» در حالی که صحیح این بود که بگوید «از فرزندان او و دیگران». مگر اینکه کسی بگوید ضمیر «ه» در کلمه «ولده» از سوی نسخه‌نویسان اضافه شده است. یا اینکه بگویند، مقصود روایت اشاره به این مطلب است که امام ـ علیه‌السّلام ـ تنها یک فرزند دارد. یا اینکه می‌گویند مراد از لفظ «ولد» اسم جنس است و برای مراعات این نکته ضمیر مفرد بکار رفته است.

ثالثاً : برفرض بپذیریم بازهم در روایت، چیزی وجود ندارد که حاکی از زمان فرزندان امام ـ علیه‌السّلام ـ باشد. شاید پس از چند قرن فرزندان او متولد شوند. ضمناً تأکید می‌کنیم که صرف ادعای فرزند داشتن امام از سوی عدّه‌ای برای تصدیق موضوع کافی نمی‌باشد.

۲ ـ خود روایت جزیره خضراء که درگذشته به اندازهٔ کافی در بی‌اعتبار بودن و

---

۱ ـ کتاب الغیبة، ص ۱۰۲؛ الاخبار الدخیلة، ج ۱، ص ۱۵۰؛ تاریخ الغیبة الکبری، ص ۶۹؛ النجم الثاقب، ص ۲۲۴.

۲ ـ الغیبة نعمانی، ص ۱۷۲؛ الاخبار الدخیلة، ج ۱، ص ۱۵۰؛ تاریخ الغیبة الکبری، ص ۶۹.

۳ ـ الاخبار الدخیلة، ج ۱، ص ۱۵۰؛ تاریخ الغیبة، ص ۷۰.

عدم اعتماد به آن سخن گفتم.»[۱]

۳ ـ روایت «پنج شهر» که احمد بن محمّد بن یحیی انباری نقل کرده است.[۲] علماء این روایت را ضعیف شمرده و قاطعانه آن را رد کرده‌اند. برای توضیح بیشتر باید به نوشته‌های ایشان مراجعه نمود.[۳]

۴ ـ روایتی که ابن طاووس از امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ در صلوات بر امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ نقل کرده است. عبارت زیر در آن به چشم می‌خورد:

«اللّهم أعطه فی نفسه واهله وولده وذریته وجمیع رعیته ماتقرّ به عینه وتسرّ به نفسه وتجمع لـه ملك الممـلكات كلها قریبها وبعیدها وعزیزها وذلیلها حتی یجری حكمه علی كل حكم ویغلب بحقه علی كل باطل».[۴]

«خدایا به او و خاندان و فرزندان و نسل و جمیع پیراونش، چیزی ببخش که مایهٔ روشنی چشم و خوشحالی دل گردیده و حکومت تمام حکومتهای دور و نزدیک، عزیز و ذلیل را در اختیار او قرار دهد. بگونه‌ای که، حکومت او بر تمام حکومتها غالب گردد و حق او بر تمام باطل‌ها چیره شود».

در مورد این روایت چند نکته را باید گفت:

اوّلاً: سند روایت قابل اعتماد نیست.

ثانیاً: حداکثر چیزی که از این دعای منقول از امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ که حدود پنجاه سال پیش از ولادت امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ فرموده‌اند، می‌توان استنباط نمود این

---

۱ ـ تاریخ الغیبة الکبری، ص ۶۹.

۲ ـ همان منبع، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۲۱ ـ ۲۱۳؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۶۶ ـ ۲۶۴؛ الأنوار النعمانیة، ج ۲، ص ۶۴ ـ ۵۹؛ و ر.ک: الأخبار الدخیلة، ج ۱، ص ۱۴۵ ـ ۱۴۰؛ تاریخ الغیبة الکبری، ص ۸۳ / ۸۰ / ۷۷ / ۶۹؛ به نقل از النجم الثاقب، ص ۲۱۷؛ جمال الأسبوع، ص ۵۱۲.

۳ ـ ر.ک: الذریعه، ج ۵ پاورقی ص ۱۰۸ ـ ۱۰۷؛ الاخبار الدخیلة، ج ۱، ص ۱۵۲ ـ ۱۴۶ و پاورقی الانوار النعمانیة، ج ۲، ص ۶۹ ـ ۶۴.

۴ ـ جمال الاسبوع، ص ۵۱۶ ـ ۵۱۰.

است که امّت اسلام، دارای مهدی است و او دارای فرزندانی خواهد شد. امّا در روایت اشاره‌ای به زمان ولادت فرزندان حضرت نشده است. شاید در اوایل عمر آن حضرت یا پس ازگذشت قرنها و چه بسا پس از ظهور امام ـ علیه‌السّلام ـ فرزندان او به دنیا بیایند.

کمااینکه سیاق کلام، بیشتر حاکی از آن است که این موضوع به عصر ظهور امام و قیام حکومت ایشان مربوط می‌شود.

۵ـ روایتی است که ابن طاووس نقل کرده است که امام رضا ـ علیه‌السّلام ـ فرمود: **«اللّهم صل علی ولاة عهده والائمة من ولده».**[۱]

اما این روایت نیز قابل اعتماد نمی‌باشد زیرا:

اوّلاً : سند آن ضعیف است.

ثانیاً : این روایت بنابر تصریح خود ابن طاووس دارای متن دیگری نیز می‌باشد که به این شکل است. **«اللّهم صل علی ولاة عهده والائمة من بعده».**[۲]

همانطور که پیداست، وقتی محل استشهاد در روایت مذکور مورد اختلاف باشد دیگر نمی‌توان به این روایت استدلال نمود.

ثالثاً: اگر درستی روایت را بپذیریم، باز هم در روایت نکته‌ای که حاکی از زمان ولادت فرزندان امام باشد، وجود ندارد.

۶ـ نزد شخصی توقیعی موجود است که گمان می‌کند که توقیع برای مردی به نام قاسم بن علاء فرستاده شده است. شخص مذکور پیرزنی گندمگون و مجهول‌الهویه‌ای را می‌شناخت که مدّعی بود به اموری از این قبیل آگاهی دارد. هنگامی که این توقیع را به او نشان دادند و از او خواستند تا نظر خویش را در ردّ یا قبول آن بیان کند، پیرزن توقیع مزبور را تأیید کرد.[۳]

ملاحظه می‌کنید که تمام مطالب فوق از گروهی ناشناخته نقل شده است که

---

۱ ـ همان منبع، ص ۵۱۲.
۲ ـ همان منبع، ص ۵۱۲.
۳ ـ جمال الاسبوع، ص ۵۰۴.

نمی‌توان به آن استناد نمود و به هیچ وجه قابل اعتماد نمی‌باشد. مضافاً به اینکه همین مطلب نیز برفرض صحّت، بر فرزند داشتن فعلی امام ـ علیه‌السلام ـ دلالت نمی‌کند.

دلائل فرزند نداشتن امام زمان ـ علیه‌السلام ـ:

روایاتی که در بحث پیش آوردیم، نمی‌تواند ثابت کند که امام زمان فرزند داشته باشد. این مؤید نظر شیخ مفید، بیاضی، طبرسی و دیگران است. گذشته از آن، دلایل دیگری هم داریم که می‌رساند امام زمان ـ علیه‌السلام ـ ـ لااقل در حال حاضر ـ فرزند ندارد. از جمله:

۱ ـ مسعودی روایت کرده که: علی بن ابی حمزه، ابن السراج و ابن ابی سعید مکاری بر امام رضا ـ علیه‌السلام ـ وارد شدند. علی بن ابی حمزه به آن حضرت عرض کرد: از پدرانت روایت کرده‌ایم... تا بدین جا رسید که:

«روایت کرده‌ایم که: امام از دنیا نمی‌رود تا فرزندش را ببیند؟ حضرت فرمود: آیا در این حدیث روایت کرده‌اید: الاالقائم».

عرض کردند: بلی.

حضرت فرمود: آری روایت کرده‌اید. شما نمی‌دانید که چرا گفته شده و معنای آن چیست؟

ابن ابی حمزه گفت: این مطلب در حدیث چیست؟

حضرت به او فرمود: وای بر تو، چگونه جرأت کردی با چیزی بر من استدلال کنی که بعضی از آن با بعضی دیگر درهم آمیخته است.

سپس فرمود: خداوند متعال بزودی فرزندم را به من نشان خواهد داد.»[۱]

۲ ـ از محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش از علی بن سلیمان بن رشید از حسن بن علی خزاز که گفت:

---

۱ ـ اثبات الوصیه، ص ۲۰۱.

علی بن ابی حمزه بر حضرت رضا ـ علیه‌السّلام ـ وارد شد و عرض کرد:
آیا شما امام هستی؟
فرمود: آری.
عرض کرد: من از جدّت جعفر بن محمّد ـ علیه‌السّلام ـ شنیدم که فرمود: امامی وجود ندارد مگر اینکه فرزندی داشته باشد و از خود نسلی برجای بگذارد.
فرمود: ای پیر فراموش کردی یا خود را به فراموشی زدی. جعفر اینگونه نگفت؛ بلکه جعفر گفت:
امامی وجود ندارد مگر اینکه فرزندی دارد؛ مگر امامی که حسین ـ علیه‌السّلام ـ برای او از قبر بیرون می‌آید، او فرزند ندارد.
عرض کرد: فدایت شوم، درست فرمودی. شنیدم که جدّت چنین گفت.»[۱]
روشن است که: اشاره دارد به رجعت امام حسین ـ علیه‌السّلام ـ و بیرون آمدن آن حضرت از قبر در زمان امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ.
پیش از این روایات فراوانی مبنی بر رجعت حسین ـ علیه‌السّلام ـ به هنگام وفات مهدی ـ علیه‌السّلام ـ تا او را غسل دهد، آوردیم.»[۲]
۳ ـ آنچه که گفته می‌شود پس از مهدی ـ علیه‌السّلام ـ فرزندانش حکومت خواهند کرد، نیز مورد شک و تردید است. شیخ مفید«ره» گفته است: «...پس از حکومت مهدی ـ علیه‌السّلام ـ هیچ کس حکومت نخواهد کرد. لیکن در روایت آمده است که فرزندانش، اگر خدا بخواهد، قیام خواهند کرد. امّا این مطلب قطعی نیست و به اثبات نرسیده است. بیشتر روایات می‌گوید: امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ فقط چهل روز پیش از قیامت وفات می‌کند. در این مدت فرج است، نشانه‌های بیرون آمدن مردگان از قبر و قیام قیامت برای رسیدگی به اعمال».»[۳]

---

۱ ـ الغیبة طوسی، ص ۱۳۵ ـ ۱۳۴؛ دلایل الامامة، ص ۱۳۱ـ۱۳۰؛ الایقاظ من الهجعة، ص ۳۵۵ ـ ۳۵۴.
۲ ـ الایقاظ من الهجعة، ص ۴۰۴؛ ر.ک: ص ۱۳۱ ـ ۱۳۰.
۳ ـ الارشاد: ص ۳۶۶؛ بحارالانوار، ج ۵۳ ص ۱۴۵ بنقل ازآن؛ الایقاظ من الهجعة، ص ۳۹۷.

عبارت مرحوم طبرسی نزدیک به عبارت شیخ مفید است. اما او می‌گوید: «روایت صحیح وارد شده که پس از حکومت قائم ـ علیه‌السّلام ـ احدی حکومت نخواهد کرد».[۱]

بیاضی پس از اینکه روایت منقول از ابن عباس و انس را که ظاهراً می‌گوید: پس از حکومت مهدی نیز حکومتی خواهد بود، شاذ توصیف کرده، می‌گوید: «بیشتر روایات می‌گوید: آن حضرت وفات نمی‌کند مگر چهل روز پیش از قیامت که در آن هرج و مرج است و علامات خروج مردگان برای رسیدگی به اعمال».[۲]

بیاضی نیز پس از بیان روایتی که می‌گوید پس از امامان دوازده‌گانه، دوازده مهدی خواهد بود، می‌گوید:

«گویم: این روایت شاذ است و مخالف با روایات متواتر مشهور و صحیح که می‌گوید: پس از حکومت مهدی دولتی نمی‌آید و چهل روز نمی‌گذرد که هرج و مرج پیش می‌آید و نشانه خروج مردگان از قبر و قیام قیامت...».[۳]

در مورد روایات و اخباری که چهل روز را بیان کرده و ما بدان اشاره کردیم، شیخ حرّ عاملی می‌گوید:

«می‌گویم: حدیث وفات مهدی ـ علیه‌السّلام ـ چهل روز قبل از قیامت، از راههای مختلفی نقل شده که فعلاً در مورد آن حضور ذهن ندارم».[۴]

شاید منظورش روایاتی است که می‌گوید: زمین از حجت خالی نمی‌شود و حجت از زمین منقطع نمی‌گردد مگر چهل روز پیش از قیامت».[۵]

ممکن است بتوان آن را با روایتی از رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ تأیید کرد که حضرت در آن فرمود:

---

۱ ـ اعلام الوری، ص ۳۶۶.

۲ ـ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۴؛ الایقاظ من الهجعة، ص ۳۹۷، به نقل از آن.

۳ ـ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۵۲.

۴ ـ الایقاظ من الهجعة، ص ۳۹۷.

۵ ـ ر. ک: کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۹؛ المحاسن برقی، ص ۲۳۶؛ الایقاظ من الهجعة، ص ۲۹۶، به نقل از کمال‌الدین.

«پس از من دوازده خلیفه خلافت می‌کنند که همگی از قریش هستند.
سؤال شد: پس از آن چه خواهد شد؟
فرمود: آشوب و هرج و مرج پیش خواهد آمد».«۱»

روشن می‌شود که این مسئله از عقاید شیعه بوده است. از عبداللّه بن جعفر حمیری روایت شده که گفت:

من و شیخ ابوعمرو«ره» با احمد بن اسحاق نشسته بودیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که چیزی بپرسم. به او گفتم:

ای ابا عمرو، می‌خواهم چیزی از تو بپرسم و در آنچه از تو می‌پرسم، شاکی نیستم. من معتقدم که: زمین از حجت خالی نمی‌ماند مگر چهل روز مانده به روز قیامت. آن هنگام حجت می‌رود و باب توبه بسته می‌شود...«۲»

منظور از حجت امام است. سیاق روایت هم بدان اشاره دارد. از دیگر دلایلی که پس از حکومت امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ حکومتی نخواهد بود روایتی است که می‌گوید: اگر بر روی زمین دو نفر باقی بماند، یکی از آن دو امام خواهد بود.

ما نمی‌توانیم صحت مطالبی را که گفته می‌شود امام مهدی ـ علیه‌السّلام ـ در جزیره خضراء یا جاهای دیگر فرزندانی دارد، تأیید کنیم. چنانکه نمی‌توانیم به روایاتی که شاذ توصیف شده و می‌گوید: امام زمان ـ علیه‌السّلام ـ فرزندانی دارد که پس از او حکومت خواهند کرد، اطمینان کنیم.

شک ما در مورد اینکه قبل از ظهور، امام فرزند داشته باشد، به دو روایت مستند است که تحت شماره ۱ و ۲ آوردیم. در مورد حکومت فرزندان امام زمان پس از او هم تردید داریم. این تردید ما به استناد روایاتی است که در اینجا یک مورد آن را در شماره ۳ آوردیم، خصوصاً تأکیدات فراوان بزرگان حدیث‌شناس که قاطعانه آن را نفی کرده و گفته‌اند: روایات صحیحی داریم که بدان تصریح دارد.

---

۱ ـ الخصال، ج ۲، ص ۴۷۲ ـ ۴۷۰؛ ر.ک: ص ۴۷۴ و الایقاظ من الهجعة، ص ۳۹۵.
۲ ـ ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۵۶ ـ ۵۲.

آنچه در این باره گفتیم، ما را کافی است. **«والحمدللّه اولاً وآخراً وباطناً وظاهراً».**

بیان چند نکته:

پیش از آنکه بر دیگر اشکالات وارده بر این نظر بپردازیم، چند نکته را بیان می‌داریم:

۱ ـ درهمهای خارج از جزیره:

روایت بحرانی تصریح دارد که سید شمس‌الدین به علی بن فاضل گفت:

«درهمی به این جزیره وارد یا از آن خارج نمی‌شود».

لیکن روایت مجلسی می‌گوید: سیّد شمس الدین به علی بن فاضل پنج «۵» درهم داد که برای تبرک نزد خود نگهداشته است.

پس چگونه این درهمها را از جزیره خارج کرد؟!

چرا طیبی و دیگر دانشمندان حاضر در مجلس و نیز سایر افرادی که در آنجا حضور داشتند و به سخنان علی بن فاضل گوش می‌دادند، از او درخواست نکردند که درهمها را به آنان نشان دهد تا آن را لمس کنند یا ببوسند و بدان وسیله تبرک جویند؟!

پس از مرگ علی بن فاضل سرنوشت درهمها چه شد و به چه کسی رسید؟! آیا منظور اعطای فضیلت جدیدی به علی بن فاضل نبوده است که به خاطر او خلاف مقررات عمل گردید؟!

۲ ـ آخرین شنیده طیبی:

روایت مجلسی تصریح می‌کند: طیبی پس از نام بردن دانشمندان شیعه که ذکرشان را در جزیره شنیده می‌گوید: «این آخرین چیزی است که از شیخ صالح پرهیزکار شنیدم...».

امّا در روایت بحرانی پس از آن چند سطر دیگر می‌بینیم که در آن علی بن فاضل از سیّد شمس‌الدین می‌پرسد چرا بین نماز ظهر و نماز عصر فاصله انداخته و

او به وی پاسخ می‌دهد.

سپس تاریخ دیدن سیّد شمس‌الدین و مدتی که تا آن موقع از آن‌گذشته را بیان می‌کند، اینها مطالبی است که در روایت مجلسی نیامده است. این بدان معنی است که اسامی دانشمندان شیعه آخرین چیزی نیست که طیبی از علی بن فاضل شنیده است.

۳ ـ مسافت بین سرزمین مغرب و جزیره:

روایت می‌گوید که: مسافت بین جزیره رافضیان و جزیره خضراء را در مدت بیست و پنج روز طی کرده است. در حالی که در روایت قاضی شوشتری می‌گوید: این مسافت را در مدت پانزده روز سپری کرد.

اگر چنانکه بعضی ادعا کرده‌اند: جزیره خضراء همان جزیره‌ای باشد که در مثلث برمودا قرار دارد، باید گفت: مسافت بین مغرب و این مثلث بالغ بر پانزده هزار «۱۵۰۰۰» کیلومتر است؛ حال اگر در نظر بگیریم که: کشتی‌های قرن هفتم با محرکهای موتوری حرکت نمی‌کردند بلکه کشتی‌های آن روز بادی بودند و با وزش باد که اگر در جهت موافق می‌وزید، به راه خود ادامه می‌دادند، خواهیم دید که: در بسیاری از اوقات اصولاً باد نمی‌وزد، اگر بادی بوزد، چه بسا که مخالف جهت حرکت کشتی است، گذشته از این، بادی که از سمت شرق به غرب می‌وزد در طول مدت سال در ایام بخصوصی می‌وزد.

حال درمی‌یابیم که طی این مسافت طولانی در چند ماه چقدر مشکل است تا چه رسد به اینکه بخواهند این مسافت را در چند روز اندک پانزده یا بیست و پنج روز بپیمایند.

۴ ـ موقعیت جزیره و مثلث برمودا:

برخی تلاش کرده‌اند که بگویند: جزیره خضراء در اقیانوس اطلس، جایی که مثلث برمودا واقع است، قرار دارد.

دلیل عمده آنان این است که: علی بن فاضل که در جزیره رافضیان بود به سمتی که مسجد قرار داشت یعنی غرب ساحل دریا بیرون آمد و به سوی مغرب

نگاه کرد؛ دید کشتی‌ها از جزیره خضراء می‌آیند. حال اگر آن جزیره در دریای مدیترانه واقع باشد باید مسجد در جهت شمال یا شمال شرقی باشد نه در سمت مغرب. زیرا دریا در سمت غرب قرار نمی‌گیرد بلکه در سمت شمال و شمال شرقی است و آمدن کشتی ها از جهت غرب‌اشاره‌دارد که وی در ساحل اقیانوس اطلس بوده است. زیرا دریای مدیترانه در غرب سرزمین بربرها قرار ندارد.

بهرحال وی کوشیده است تا با تمام توان اثبات کند که جزیره در اقیانوس اطلس واقع است نه در دریای مدیترانه...

در جواب وی می‌گوییم: روایت تصریح دارد که روستایی که رافضیان در آن اقامت داشتند نیز در دریا واقع بود. معمولاً جزیره از چهار طرف در میان آب قرار دارد. بنابراین ممکن است مسجد در سمت مغرب جزیره و نزدیکی دریا واقع باشد و علی بن فاضل از آنجا به سمت غرب دریای مدیترانه که تنگه جبل‌الطارق است، نگاه می‌کرده و دیده است که کشتی ها از آن تنگه به سمت دریای مدیترانه می‌آیند.

حتی کافی است که رافضیان در شبه جزیره‌ای سکونت داشته باشند که از سه طرف در میان آب قرارگرفته باشد. در داستان جزیره هم بدان اشاره شده است. آنجا که می‌گوید: حصارهای آن جزیره بر کنار دریا واقع بود.

آری، اگر شهر رافضیان در ساحل دریا قرار داشته، حتماً مسجد نزدیک دریا در جهت شمال واقع بوده ود راین صورت ادعای وی درست است. امّا این فرض با تصریح روایت مخالف است. روایت تأکید دارد که آنان در جزیره زندگی می‌کنند.

بنابراین، آن قسمت از روایت که می‌گوید: غذا و طعام آنان از سمت مغرب می‌آمد، نمی‌تواند دلیل قرار داشتن جزیره در اقیانوس اطلس باشد تا چه رسد به اینکه مهمترین دلیل آن باشد.

گفتیم معنای جزیره آن است که از چهار طرف در آب محصور باشد، بنابراین ممکن است وی به سمت مغرب که دریا قرار دارد، بیرون رفته و به سوی تنگه جبل‌الطارق نگاه کند و ببیند که کشتی‌ها از آن سمت می‌آیند.

*****

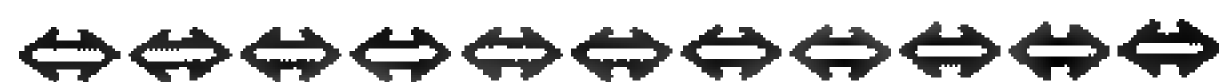


فصل چهارم:

مثلث برمودا

و

جزیره خضراء



سرآغاز

از مطالبی که در فصلهای پیشین گذشت معلوم شد که: داستان جزیره خضراء نه از نظر سند درست است و نه از نظر متن و به هیچ وجه مجالی برای قبول یا اعتماد و اطمینان بدان وجود ندارد.

در ابتدای فصل پیش و نیز در پایان همان فصل اشاراتی در نادرستی ارتباطی که می‌گویند بین جزیره خضراء و مثلث برمودا وجود دارد، گذشت برخی تلاش کرده‌اند که باکمک بعضی از شواهد اثبات کنند جزیره خضراء در همان منطقه مثلث برمودا قرار دارد. از اینرو نوعی ارتباط بین آن دو ادعا کرده‌اند؟

پیش از اینکه دفتر جزیره خضراء را ببندیم، مناسب دیدیم که بررسی مختصر و گذرایی داشته باشیم بر میزان دلالت شواهد بر آن رابطه بدون اینکه بخواهیم در این باره تحقیق کامل و جامعی داشته باشیم.

همچنین نمی‌خواهیم درباره میزان صحت شواهد و نیز دلالت آنها بر وجود یک حالت غیرعادی در منطقه برمودا، در تأیید یا نفی آن به بررسی کامل بنشینیم با اینکه معتقدیم: بیشتر مطالبی که در این باره ادعا شده نادرست است.

مثلث برمودا و جزیره خضراء:

برخی میل دارند که مدعی شوند: اگر نتوان سند یک چیز را تصحیح و درستی آن را ثابت کرد به معنای رد آن روایت و نادیده گرفتنش نیست. زیرا عینیت حاکم بر محیط درستی آن را ثابت و تصدیق می‌کند. امروزه مثلث معروف به مثلث برمودا یک معمای شگفت‌انگیز و باعث سرگردانی دانشمندان شده است. زیرا در آن منطقه حوادثی به وقوع پیوسته که نمی‌توان از آن تفسیر معقولی ارائه داد مگر براساس مطالبی که در مورد جزیره خضراء آمده است.

آنگونه که نویسندگان از منابع خود، نقل کرده‌اند، در مثلث برمودا، کشتی‌ها و هواپیماهائی گم شده و سرنشینانش مرده‌اند و دستگاهها از کار افتاده است و...

با مقایسه‌ای که برخی بین مطالب منقول در مورد جزیره خضراء و مطالب منقول در مورد مثلث برمودا انجام داده‌اند، وجوه تشابهی یافته‌اند که انطباق یکی بر دیگری را قوّت می‌بخشد. در هر دو لفظ «جزیره» آمده است. در مورد هر دو گفته شده که: رنگ آب دریا تغییر کرده و سفید شده است. همین دو مطلب باعث گردیده تا بعضی گاهی اوقات احتمال دهند و گاهی نیز از روی جزم بگویند که جزیره خضراء همان مثلث برمودا است.

ما می‌گوییم:

۱ ـ صرف توصیف جزیره خضراء به «جزیره» و نیز وجود داشتن جزیره‌ای در مثلث برمودا و نیز آب سفید آن دو، مستلزم اینکه هر دو یکی باشند، نیست.

۲ ـ تنها وجود مثلث برمودا ـ اگر درست باشد ـ نمی‌تواند دلیل صحت داستان جزیره خضراء باشد. زیرا ممکن است اهالی مناطق اطراف، مثلث برمودا را کشف کرده و داستان آن به گوش این مرد رسیده باشد. آنگاه داستانی خیالی ساخته که با مطالبی که از مثلث برمودا گفته‌اند و کشف کرده‌اند، هماهنگی داشته باشد.

پس این ادعا که اکتشافات مربوط به مثلث برمودا مؤید درستی روایت مربوط به جزیره خضراء است، از گزاف آشکار خالی نیست. حتی همین افرادی که

می‌خواهند با مسائل مثلث برمودا صحت روایت جزیره را تأکید کنند، روایاتی بیان کرده‌اند که تاریخ آن به بیشتر از صد صال پیش برمی‌گردد.

هستند کسانی که گفته‌اند: این حوادث در مورد صدها کشتی از کشتی‌هایی که در اقیانوس اطلس شناور بوده‌اند، بطور مستمر اتفاق نیفتاده است.

همچنین هستند افرادی که گفته‌اند : مردم از سرنوشت و اتفاقاتی که برای کشتی‌ها در این منطقه پیش آمده، آگاهی کافی ندارند.

۳ ـ روایت جزیره می‌گوید : به برکت وجود مولای ما، صاحب الزمان، کشتی‌های دشمنان، به هنگام ورود به دریای سفید غرق می‌گردند.

امّا در مورد مثلث برمودا وضع اینگونه نیست. همانگونه که شخص مدعی گفته، برخی می‌گویند:

«گاهی اوقات ملوانان و مسافران یا تنها ملوانان ناپدید می‌شوند و کشتی‌ها خالی و بدون هیچگونه اثری از خرابی و نقصی برمی‌گردد. بعضی اوقات هم کشتی‌ها برمی‌گردد لیکن ملوانان مرده‌اند و در صورتهای آنان آثار ترس و مرگ نمایان است. این می‌رساند که آنان منظره وحشتناکی را دیده و از آن ترسیده‌اند.

در حالی که بعضی از کشتی‌ها و هواپیماها بدون اینکه دچار حادثه‌ای شوند، از آن عبور کرده‌اند. گاهی اوقات هم در معرض خطر قرار گرفته‌اند امّا به موجب اوامری که مبنی بر عفو از آنان از سوی مثلث صادر شده از آن عبور کرده و در لحظات پایانی راه بر آنان باز شده است.»[1]

وی آنگاه مثالهایی برای هر کدام از مواردی که گذشت، ذکر می‌کند که بیشتر آن را از مجلات، جراید و رادیوها و یا از کتاب: **مثلث برمودا** نوشته چارلز برلتیز گرفته است.

از متن فوق‌الذکر و مثالهایی که آورده روشن می‌شود که: بعضی از کشتی‌هایی که از دشمنان است، غرق نشده‌اند و بدون اینکه دچار حادثه‌ای شوند یا

---

۱ ـ الجزیرة الخضراء، ص ۳۲.

سرنشینانش بمیرند، به برکت عفو و گذشت از آنان، صحیح و سالم بازگشته‌اند.

این مطلب نادرستی سخن آن مرد را که می‌گوید: به برکت وجود مولای ما، صاحب‌الزمان، کشتی های دشمنان، به هنگام ورود به دریای سفید غرق می‌گردند، به روشنی نمایان می‌کند.

این کشتی‌های دشمنان آنان است که گاهی اوقات غرق نمی‌شود. جالب است که برخی از کسانی که می‌کوشند روایت جزیره خضراء را بر مثلث برمودا تطبیق دهند، در بحث خود اشاره کرده که بعضی ازکشتی‌ها غرق می‌شوند و برخی دیگر نه، با این حال مدّعی است که بر حدیث جزیره خضراء تطبیق می‌کند. به رغم اینکه خودش عبارت فوق‌الذکر را بیان و شواهدی برای آن آورده، امّا نمی‌گوید که بعضی از مردم در کشتی می‌میرند و گاهی اوقات کشتی‌ها سالم و بدون سرنشین برمی‌گردند.

سلامت کشتی‌ها و هواپیماها در مثلث برمودا:

دیده می‌شود که: صدها کشتی و هواپیما از مثلث برمودا می‌گذرند و طول و عرض آن را طی می‌کنند و مطلقاً دچار حادثه‌ای نمی‌شوند.

برای جستجو و ردیابی کشتی‌ها و هواپیماهایی که در مثلث برمودا دچار حادثه شده‌اند، عملیات گسترده و بسیار دقیقی با شرکت صدها هواپیما و کشتی مسافربری و جنگی انجام شده است.

بلکه عملیات وسیع و دقیقی یکبار پنجاه هزار مایل، بار دیگر صد هزار مایل و بار سوّم سیصد هزار مایل در منطقه وقوع حادثه انجام شده است که گاهی اوقات هفتاد هواپیما درکنار هم این عملیات را برعهده داشته‌اند. با این حال مطلقاً چیزی از آن غرق نشده است. بسیاری از اوقات توانسته‌اند آثاری را از بار کشتی‌هایی که می‌گفتند مفقود شده، پیدا کنند.

سال گذشته وسایل تبلیغاتی استرالیا اخباری را در مورد پیدا شدن بعضی از قسمتهای کشتی‌هایی که اخیراً ناپدید شده‌اند، پخش کرد.

در اینجا فهرست بعضی از عملیات جستجو در منطقه حادثه و در قلب مثلث برمودا را که برخی از نویسندگان نام برده و هیچکدام از کشتی‌ها و هواپیماهای شرکت کننده در آن، غرق نشده است، می‌آوریم:

۱ ـ جستجو از یک هواپیما در سال ۱۸۰۰ م.

۲ ـ جستجو از کشتی غرق شده در سال ۱۸۷۲ م.

۳ ـ جستجو از یک کشتی جنگی انگلیسی در سال ۱۸۸۰ م.

۴ ـ جستجو از یک کشتی در سال ۱۹۲۴ م.

۵ ـ جستجو از یک هواپیما در سال ۱۹۴۷ م.

۶ ـ جستجو از یک هواپیما در سال ۱۹۴۸ م.

۷ ـ جستجو از یک هواپیما که در سال ۱۹۴۹ م. در نزدیکی میامی گم شد.

۸ ـ جستجو از هواپیمایی که در سال ۱۹۴۹ م.گم شد.

۹ ـ جستجو از یک هواپیما در سال ۱۹۵۱ م.

۱۰ ـ جستجو از یک هواپیما در سال ۱۹۵۴ م.

۱۱ ـ جستجو از یک کشتی در سال ۱۹۶۲ م.

۱۲ ـ جستجو از دو هواپیما که در سال ۱۹۶۳ م. منفجر شدند.

۱۳ ـ جستجو از یک کشتی در سال ۱۹۶۳ م.

۱۴ ـ جستجو از یک هواپیما در سال ۱۹۶۵ م.

۱۵ ـ جستجو از یک کشتی جنگی در سال ۱۹۶۷ م.

۱۶ ـ یک کشتی نفتی منفجر شد و نه نفر از دریانوردان کشته شدند. قایقهای نجات سوئدی دوازده نفر دریانورد باقی مانده را نجات دادند.

یادآور می‌شویم :

مثالهایی که آوردیم از همان شواهدی است که برخی از کسانی که معتقدند می‌توان مثلث برمودا را بر داستان جزیره خضراء تطبیق داد، برای اثبات مدّعای خود بدان استشهاد کرده‌اند. البته ما معتقدیم که این شواهد از اساس ناتمام و ناقص است.

گروه تحقیق در مثلث برمودا:

در یکی از عکسهایی که توسط ماهواره از مثلث برمودا گرفته شد، نشان می‌دهد که یک قطعه خشک در وسط منطقه برمودا وجود دارد. از آنجاکه وجود یک قطعه خشک در میان این آبها و آن منطقه محال است، گروهی از پژوهشگران به بررسی آن قسمت از منطقه برمودا پرداخته‌اند، لیکن آنان جز وزش بادها و تلاطم امواج چیزی ندیده‌اند. این پژوهشگران وارد منطقه برمودا شده امّا در آن غرق نمی‌شوند و چیزی جز باد و موج نمی‌بینند.

مناطق دیگر:

مناطق دیگری نیز هست که بنابر ادعای اینان، تقریباً از مثلث برمودا خطرناکتر است. مثل: منطقه‌ای که در نزدیکی ژاپن قرار دارد و به **دریای شیطان** معروف است. همچنین منطقه‌ای که در نزدیکی مالزی واقع شده و آن نیز به **دریای شیطان** موسوم است.

مناطق دیگری نیز هست که در تمامی آن حوادثی به‌وقوع می‌پیوندد که از نظر دشواری و نامعقول بودن شبیه جریاناتی است که از مثلث برمودا نقل می‌شود. مثل: مرگ دسته‌جمعی در کشتی‌ها یا ناپدید شدن آنان با ابزارهای زاویه سنج و باقی ماندن اثاثیه بطور مرتب و منظم ...

آیا در این مناطق هم جزیره خضرای دوّم و سوّمی وجود دارد؟! پرسشهای دیگری که در مورد مثلث برمودا مطرح کردیم، در مورد این مناطق نیز مطرح است.

جستجو از گم شدگان در منطقه وقوع حادثه:

همانگونه که در مورد مثلث برمودا گذشت، در مورد گم شدگان در دریای شیطان در نزدیکی ژاپن و مالزی و جاهای دیگر نیز تحقیق شده است. امّا برای کشتی‌ها و هواپیماهای تحقیقاتی اتفاقی نیفتاده است. بطور مثال چند مورد را ذکر

می‌کنیم:

۱ ـ جستجو از یک کشتی که در دریای شیطان در نزدیکی مالزی بسال ۱۹۴۸ م. غرق شد.

۲ ـ جستجو از یک کشتی که در نزدیکی جزیره فیجی در سال ۱۹۵۵ م. غرق شد.

۳ ـ تحقیق از یک کشتی در شمال غربی اسپانیا در سال ۱۹۸۱ م.

۴ ـ جستجو از یک زیردریایی در سال ۱۹۶۸ م. در فاصله ۴۶۰ مایلی جنوب شرقی جزایر آزور در اقیانوس اطلس.

۵ ـ جستجو از یک کشتی در سال ۱۹۷۶ م.

همانطور که پیش از این نیز دیدیم، ما در اینجا از همان شواهدی می‌آوریم که برخی از کسانی که معتقدند می‌توان روایت جزیره خضراء را بر مثلث برمودا منطبق کرد، بدان استدلال کرده‌اند، البته معتقدیم که این شواهد برای استدلال براین مطلب کافی نیست.

چند توضیح:

مناسب است در اینجا به چند نکته اشاره کنیم:

الف ـ تعداد زیادی از حوادث خیالی که برای هواپیماها و کشتی‌ها روی می‌دهد، مربوط است به هواپیماها و کشتی‌های جنگی یا زیردریایی‌ها.

بعضی از موارد تصریح کرده است که شخصیّت نظامی بزرگی در هواپیما بوده است. مثلاً هواپیمایی که در سال ۱۹۴۸ م. ناپدید شد.

ب ـ در بعضی از حوادث آمده است که سبب اصلی در وقوع آن بدی آب و هوا بوده است. لذا ریسمان قایق نجات پاره شده و از کشتی جدا و غرق نگردیده است. مثلاً در حادثه‌ای که در سال ۱۹۵۱ م. بوقوع پیوست.

ج ـ عملیات تحقیقاتی انجام شده در مورد بعضی از حوادث احتمال داده است که ممکن است بعضی از آنها دراثر فعالیتهای تخریبی انجام شده بر علیه

هواپیما بوده است.

د ـ یک خلبان حرفه‌ای آمریکایی که از سوی رژیم آمریکا تأمین و در زمینه پروازها بسیار خبره است و در میامی کار می‌کند، مدّعی است که در سال ۱۹۶۴ م. در مثلث برمودا دچار خطر پیچیده‌ای شده و بطرز شگفت‌آوری نجات یافته است. وی می‌گوید که پیش از آن چیزی در مورد مثلث برمودا نمی‌دانسته است. این جای تعجب دارد که چگونه فردی با این ویژگی‌ها و در نزدیکی مثلث برمودا زندگی کند، خلبان هم باشد و از سوی حکومت تأمین و خود نیز با تجربه و حرفه‌ای باشد، با این حال مثلث برمودا را نشناسد و از منطقه‌ای که ـ آنگونه که مدعی هستند ـ شهرهٔ آفاق شده، چیزی نداند؟!

★ هـ ـ دیوید کوشی، دانشمند کانادایی که کتابی در اسرار مثلث برمودا نوشته، می‌گوید: داستانهای مثلث برمودا چیزی جز خرافات نیست. علت اصلی حوادث به کثرت رفت وآمد کشتی‌ها و هواپیماها در این منطقه برمی‌گردد. کوشی در این باره به اسنادی تأکید می‌کند که توسط دوایر امریکا منتشر شده و بارها ثابت کرده که: تنها تفسیر حوادث این منطقه به تغییرات جوی آن برمی‌گردد.»[1]

★ لئونید برایکوفسکی، دانشمند روسی می‌گوید:

«این موضوع کاملاً مبهم و پیچیده یک فالگویی دروغ است که جراید سرمایه‌داری آن را رواج داده‌اند».[2]

و ـ ناپدید شدن دستگاه زاویه سنج نیز در چند حادثه گزارش شده است. در چند حادثه دیگر نیز تنها ناپدید شدن افراد گزارش گردیده است. در بعضی از حوادث هم افراد مرده‌ای پیدا شده‌اند که آثار رعب و وحشت بر بدن آنان دیده شده است.

تفسیر این جریان نمی‌تواند منحصر به این ادّعا باشد که در مثلث برمودا و

---

۱ ـ الوکالة الجدیدة للصحافة، پاریس، شماره ۵۵۷ در ۱۹۷۸/۱/۱۸ م.

۲ ـ نشریه العراق، بغداد، شماره ۲۴۰، ۱۹۷۶/۱۲/۶ م.

دریای شیطان در ژاپن و مالزی و جاهای دیگر، یک حالت غیبی وجود دارد. ممکن است در آن مناطق فعالیتهای جاسوسی در جریان باشد که برای رسیدن به اسناد و اطلاعات یا به منظور رهایی از دست کسانی که نمی‌خواهند زنده باشند، خصوصاً که در میان گمشدگان شخصیتهای نظامی بزرگی دیده می‌شود، بدین اقدامات متوسل می‌شوند.

همچنین ضربه‌هایی بر افراد وارد می‌شود که موجب جدایی روح از بدنشان می‌گردد و هدف از آن اغراض گوناگون از جمله اغراض شخصی است.

ممکن است عملیات تخریبی باشد. چنانکه بعضی از کشتی‌ها و هواپیماها دچار آن شده‌اند. بسیاری از هواپیماها به دلیل نقص فنی یا تغییرات ناگهانی جوی غرق شده‌اند.

ز ـ تأکید بر حالت پیچیدگی که سرنوشت کشتی یا هواپیما را درهم می‌پیچید و به یک فاجعه منتهی می‌شود، بی‌جا است. زیرا این یک امر طبیعی است خصوصاً در مورد هواپیمایی که در آسمان پرواز می‌کند یا کشتی‌ای که در آبها به پیش می‌رود و مسافتهای طولانی از مردم فاصله می‌گیرد. چنانکه امکان دستیابی به هرگونه اطلاعی از آن ممکن نیست مگر از طریق ارسال علائم خطر یا درخواست کمک یا از طریق نجات یافتگان، اگر پیدا شوند. بنابراین استدلال به حالت ابهام و پیچیدگی حوادث نمی‌تواند در این باره مفید باشد.

ح ـ همچنین طبیعی است که : افرادی که مواجه با خطر مرگ می‌شوند فریاد کمک و استغاثه برآورند. فریادهایی که بیانگر هول و هراسی است که با آن مواجه می‌شوند. همین حالت موجب می‌شود که انسان در نهایت رعب و وحشت بسر برد و تعادل خود را از دست بدهد.

ط ـ در پایان می‌گوییم : بخش بزرگی از کسانی که کشتی آنان غرق شده یا هواپیمایشان ناپدید گردیده است، برای اهداف و اغراض عدوانی به آن منطقه نیامده بودند؛ هواپیماها و کشتی‌های نفتی یا مسافربری بوده‌اند. پس چرا غرق یا ناپدید شده‌اند؟!

در مورد آن عدّه که ادّعا می‌شود دچار خطر شده امّا نجات یافته‌اند، می‌پرسیم: چرا ابتدا دچار خطر شدند و چرا نجات یافتند؟ اگر دشمن بودند چرا نجات یافتند و چرا همانند کشتی‌ها و هواپیماهای تجاری دیگر ناپدید نشدند؟ و اگر دشمن نبودند پس چرا دچار خطر شدند؟!

بهرحال سخن در این باره فراوان است. امید است آنچه گفتیم در این باره کافی باشد.

* * * *

سخن پایانی :

در پایان این بحث کوتاه متذکر می‌شوم : مباحث و مطالبی که در این کتاب آوردیم برای این بود که مقدمه‌ای باشد برای بحثهای گسترده‌تر و کامل‌تر، چه در مورد نشانه‌های ظهور و چه در مورد کتاب **بیان الائمة**، و چه در باره **خطبةالبیان و** حتی **جزیره خضراء** و نیز مطالبی که در مورد **مثلث برمودا** گفته می‌شود.

هرکدام از این موضوعات به پژوهش و بررسی جداگانه و کامل و تألیف مستقلی نیاز دارد. چه بسا این کتاب بسیاری از پژوهشگران را برانگیزد تا در دریای تجربه فرو روند و به بحث و بررسی پیرامون بسیاری از اینگونه موضوعاتی که کتابهای تاریخی و فرهنگی از آن پر است، بپردازند و صحیح را از سقیم، و سره را از ناسره جدا سازند. خصوصاً اگر با امور حساسی از قبیل مسائل عقیدتی و عاطفی انسان مسلمان ارتباط داشته باشد. زیرا بازی با این امور و تأثیرگذاری بر آن باعث تأثیرگذاری در احساسات و عواطف او شده و بر ایجاد فکر و عقیده که بر سراسر وجود بشر علی‌الخصوص برآینده و سرنوشت او حاکم است، تأثیر می‌گذارد.

خلاصه سخن اینکه :

اجازه دادن به بسیاری از مسائلی که چه بسا تحریف شده و گمراه کننده است، تا در زمینه اندیشه، موضعگیری و زندگانی انسان مسلمان مکان شامخی را بگیرد، در اکثر اوقات جسارتی است خطرناک و اهمالی است کشنده و نابودکننده.

بنابراین راه چاره‌ای نداریم جز ایجاد یک حرکت و تحول فکری عمومی و ایجاد مانع در برابر هرآنچه که دست تحقیق و پژوهش بدان نخورده و جلوگیری از اشغال نقاط حساس در زندگانی مردم و امّت اسلامی. زیرا کندن آن از این نقاط حساس موجب تخریب و تشویش بسیاری از نشانه‌های اصیل آن و کاهش از میزان بهره‌گیری از آن می‌شود. زیرا اگر دچار این مسائل نمی‌شد و با تماس عناصر قدرت، زیبایی و جمال خود سالم، قوی و محفوظ باقی می‌ماند، بازدهی بمراتب بیشتر و سودمندتری می‌داشت.

در پایان از خداوند سبحان مسئلت دارم که این تلاش ما را برای خود خالص گرداند و ثوابش را نثار روح شهدای آزاده اسلام نماید.

«والحمدللّه وصلاته وسلامه علی عباده الذین اصطفی محمّد وآله الطاهرین».

۲۷ شوال ۱۴۱۱ هـ . ق

جعفر مرتضی العاملی

فهرست ها

شامل:
۱ـ منابع و مآخذ
۲ـ فهرست تفصیلی مندرجات

۱ـ منابع و مآخذ

۱ ـ قرآن کریم.
۲ ـ اثبات الهداة، شیخ حرّ عاملی، چاپخانه علمیه، قم.
۳ ـ اثبات الوصیة، مسعودی، بصیرتی، قم.
۴ ـ الاخبار الدخیله، شیخ محمّد تقی شوشتری.
۵ ـ اختیار معرفة الرجال «رجال‌کشّی»، شیخ طوسی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش
۶ ـ الارشاد، شیخ مفید، حیدریه، نجف‌اشرف، ۱۳۱۸ هـ.
۷ ـ اضواء علی السنة المحمدیه، محمود ابوریه، دارالمعارف، مصر.
۸ ـ اعلام الوری، طبرسی، حیدریه، نجف‌اشرف، ۱۳۹۰ هـ.
۹ ـ أعیان الشیعه، سیّد محسن امین، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۲ هـ.
۱۰ ـ الزام الناصب، یزدی حائری، کتابفروشی مرتضوی، تهران.
۱۱ ـ الامامة والسیاسة، ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۸ هـ، مصر.
۱۲ ـ أمل الآمل، شیخ حرّ عاملی، بغداد، ۱۳۸۵ هـ.
۱۳ ـ انجیل.
۱۴ ـ انوار نعمانیه، محدث جزایری، شرکت چاپ، تبریز.
۱۵ ـ الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، شیخ حرّ عاملی، چاپخانه علمیه، قم.
۱۶ ـ بحارالانوار، علامه محمّدباقر مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.

۱۷ ـ البداية والنهاية، ابن کثیر دمشقی، مکتبة المعارف، بیروت، ۱۹۶۶ م.
۱۸ ـ البرهان فی تفسیرالقرآن، بحرانی، چاپخانه علمیه، قم، ۱۳۹۳ هـ.
۱۹ ـ بشارة الاسلام، سیّد مصطفی آل سیّد حیدرکاظمی، المکتبة المرتضویة، نجف اشرف.
۲۰ ـ بیان الائمه، محمّد مهدی نجفی، المکتبة الاسلامیه، ۱۴۰۸ هـ.
۲۱ ـ تاریخ الامم والملوك، محمّد بن جریر طبری، الاستقامه.
۲۲ ـ تاریخ الغیبة الکبری، سیّد محمّد صدر، دارالتعارف، بیروت، ۱۳۹۵ هـ.
۲۳ ـ تبصرة الولی، سیّد هاشم بحرانی، نشر مؤسسة المعارف، قم، ۱۴۱۱ هـ.
۲۴ ـ تذکرة الخواص، سبط ابن الجوزی، نجف‌اشرف، ۱۳۸۳ هـ.
۲۵ ـ تقیید العلم، خطیب بغدادی، داراحیاء السنة النبویة.
۲۶ ـ تکملة امل الآمل، حسن صدر، کتابخانه آیة اللّه مرعشی، قم، ۱۴۰۶ هـ.
۲۷ ـ تهذیب تاریخ دمشق، ابن بدران، دارالمسیرة، بیروت.
۲۸ ـ الجزیرة الخضراء، ناجی النجار، مؤسسه البلاغ، بیروت، ۱۴۰۹ هـ.
۲۹ ـ جمال‌الاسبوع، سیّد ابن‌طاووس، منشورات‌الشریف الرضی، قم، ۱۳۳۰ هـ.
۳۰ ـ حقائق هامة حول القرآن، از همین نویسنده، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۰ هـ.
۳۱ ـ الحیاة السیاسیة للامام الحسن«ع»، از همین نویسنده، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۵ هـ.
۳۲ ـ الحیاة السیاسیة للامام الرضا«ع»، از همین نویسنده، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۳ هـ.
۳۳ ـ الحیوان، جاحظ، بیروت، ۱۳۸۸ هـ.
۳۴ ـ خصال، شیخ صدوق، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۸۷ هـ
۳۵ ـ خمسون و مئة صحابی مختلق، علامه عسکری، کلیة اصول الدین، بغداد، ۱۳۸۷ هـ.
۳۶ ـ الخوارج تاریخیاً و سیاسیاً، از همین نویسنده، در دست انتشار.
۳۷ ـ دلائل الامامة، محمّد بن جریر طبری، الحیدریه، نجف‌اشرف، ۱۳۸۳ هـ.

۳۸ ـ دلائل الصدق، محمّد حسن مظفر، قم، ۱۳۹۵ ه.
۳۹ ـ الذریعة، شیخ آغابزرگ طهرانی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۶ ه.
۴۰ ـ ریاض العلماء، عبدالله‌افندی، کتابخانه‌آیةالله مرعشی‌نجفی، قم، ۱۴۰۱ ه.
۴۱ ـ السنة قبل التدوین، محمّد عجاج الخطیب، مکتبة وهبه، مصر.
۴۲ ـ شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید معتزلی، مصر، ۱۳۵۸ ه.
۴۳ ـ الصراط المستقیم، بیاضی، المکتبة المرتضویة، نجف‌اشرف.
۴۴ ـ صفین، نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ ه.
۴۵ ـ العبر و دیوان المبتدأ والخبر،ابن‌خلدون، مؤسسةالاعلمی، بیروت، ۱۳۹۱ ه.
۴۶ ـ الغارات، ثقفی.
۴۷ ـ الغدیر، علاّمه امینی.
۴۸ ـ الفتوح، ابن اعثم، هند، ۱۳۹۵ ه.
۴۹ ـ الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، الحیدریه، نجف‌اشرف، ۱۳۱۸ ه.
۵۰ ـ غیبت نعمانی، کتابفروشی صدوق، تهران.
۵۱ ـ الغیبة، شیخ طوسی، نجف اشرف.
۵۲ ـ قاموس‌الرجال، شیخ‌محمّدتقی‌شوشتری، مرکزنشرکتاب، تهران، ۱۳۸۸ ه.
۵۳ ـ الکافی، کلینی، المکتبة الاسلامیة، تهران، ۱۳۸۸ ه.
۵۴ ـ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، دارصادر، بیروت، ۱۳۵۸ ه.
۵۵ ـ کشف الاستار، نوری، مکتبة نینوی الحدیثه، تهران، ۱۴۰۰ ه.
۵۶ ـ کشف الغمه، اربلی، چاپخانه علمیه، قم، ۱۳۸۱ ه.
۵۷ ـ کمال الدین، شیخ صدوق، تهران، ۱۳۵۹ ه.
۵۸ ـ کنزالعمال، متقی هندی، دائرة المعارف العثمانیه، هند.
۵۹ ـ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، مؤسسة الاعلمی، بیروت.
۶۰ ـ مآثرالاناقه، قلقشندی، وزراة الارشاد والانباء، کویت، ۱۹۶۴ م.
۶۱ ـ المجالس السنیئة، سیّد محسن امین، دارالتعارف، بیروت، ۱۳۹۸ ه.
۶۲ ـ مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری.

۶۳ـ المحاسن، برقی، الدارالاسلامیه، بیروت، ۱۳۷۰ هـ.
۶۴ـ مسند الامام الرضا، مشهد، ۱۳۷۰ هـ.
۶۵ـ مصادر نهج البلاغه، عبدالزهراء الخطیب، مؤسسة الاعلمی، بیروت، ۱۳۹۵ هـ.
۶۶ـ معادن الحکمة، فیض کاشانی، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۷ هـ.
۶۷ـ المعالم الجدیدة، سیّد محمّدباقر صدر، مطبعة النجاح، تهران، ۱۳۹۵ هـ.
۶۸ـ معجم احادیث الامام المهدی«ع»، مؤسسة المعارف الاسلامیه، قم.
۶۹ـ المعیار والموازنة، ابن اسکافی، ۱۴۰۲ هـ.
۷۰ـ مقدمه، ابن خلدون، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۷۱ـ مکیال المکارم، محمّدتقی موسوی اصفهانی، مدرسة الامام المهدی«ع»، قم.
۷۲ـ الملاحم والفتن، نعیم بن حماد، مخطوط.
۷۳ـ مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، چاپخانه علمیه، قم.
۷۴ـ منتخب الاثر، لطف اللّه صافی گلپایگانی، کتابفروشی صدوق، تهران.
۷۵ـ میزان الحکمة، محمّدمحمدی ری‌شهری، دفترتبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۰۴ هـ.
۷۶ـ النجم الثاقب.
۷۷ـ نهج‌البلاغه، الاستقامة، مصر.
۷۸ـ نورالابصار، شبلنجی شافعی، مکتبة الجمهوریة العربیه، مصر.
۷۹ـ وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، المکتبة الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۷ هـ.
۸۰ـ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، اسلامبول، ترکیه، ۱۳۰۱ هـ.
۸۱ـ یوم الخلاص، کامل سلیمان، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۲ هـ.

* * * * *

۲ـ فهرست تفصیلی مندرجات

از همین مؤلف

۱ ـ الحیاة السیاسیة للامام الرضا«ع»، ترجمه به فارسی: زندگانی سیاسی امام رضا«ع».
۲ ـ الحیاة السیاسیة للامام الحسن«ع»...، ترجمه به فارسی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی«ع».
۳ ـ الحیاة السیاسیة للامام الجواد«ع»، ترجمه به فارسی: زندگانی سیاسی امام جواد«ع».
۴ ـ الصحیح من سیرة النبی الاعظم«ع».
۵ ـ حدیث افک.
۶ ـ المواسم والمراسم ـ. به فارسی ترجمه شده : بزرگداشتها در اسلام.
۷ ـ حقایق هامّة حول القرآن الکریم «در دست ترجمه».
۸ ـ ابن عباس و اموال بصره.
۹ ـ ولایة الفقیه فی صحیحة عمر بن حنظلة.
۱۰ ـ الاسلام و مبدأ المقابله بالمثل، به فارسی ترجمه شده: اصل مقابله به مثل در اسلام.
۱۱ ـ دراسات و بحوث فی التاریخ والاسلام.
۱۲ ـ الآداب الطیبة فی الاسلام، بخشی تحت نام اخلاق پزشکی در اسلام، به فارسی ترجمه شده است.
۱۳ ـ موقع ولایة الفقیه من نظریة الحکم فی الاسلام.
۱۴ ـ سلمان الفارسی فی مواجهة التحدی، ترجمه فارسی: سلمان فارسی.

۱۵ ـ الزواج الموقت فی الاسلام.
۱۶ ـ السوق فی ظل الدولة الاسلامیه، به فارسی ترجمه شده: بازار در سایه حکومت اسلامی.
۱۷ ـ اکذوبتان حول شریف الرضی.
۱۸ ـ ادارة الحرمین الشریفین فی القرآن الکریم.
۱۹ ـ نقش الخواتیم لدی الائمة.
۲۰ ـ دراسة فی علامات الظهور والجزیرة الخضراء «همین کتاب».
۲۱ ـ ابوذر مسلمان یا سوسیالیست.
۲۲ ـ تحقیقی درباره تاریخ هجری.
۲۳ ـ الخوارج تاریخیاً و سیاسیاً «در دست تألیف».
۲۴ ـ اهل البیت فی آیة التطهیر.

از همین مترجم

۱ ـ بزرگداشتها در اسلام / علاّمه سیّد جعفر مرتضی عاملی.
۲ ـ تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی«ع» / علاّمه سیّد جعفر مرتضی عاملی.
۳ ـ سلمان فارسی / علاّمه سیّد جعفر مرتضی عاملی.
۴ ـ اصل مقابله به مثل در اسلام / علاّمه سیّد جعفر مرتضی عاملی.
۵ ـ پژوهشی در علامات ظهور و جزیره خضراء «همین کتاب».
۶ ـ امام صادق«ع» و مذاهب اهل سنت / اسد حیدر.
۷ ـ شخصیّت اسلامی / مؤسسه البلاغ.
۸ ـ امپریالیسم تبلیغی یا تبلیغات بین‌المللی / محمد علی العوینی.
۹ ـ خورشید بی غروب / تدوین و تألیف.
۱۰ ـ بررسیهایی درباره قرآن کریم / علاّمه سیّد جعفر مرتضی عاملی.